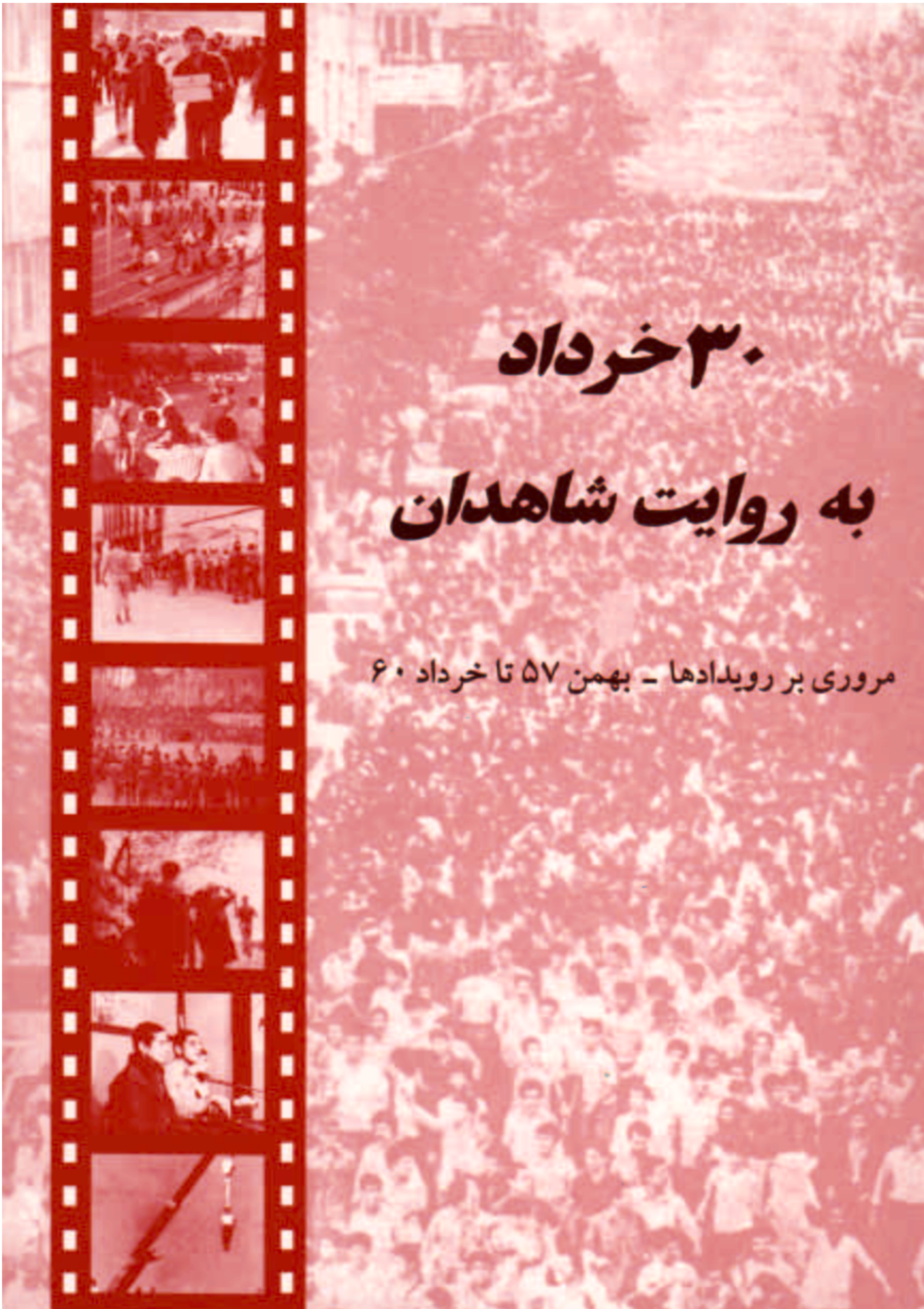


۳۰ خرداد

به روایت شاهدان

مروری بر رویدادها ـ بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰

* سی خرداد به روایت شاهدان
مروری بر رویدادها ـ بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰
* تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۷۷
* انتشارات ایران کتاب
* بها معادل ۵ دلار

فهرست

پیش سخن

روز سی خرداد سال ۱۳۶۰ ، مشروعیت سیاسی رژیم خمینی با سرکوب عریان و آتش گشودن پاسداران به روی تظاهرات مسالمت آمیز نیم میلیون تن از مردم تهران، به پایان رسید. از آن پس مقاومت مسلحانهٔ انقلابی برای سرنگون ساختن رژیم آخوندها به عنوان یک ضرورت تردید ناپذیر پیش روی مجاهدین خلق و همهٔ نیروهای انقلابی و مردمی قرار گرفت. اما باید دانست که ۳۰خرداد به عنوان سرآغاز مقاومت سراسری در برابر رژیم خمینی یک باره به وجود نیامد. بلکه حاصل دوسال ونیم مبارزهٔ سیاسی ـ افشاگرانه با ارتجاع حاکم از بهمن۵۷ تا ۳۰خرداد۶۰ است. برای شناخت بیشتر زمینه های شکل گیری ۳۰خرداد، و آغاز مقاومت مسلحانهٔ انقلابی، بررسی وقایعی که به سرفصل تاریخی ۳۰خرداد منتهی شد، ضروری است.

کتابی که در پیش رو دارید درواقع فیلمنامهٔ مستند یک مجموعهٔ تلویزیونی از دید شاهدان عینی حوادث است که توسط سیمای مقاومت ـ برنامهٔ تلویزیونی مجاهدین خلق ایران ـ تولید و پخش شده است. بدیهی است که فیلمنامه تمام حوادث این کشاکش طولانی و پیچیده را دربرنمی گیرد ولی تصویری کلی از سیر تحولات را به خصوص به کسانی که در آن زمان حوادث را از نزدیک دنبال نکرده اند، ارائه می دهد.

ایران کتاب



فصل اول

بهار زودگذر آزادی

بهار زودگذر آزادی

تاریخ انقلاب نوین ایران با انقلاب ضدسلطنتی آغاز می شود. انقلابی گسترده، با حضور توده های میلیونی مردم که یک ویژگی چشمگیر آن، اتحاد و اتفاق ملی بود. اما ورود خمینی به صحنه و ربودن رهبری انقلاب توسط او، نتایج بسیار شومی به بار آورد. خمینی که مظهر ارتجاع بود، با حاکم کردن یک دیکتاتوری مذهبی و قرون وسطایی، تحت عنوان ولایت فقیه، سلطنت مطلقهٔ آخوندی را بنیان گذاشت. ضدیت بیمارگونه با نیروهای انقلابی، دشمنی مطلق با آزادی، گسترش اختناق و سانسور در مطبوعات، زن ستیزی و حذف و سرکوب زنان، شقاوت و دجالگری، سرکوب اقلیتهای قومی و مذهبی و جنگ طلبی و ویرانگری، از ویژگیهای خمینی بود. قبل از شروع سرکوب به وسیلهٔ ارگانهای رسمی، خمینی خیل چماقدارانش را برای سرکوب مردم و پیشتازان مجاهدشان گسیل می کرد. این چنین بود که بهار تبدار آزادی دیری نپایید. آزادی و پرچمدارانش یکبار دیگر به قربانگاه رفتند و جنگ و سرکوب و فقر و محرومیت زندگی مردم را تباه کرد. ورود خمینی به صحنه و سرقت رهبری انقلاب و آوار کردن انقلاب بر سر انقلابیون و مردم، در یک شرایط استثنایی و تاریخی و با استفاده از غیبت رهبران و پیشتازان واقعی این انقلاب که یا به اعدام محکوم شده یا در زندان بودند، ممکن گردید.

قابل ذکر است که در شهریور سال۱۳۵۰، به دنبال ضربهٔ ساواك به سازمان مجاهدین، تمامی کادر مرکزی و ۹۰درصد اعضای مجاهدین دستگیر و زندانی و شماری نیز به اعدام محکوم شده بودند. این ضربهٔ تشکیلاتی و خلأ حضور بنیانگذاران سازمان، بعدها مبنای ضربهٔ متلاشی کنندهٔ دیگری شد که در سال۱۳۵۴ توسط

اپورتونیستهای چپ‌نما به سازمان وارد آمد و این سازمان انقلابی و پیشتاز را به کلی از هم پاشاند.

ضربهٔ اپورتونیستهای چپ‌نما یک ضربهٔ خائنانه بود، که بیشترین خدمت را قبل از همه به ساواك شاه و بعد از آن به جریان راست ارتجاعی و ارتجاع مذهبی که مظهرش خمینی و آخوندهای خمینی صفت بودند، کرد. اپورتونیستها با تصفیه و قطع رابطه و حتی ترور و سوزاندن مجاهدانی که بر ایدئولوژی اسلامی سازمان استوار بودند، مدعی شدند سازمان تغییر ایدئولوژی داده و به اصطلاح مارکسیست شده است. این کودتای اپورتونیستی، آثار مهلک و زیانباری در پهنه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک به‌جا گذاشت و تأثیر منهدم‌کننده‌یی بر سازمان مجاهدین داشت. آخوندهای خمینی صفت و مرتجعان مذهبی که تحت جاذبه و نفوذ اجتماعی مجاهدین مهار شده و مانند غولی که در بطری حبس شده باشد، امکان هیچ‌گونه مانوری نداشتند، از آن مرحله به بعد میدان پیدا کرده و درواقع سراسر جنبش را با مخدوش کردن چهرهٔ مجاهدین و جولان دادن علیه آنان مسموم کردند. این کودتای اپورتونیستی جریان ارتجاعی راست مذهبی را آن‌چنان تقویت کرد و آن را چنان به‌طور زودرس شکل، قوام و گسترش داد که آثار بسیار مخربی بر کل جنبش دموکراتیک مردم ایران در مقابل رژیم شاه، به‌جا گذاشت. آخوندها توانستند از ضربه‌یی که چپ‌نمایان به سازمان مجاهدین زدند استفاده کنند و درحالی‌که نه سابقهٔ مبارزه و فعالیت سیاسی جدی داشتند و نه مایه‌یی در این راه گذاشته بودند، در موقعیت برتری قرار بگیرند.

از سال۱۳۵۶، یعنی از موقعی که در اثر سیاست حقوق‌بشر کارتر، شاه ناگزیر از پذیرش تخفیف اختناق شد، با باز شدن نسبی فضای سیاسی، توده‌های به‌جان‌آمدهٔ مردم با الهام از مبارزهٔ پیشتازان مجاهدشان حرکتهای اعتراضی خود علیه رژیم شاه را گسترش می‌دهند. در طنین گامها و فریادهای مردم به‌پاخاسته، خون جوشان مجاهدین موج می‌زند و شعار «تنها ره رهایی جنگ مسلحانه!»، که از قلب مبارزهٔ مسلحانه برخاسته بود، اینک در هزاران و میلیونها پژواك تکرار می‌شود.

پیشتازان و پرچمداران واقعی این جنبش هنوز در زندانها هستند. این غیبت و خلأ، یک فرصت تاریخی برای شبکهٔ آخوندی و به‌طور خاص خمینی فراهم می‌کند تا رهبری جنبش را غصب کند.

مسعود رجوی، آخرین بازمانده از کادر اولیهٔ رهبری‌کنندهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران، در سیاهچالهای رژیم شاه اسیر است. او برجسته‌ترین زندانی سیاسی است که مردم و



بیدادگاه نظامی شاه، ردیف جلو از چپ: مجاهد شهید ناصر صادق، مجاهد شهید محمد بازرگانی، مسعود رجوی، مجاهد شهید علی میهندوست، مجاهد شهید منصور بازرگان



صفحه ۵ کیهان
پنجشنبه ۴ آبان ۱۳۵۷-
۲۳ ذیقعده ۱۳۹۸- شماره ۱۰۵۹۶

اسی ایران از خاطرات خود

روزهای تلخ زندان

آزادی
بیش از
هزارزندانی
سیاسی
تحقق
پذیرفت

خواهر مجاهد اشرف

برادر مجاهد محمد علی جابرزاده

نیروهای انقلابی آرزوی آزادیش را دارند. زمان ورود رسمی او به سازمان مجاهدین به اوایل سال۱۳۴۶ برمی گردد، مسعود در کنار بنیانگذار کبیر مجاهدین، محمد حنیف نژاد، در گروه ایدئولوژی سازمان حضور داشته و در تدوین ایدئولوژی مجاهدین خلق ایران نقشی تعیین کننده داشته و به سرعت در شمار اعضای کادر مرکزی مجاهدین درمی آید. پس از ضربهٔ ساواك شاه بر سازمان مجاهدین در سال۵۰، بیدادگاههای شاه خائن او را به اعدام محکوم می کنند، اما در اثر تلاشهای فراموشی ناپذیر برادرش، شهید بزرگ حقوق بشر دکتر کاظم رجوی، که یک جنبش بین المللی را برای نجات جان زندانیان سیاسی از اعدام در مقابل رژیم شاه سازمان داده بود، حکم اعدام مسعود تحت فشارهای بین المللی با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل می شود.

روزهای قیام ـ آزادی زندانیان سیاسی
مسعود رجوی در میان مردم

سال۵۷ با اوجگیری تظاهرات ضدسلطنتی آزادی زندانیان سیاسی به یک شعار و خواستهٔ عمومی بدل می گردد. این چنین بود که هزاران تظاهرکننده بر گرد زندان قصر حلقه زدند و تصمیم گرفتند تا برآورده شدن خواستهایشان اطراف زندان را ترك نکنند. آنان یک خواسته بیشتر نداشتند: «آزادی زندانی سیاسی!»

سهیلا صادق:

به رغم این که چند ساعتی از شب گذشته بود ولی دیگر کسی حاضر به رفتن نبود و این فضا در میان جمعیت حاکم بود که بالاخره باید بایستیم و کار را تمام کنیم و تا آخرین نفر زندانیان سیاسی آزاد نشده اند از این جا نرویم... در نهایت در اثر فشار و اصرار تظاهرکننده ها، افسران زندان اعلام کردند که نمایندهٔ زندانیان سیاسی می خواهد بیاید و صحبت کند، همه منتظر بودند ببینند نمایندهٔ زندانیان سیاسی کیست؟

مهدی فتح الله نژاد:

یکدفعه دیدیم برادر مجاهد مسعود رجوی آمد بالای سر در زندان قصر به نحوی که همه می توانستند او را ببینند، برادر مسعود شروع به صحبت کرد و از مردم به خاطر تلاشها و زحمتهایشان برای آزادی زندانیان سیاسی تشکر کرد.

فضای داخل زندان هم در آن شب فراموشی ناپذیر شنیدنی است:

محسن سیاهکلاه:

آن شب آمدند و گفتند که مسعود رجوی بیاید. ما که نمی‌دانستیم مسعود را، آن هم آن موقع شب، کجا می‌خواهند ببرند، به شدت نگران شدیم. چون آن روزها در انتظار یک تحول بزرگ بودیم و از خود می‌پرسیدیم که بالاخره چه خواهد شد؟ چون این احتمال وجود داشت که بیایند و همهٔ محکومان به حبس ابد یا افراد مشخصی را بکشند. مسعود رفت و تا وقتی که برنگشته بود، همه خیلی نگران بودیم. یادم می‌آید که موسی (خیابانی) در تمام طول این مدت با نگرانی خیلی زیاد قدم می‌زد و منتظر برگشتن مسعود بود. بالاخره ناگهان در بند باز شد و مسعود با یک بغل گل وارد بند شد و گلها را روی سر بچه‌ها ریخت. ما با دیدن مسعود خیلی خوشحال شدیم و مسعود شروع کرد و قضیه را توضیح داد.

به این ترتیب مسعود رجوی، با پشت سرگذاشتن بیش از ۷سال اسارت در شکنجه‌گاههای شاه خائن و هدایت سازمان در آن شرایط طاقت‌فرسا به میان خلق محبوبش بازمی گردد. او در نخستین سخنرانی خود در دانشگاه تهران از آزادی که در راهش میدانهای رزم و شکنجه و اعدام را درنوردیده بود، سخن می گوید:

« به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

و به نام تمام شهیدان خلق و به ویژه شهیدان دانشگاه، شهیدانی که به ما آزادی بخشیدند. آزادی، خجسته آزادی، آزادی یعنی روح، جوهر و ماهیت انسان، آن چیزی که شهیدان به خاطرش جان باختند، اسیران به زندان افتادند، تبعیدیان مهاجرت کردند و خلق قهرمان قیام کرد...

لحظاتی هستند که فکر نمی‌کنم نه‌تنها من بلکه هیچ‌کس توان وصف آنها را داشته باشد، مثلاً لحظهٔ دستگیری، لحظات رنج و عذاب لحظه‌یی که با شهیدی وداع می‌کنید، لبهای تبدارش را می‌بوسید و طنین قلبش را می‌شنوید، لحظه‌یی که با فریاد شکنجهٔ خواهرتان یا برادرتان از خواب می‌پرید یا لحظه‌یی که خبر شهادت خواهر یا برادری را می‌شنوید یا لحظه‌یی که خلق قیام می‌کند و شما را آزاد می‌کند و به آغوش خلقتان

بازمی گردید ...

وقتی ما رفتیم تنها رفتیم، با چشمهای بسته ما را بردند، بر دستها و پاهایمان چیزی جز زنجیر نبود، اما وقتی برگشتیم، در آغوش مردممان بودیم و بر دستهایمان گل بود و بر چهره هایمان بوسه، آیا می‌شود این لحظات را وصف کرد؟ ... وقتی ما رفتیم، آسمان تیره و تار بود، گهگاه ستاره یی در کسوت یک شهید می درخشید، ولی پاسداران شب به سرعت پایینش می کشیدند. ولی امروز آسمان غرق ستاره هاست ...

یک روز به ما گفتند که قم قیام کرده، این زنان و مردان انقلابی قم قیام کردند، شهید دادند، درود بر قم!

بعد نوبت به تبریز رسید، خاطرهٔ ستار و باقر زنده شد. تبریز قهرمان، تبریز آزادی ستان قیام کرد. بعد ... در روزنامه هایشان اعلام کردند که تمام شد دیگر خبری نیست. اما یکی یکی نوبت رسید به شهرها. جهرم، شیراز، یزد، اصفهان، مشهد، همدان، کرمان و ... قیام کردند. درود به این شهرها، درود بر شهیدان، و بعد در ۱۷ شهریور، تهران بزرگ به عهد خودش وفا کرد. ای کاش ما می بودیم در مقابل آن صفوف، و شنیدیم که مادرانمان، خواهرانمان بودند... آیا آن لحظه را می‌شود وصف کرد؟ احساس می کنید فرزندانتان در آن لحظه در چه حالتی بودند؟ درود بر تهران بزرگ ... حتی ما هم از پشت دیوارهای بتونی، گاه شعارها را می‌شنیدیم. موج اعتصابات، موج اقدامهای متهورانهٔ انقلابی سراسر کشور را فرا گرفت. بله ما می‌شنیدیم، جانبازیها، فداکاریهای کارگران نفت و برق و مخابرات و همهٔ کارگران را، بازار و دانشگاه را، بله این خلق و شما بودید که اسیرانتان را می خواستید. مسأله، مسألهٔ این اسیر و آن اسیر نبود.

حرمت مردم خدشه دار شده بود. قدسیت آزادی خدشه دار شده بود ... و بالاخره یکروز خواندیم و شنیدیم که بت شکسته شد و تندیسها فرو کشیده شدند و خلق اولین قدم پیروزیش را برداشت. درود به خلق قهرمان و درود به شهیدان خلق قهرمان.

مگر می‌شود خورشید را کشت؟ مگر می‌شود باد را از وزیدن بازداشت و باران را از باریدن، مگر می‌شود اقیانوس را خشک کرد؟ مگر می‌شود بهار را از آمدن بازداشت و مانع روییدن لاله ها شد؟ و مگر می‌شود ملتی را



مسعود رجوی پس از آزادی از زندان در دیدار
با آیت الله طالقانی در منزل رضاییهای شهید

شهید قهرمان مجاهد خلق معصومه شادمانی (مادر کبیری) هنگام آزادی از زندان در زمان قیام خلق - دی ماه ۱۳۵۷ - در دو طرف او مجاهدین شهید اصغر محکمی و حمید خادمی دیده می شوند



تا به ابد اسیر نگهداشت؟

مگر می‌شود خلقی را تا به ابد در زنجیر نگهداشت؟ نه ... نه ... چرا؟ زیرا خواست خداست. ارادهٔ خلق است. سنت تاریخ و قانون اجتماع است. میعاد خداست. میعاد تخلف‌ناپذیر. بله سنت خداست. سیر تاریخ است.

بشارت همهٔ انبیا و پیام‌آوران، مصلحین و انقلابیون بزرگ جهانی این است، خلق پیروز می‌شود. آینده تابناك است. همهٔ قوا و استعدادهای فرزند انسان از شامگاه امکان قطعاً به بامداد تحقق خواهد پیوست». [۱]

بهمن انقلاب توفنده و غران به پیش می‌تازد. روز ۱۲بهمن‌ماه۱۳۵۷، خمینی از فرانسه وارد ایران می‌شود؛ کسی که به گفتهٔ خودش نسبت به بازگشت به وطنش هیچ احساسی ندارد. از همان آغاز دو جریان تاریخی رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند. مبارزه‌یی که از سال۱۳۴۴ با بنیانگذاری مجاهدین، میان اسلام محمدی و علوی و برداشتهای ارتجاعی از آن آغاز شده بود و در سال۱۳۵۴ با ضربهٔ اپورتونیستها بر سازمان مجاهدین اوج یافته بود، اینک به عیان‌ترین صورت آشکار می‌شود. در یکسو مجاهدین قرار دارند، به رهبری مسعود رجوی، پس از سالها زندان و ازسرگذراندن آزمایشی سخت در میدانهای شکنجه و اعدام. و در سوی دیگر خمینی و شبکه‌یی از آخوندها که طی این سالیان اساساً سکوت پیشه کرده و تسلیم دیکتاتوری شده بودند. اینان خواهان انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و حفظ ارگانهای موجود از طریق مذاکره و بدون درگیری هستند. همان کسانی که بعد از سرکوب ۱۷شهریور سکوت کردند ـ همانها که دادن گل به مزدورانی که مردم را به گلوله می‌بستند نیز از ابتکارات آنها بود ـ آنها خواهان رعایت قانون حکومت نظامی از مردم بودند. در سوی دیگر اما انقلابیونی بودند که خواستشان واژگونی تمامیت رژیم دیکتاتوری شاه بود. انقلابیونی که یک قیام مسلحانهٔ توده‌یی را در چشم‌انداز قرار دادند. اینان بعد از حکومت نظامی، مردم را به تعرض متقابل دعوت می‌کنند و خواهان انهدام ارگانهای سرکوبگر رژیم حاکم هستند. در قلب صفوف این انقلابیون، مجاهدین خلق ایران قرار دارند و درحالی که خمینی بارها تکرار کرده «هنوز حکم جهاد نداده‌ام»، اینان کار سازماندهی مردم برای یک قیام مسلحانه را به عهده می‌گیرند.

---

۱) روزنامهٔ کیهان ۵بهمن۱۳۵۷

محمدعلی توحیدی:

در انقلاب ضدسلطنتی ایران، که یک انقلاب بزرگ با شرکت توده‌های مردم بود، یک نظام دیرپای سلطنتی واژگون شد و همه چیز در دست مردم قرار گرفت. به‌لحاظ سیاسی این واقعاً یک انقلاب بود، ولی کسی که در رأس این انقلاب قرار گرفته بود و به‌اصطلاح رهبر انقلاب شناخته می‌شد، هیچ سنخیتی با محتوا و مضمون این انقلاب نداشت. انقلاب از سالها قبل زمینه‌سازی شده بود، بذرافشانی شده بود، خونها به پایش نثار شده بود، مبارزهٔ مسلحانه شعله‌ور شده بود. اعتراضهایی که علیه رژیم شاه وجود داشت، به‌خاطر مبارزهٔ مسلحانه به‌خاطر قهری که در برابر رژیم شاه شکل گرفته بود، بالا گرفته بود. طبیعت این انقلاب واقعاً قهرآمیز بود و در مقطع آخر واقعاً رژیم را با قهر به زیر کشید و واژگون کرد.

به‌هرحال تحولات با شتاب غیرقابل کنترلی اوضاع را به‌سود مردم و به‌سود انقلاب چرخاند. در تمام این مقاطع به‌خصوص در مقطع آخر، که خود خمینی هم در تهران بود، ما شاهد این بودیم که او هیچ سنخیتی با همان نقطهٔ نهایی چرخش اوضاع نداشت. به‌طور مشخص درحالی‌که مردم در خیابانها فریاد می‌زدند که «رهبران ما را مسلح کنید!» و با وجود آن‌که صدور یک‌چنین حکمی از طرف خمینی می‌توانست تحولات را سرعت ببخشد و باعث شود که دشمن سریعتر میدان را خالی کند، اما خمینی مطلقاً به چنین چیزی نزدیک نشد، ولی مردم و نیروهای انقلابی کار خودشان را کردند و انقلاب به ثمر رسید.

موسی خیابانی در سال ۱۳۶۰ ـ اندکی پیش از شهادتش ـ در نواری که بعدها به نام «صدای سردار»[1] معروف شد، موقعیت مجاهدین و رژیم خمینی پس از پیروزی انقلاب را چنین توضیح می‌دهد:

با توجه به مجموعهٔ شناختهایی که ما از ماهیت و بافت رژیم داشتیم و براساس ماهیت و هویت ویژهٔ خودمان و موقعیت سازمان در فردای انقلاب، خط ما این بود که تا آن‌جا که ممکن و مقدور است ضمن یک حرکت و مبارزهٔ مسالمت‌آمیز، سازمان، هدفها، آرمانها و برنامه‌های خود را به میان توده‌های مردم ببریم و پایگاه اجتماعیمان را در بین توده‌های مردم گسترش بدهیم، آگاهی سیاسی مردم را ارتقا داده و با گسترش و تحکیم موقعیت سازمان، اساسی‌ترین کمبودی که انقلاب داشت، یعنی

۱) «صدای سردار»، نقل از نشریهٔ مجاهد شمارهٔ ۱۲۹، ۱۱ آذر ۱۳۶۱

فقدان یک سازمان انقلابی سراسری توده‌یی را برطرف نماییم و دستاوردهای انقلاب را حفظ و از انحراف مسیر آن جلوگیری کنیم. ما باید این خط را با استفاده از فرصتهای پیش‌آمدهٔ پس از سقوط شاه، یعنی با استفاده ـ حتی ـ از آخرین ذره‌های به‌اصطلاح دموکراسی نیم‌بند و لرزان موجود در جامعه، پیش می‌بردیم و بسیار روشن است که این خط، با توجه به تضادی که بین ما و ارتجاع وجود داشت، خودبه‌خود مستلزم افشای ارتجاع و ماهیت عقب‌ماندهٔ آن و ناتوانیش در حل مسائل جامعه نیز بود و در ادامهٔ آن، نیز می‌بایست تعارض و برخورد قهرآمیز را هم پیش‌بینی کرد و برای آن آماده شد».

مجاهدین در راستای گسترش پایگاه اجتماعی خود در فردای انقلاب ضدسلطنتی، جنبش ملی مجاهدین را تأسیس می کنند.

محمد محدثین:

در آن زمان جنبش ملی مجاهدین، دفتر مرکزی و دیگر دفاتر خود را در دانشکدهٔ علوم دانشگاه تهران تأسیس کرد. دفتر مرکزی جنبش ملی مجاهدین، بلافاصله محل مراجعهٔ توده‌های وسیع مردم به‌خصوص دانشجویان، روشنفکران، جوانان و زنان شد. هر روز هزاران نفر به این دفاتر و به‌خصوص به‌دفتر مرکزی جنبش ملی مجاهدین در دانشکدهٔ علوم دانشگاه تهران مراجعه می‌کردند، برای این‌که به عضویت آن درآیند و با مجاهدین همکاری کنند. در سایر نقاط کشور هم دفاتر جنبش ملی مجاهدین تشکیل شد.

اگر یادتان باشد در روزهای ۲۲ و ۲۳بهمن، در تبریز، بقایای نظام شاه، برخی ژنرالها و سران رژیم، دست به مقاومتهایی زدند. سردار موسی خیابانی به تبریز رفت و جنبش ملی مجاهدین را در آن‌جا تأسیس کرد که نقش بسیار تعیین‌کننده‌یی در خلع ید از بقایای رژیم شاه در این شهر داشت. پس از گذشت چند هفته، تقریباً هیچ شهری در ایران نبود که جنبش ملی مجاهدین در آن دفتر نداشته باشد. از کوچکترین شهرها تا بسیاری از بخشها و حتی در بسیاری از روستاها، هواداران و اعضای مجاهدین، در قالب جنبش ملی مجاهدین سازمان پیدا کرده بودند. این تشکل، از حمایت گسترده و وسیعی در بین مردم برخوردار شد. علاوه بر جوانها و کسانی که امکان و توانایی و ظرفیت عضویت در مجاهدین را داشتند، در بسیاری از خانواده‌ها،

حتی پدران و مادران سالخورده هم به همکاری فعال با این جنبش پرداختند و کمکهای مالی و امکاناتی می‌کردند. ما شاهد بودیم خانواده‌ها و زنان و مردان مسنی که با امکانات محدود خودشان به جنبش ملی مجاهدین مراجعه کرده و آنها را در اختیار مجاهدین می‌گذاشتند، شمار مادرانی که غذای روزانهٔ پرسنل جنبش مجاهدین را تأمین می‌کردند کم نبود. هر روز یکی از آنها با محبتی مادرانه از منزلش برای ۱۰۰نفر ۲۰۰نفر غذا می‌آورد. یا مثلاً امکانات زندگی، از میز و صندلی تا لوازم‌التحریر و کتاب و تا انواع و اقسام امکانات به سمت دفاتر جنبش ملی مجاهدین سرازیر می‌شد.

به این ترتیب مجاهدین که سالها در زندانها به‌سر برده و زندگی مخفی داشتند تا شعلهٔ انقلاب ضد سلطنتی را برافروزند، می‌دیدند که این شعله با سرنگونی رژیم شاه و در جریان قیام مردم در سراسر ایران برافروخته شده و در پرتو آن، آرمانهای انقلاب، ترقیخواهی و آزادیخواهی در سراسر ایران فروزان شده بود. این تهدیدی بود که خمینی از همان روزهای اول پس از سرنگونی رژیم شاه و قبل از این‌که دولتش سرکار بیاید و حاکم شود، آن را احساس می‌کرد.

در نخستین روزهای بدون رژیم شاه و درحالی که هنوز بهار تبدار آزادی نفسهایش به‌شماره نیفتاده بود، حاکمیت جدید در همین فاصلهٔ کوتاه به‌سرعت یک هدف را دنبال می‌کند، استقرار نهادهای اصلی قدرت!

محمدعلی جابرزاده:

ترکیب و بافتی که خمینی ابتدا سر کار آورد، از آن‌جا که خودش یک آخوند بود، سلطه و نفوذش را به‌وسیلهٔ یک شبکهٔ آخوندی در سراسر ایران استوار می‌کرد؛ ولی خمینی به‌مثابه یک حکومت و یک دولت نوپا قادر نبود در کشوری مثل ایران که چه به‌لحاظ فرهنگی و سوابق مبارزاتی و چه به‌لحاظ مردم بافرهنگی که داشت، دولت خود را فقط با آخوندهای قرون‌وسطایی، مثل خودش، تشکیل بدهد. به این جهت از جریانهای لیبرال و وابسته‌گرا کمک گرفت و ابتدا دولت را توسط آنها تشکیل داد، دولتی که خودش دجالگرانه آن را دولت امام زمان لقب داد و بعد از مدتی که کمتر از یک سال طول کشید، همان دولت را برکنار نمود و بدترین لقبها را هم نثار آن کرد.

خمینی علاوه بر اینها یک مشت اراذل و اوباش را هم با خودش از نوفل‌لوشاتو آورد و آنها را هم وزیر و وکیل و بعد هم رئیس‌جمهور و امثالهم کرد. آن‌چه که مسلم است، در

بین کسانی که خمینی با آنها حکومت و دولت و سلطهٔ خودش را برقرار کرد، نه‌تنها هیچ عنصر انقلابی، ترقیخواه، مردمی و آزادیخواه به معنای واقعی کلمه وجود نداشت، بلکه او خصم هر عنصر انقلابی، میهن‌پرست و مردمی بود و به همین دلیل هم دیدیم که حتی یک نفر از نیروهای انقلابی و مترقی نه به مجلس و نه به دولتش راه نیافتند. خلاصه این‌که ابتدا بافت حکومت خمینی را آمیزه‌یی از ارتجاع و لیبرالیسم تشکیل می‌داد.

اعلام مرزبندی با ارتجاع

مجاهدین روز ۴اسفند۱۳۵۷ را برای اعلام مواضع خود در دانشگاه تهران انتخاب می‌کنند. مسعود رجوی از جانب مجاهدین در این مراسم سخن می‌گوید و دیدگاهها و مواضع مجاهدین را دربارهٔ مبرمترین مسائل روز اعلام می‌کند:

«*انقلاب ما ناقص و ناتمام و رو به افول خواهد بود مگر این‌که:*

- هیچ‌گونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون اصیل و جان‌برکف که از قدیم می‌جنگیده‌اند، به‌وجود نیاید.

- انتصابات تا سرحد امکان و به‌خصوص در سطح کادرهای رهبری‌کننده با نظر شوراهای مردمی صورت گیرد. به این ترتیب عموم طبقات و قشرهای خلق چه در ارتش و چه در دانشگاهها و چه در کارخانه‌ها و ادارات در حیات سیاسی و اقتصادی مردم سهیم می‌گردند و با جان و دل در احیا و بازسازی و محافظت از آن کوشش می‌کنند». [۱]

با این سخنرانی، مجاهدین مرزبندیهای خود با حاکمیت جدید را اعلام می‌کنند. اینک روشن شده است که بین برداشتهای متفاوت مجاهدین و خمینی از اسلام، تضادهای آشکاری وجود دارد؛ این تضادها به راه‌حلها و نگرشهای متفاوتی می‌انجامد. در کانون این رویارویی مسألهٔ آزادیهای مردم قرار دارد.

مهدی ابریشمچی:

سخنرانی ۴اسفند۵۷ برادرمان مسعود، سنگ‌بنای رابطهٔ مجاهدین، یا بهتر است بگویم جنبش آزادیخواهانهٔ مردم ایران، با خمینی بود. نکتهٔ خیلی مهم این بود که این موضعگیری

۱) روزنامهٔ کیهان ـ ۶اسفند۱۳۵۷

واقعاً مخالف انتظار اکثریت مردم بود، به این دلیل که این موضعگیری درست در روزهایی انجام گرفت که خمینی در اوج محبوبیت بی‌بدیل روزهای اول حاکمیت خود بود. رژیم شاه ساقط شده بود و مردم تصویر خمینی را در ماه می‌دیدند. در آن شرایط، مسعود از نقاط تضاد و افتراق ما با خمینی صحبت کرد و از این‌که باید بر چه اصولی پافشاری شود و چه چیزهایی نباید کنار گذاشته شود. در کانون مسائل، مسألهٔ آزادیها بود. یعنی مبرمترین مسألهٔ انقلاب ایران که تا امروز هم، چنان‌که می‌بینیم، مسألهٔ جنبش است و اتفاقاً خط مجاهدین را از تمام خطهای دیگر جدا کرده، امروز هم شورای ملی مقاومت روی همین خط پایه‌گذاری شده است.

مخاطب مشخص این سخنرانی خمینی بود. کسی که بر سر کار بود. درواقع به خمینی گوشزد می‌شد که نباید زیر آن‌چه که در مورد مسألهٔ آزادیها در پاریس قول دادی بزنی! و نباید ذره‌یی به مسألهٔ آزادیها که مردم به‌خاطرش انقلاب کردند، خش وارد شود. این موضع و مضمون اصلی سخنرانی برادرمان مسعود در ۴اسفند۵۷ بود.

این موضعگیری، آن‌قدر انقلابی، اصولی و راهگشا بود، که دو قدم بعد، وقتی که ماهیت ارتجاعی رژیم آخوندی و خود خمینی مشخص شد، حکمت آن برای خیلی از مردم به‌تدریج روشن شد و همه می‌گفتند که مسعود رجوی این را گفته بود! و این خیلی مهم بود، یعنی حرفی زده شد که بعدها بارها و بارها افراد مختلف، ایرانیان، آزادیخواهان چه در قلبشان، یا بین خودشان، چه به‌طور علنی می‌گفتند: مسعود رجوی روز ۴اسفند اینها را گفت! این هشدار را داد که آزادیها را کنار نگذارید والا همه چیز از دست می‌رود!

اما مجاهدین در همین‌جا متوقف نمی‌شوند. پیشروی بعدی، حرکت در مسیر ایجاد یک ثقل سنگین سیاسی در برابر حاکمیت است. روز ۱۴اسفند۱۳۵۷ بیش از یک‌میلیون نفر به‌سوی دهکدهٔ احمدآباد آرامگاه ابدی دکتر محمد مصدق می‌شتابند. مسعود رجوی طی سخنانی در این مراسم از جمله می‌گوید:

«به‌نام خدا

و

به‌نام خلق قهرمان ایران

و به‌نام رهبر فقیدی که در این‌جا آرمیده است. رهبری استوار، سرسخت و سازش‌ناپذیر که ما نخستین‌بار درس مبارزه با استعمار را از

مکتب او آموختیم. آن که در میهن خود غریب و در خانه اش در تبعید و در عین زنده بودن، چونان شهید به سر برد.

در زمرهٔ نخستین و والامقام‌ترین شاهدان و شهیدان راه آزادی ... دکتر مصدق فقید، پیشوای نهضت ملی ایران به پا خاسته بود تا ملت ایران و بل تمام ملل زیر سلطهٔ جهان را با حقوق تاریخی و میهنی خود در مسیر یک مبارزهٔ رهائیبخش ضداستعماری پیوند دهد و در این راه چه آزارها و رنجها که ندید و بدترین این رنجها، فشار و تلخکامیهای ناشی از فتنهٔ چپ و راست بود.

لکن به رغم همهٔ اینها، مصدق بزرگ هرگز پیمان نشکست و تن به سازش نداد و تا آخرین روز حیات هم چنان به عهدی که با خدا و خلق بسته بود وفادار ماند. سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار (سورهٔ رعد آیهٔ۲۴). سلام بر شما باد، بدان چه که در آن مقاومت و شکیبایی ورزیدید و چه نیک فرجامید.

اکنون بگذار دشمنان و فرصت طلبان، استواری و سازش ناپذیری پیشوا را، لجاجت، یکدندگی و منفی‌بافی تعبیر کنند. این برچسبی است بسی پرافتخار و غرورآفرین که پیوسته نصیب آنهایی شده است که دست رد به سینهٔ استعمارگران و عمال آنها زده اند و قاطعانه به آنها "نه" گفته اند. اما تا آن جا که به مردم قهرمان ایران مربوط می‌شود تا ابد به ایستادگی و استقامت مصدق افتخار خواهند نمود ...

و امروز ما دقیقاً به خاطر تجلیل از همین مردانگی و همت و علو طبع ضداستعماری، که در نامورترین سیاستمدار وارستهٔ تاریخ ایران، که به مثابه سمبل شرف ملی میهن در دکتر مصدق متجلی است، در این جا حضور یافته ایم ...

برخیز ای پیشوای عزیز و رشد نونهالی را که با خون دل آبیاری کرده بودی، به چشم بنگر. بنگر که نهال حق طلبی و آزادی چگونه می‌رود تا هم چون درختی طیب در سراسر این میهن سایه گسترد». [1]

گرمای عاطفهٔ عمیقی که در این سخنان نسبت به پیشوای بزرگ نهضت

۱) سخنرانی در دوازدهمین سالگرد درگذشت دکتر مصدق در احمدآباد ـ ۱۴اسفند۵۷



صفحه ۶
چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۷ - ۹ ربیع‌الاول ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۶۳۲

مصاحبه کیهان با یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران

مسعود رجوی

سقوط دیکتاتوری قدمی از راه طولانی انقلابی ماست

مسعود رجوی یکی از اعضای برجسته «سازمان مجاهدین خلق ایران» روز پنجشنبه و پس از بازگشت آقای خمینی به ایران با «کیهان» به گفت و گو نشست. رجوی که تنها بازمانده اعضای «کمیته مرکزی» سازمان مجاهدین خلق ایران است نقطه نظرهای سازمان را در ... جمهوری اسلامی، رابطه با ... آزادی زنا...

هدفدار و با مقصد و مضمون تبیین می‌کند، قرار گرفتن هر چیز و هر حقی است در جایی که نهایتا می‌بایست قرار می‌گرفت. یعنی همان ناموس فطری وحدت گرا و هستی شناسانه‌ای که تمام اشیاء و انسانها و جوامع، خواه ناخواه آنرا تسبیح ... مجموع به سو... روان ...

تاریخی و بلند مدت اسلامی و توحیدی بایستی یک برنامه به اصطلاح حداقل را مورد توجه قرار بدهیم که البته راهگشای اهداف و نقطه نظرهای ایدئولوژیک ... خواهد بود. اما بعنوان ...

از چپ به راست: مسعود رجوی، موسی خیابانی و آیت الله طالقانی در احمدآباد بر مزار مصدق



ضد استعماری مردم ایران موج می زند چون خاری به چشم خمینی فرو می رود.

او چندی بعد طی سخنانی سرشار از کینهٔ ضدانقلابی نسبت به پیشوای نهضت ملی، در این باره گفت: «یک مشت استخوان پوسیده چیست که دنبالش رفته اید!» خمینی در همین سخنرانی از «سیلی» خوردن مصدق به دست «دربار» و «استعمار» ابراز خرسندی می کند و به دفاع از مرتجعانی چون کاشانی و شیخ فضل الله نوری می پردازد.

مهدی ابریشمچی:

آن طور که من آن روزها از نزدیک حس می کردم، فکر می کنم که این برای مسعود یک آرزو بود که بعد از خروج از زندان به اجتماع مردمی که عاشق آزادی بودند، برود و راجع به مصدق حرف بزنند و به او ادای احترام کند.

درواقع این یک تجمع تاریخی بر مزار کسی بود که واقعاً پرچم آزادی و استقلال ایران را تک و تنها به دوش کشید و در تاریخ ایران جاودانه شد. آن روز خیلی معنی داشت، چه از نظر ترکیب نیروهایی که آن جا جمع شده بودند و چه از نظر حرفهایی که زده شد. پدر طالقانی به لحاظ سیاسی نقش زیادی در جمع شدن نیروها بر سر مزار مصدق کبیر داشت. آن روز همه نسبت به مصدق ادای احترام کردند، دربارهٔ او صحبت کردند، شعارهای آزادیخواهانهٔ او را یادآوری کردند و این که به هرحال شاه رفت و بهار آزادی به ایران آمد. آن روزها هنوز عملکردهای مستبدانهٔ ارتجاع بارز نشده بود. فضا، فضای بهار آزادی بود. بنابراین تمام آن چه که آن روز در احمدآباد اتفاق افتاد آتش به جان خمینی انداخت و این را از اظهارنظرهای ارتجاع، از نیش و کنایه ها و از حرفها و نقل قولهایی که ما از اطراف می شنیدیم، کاملاً می شد فهمید، چرا که پدر طالقانی ـ یعنی یک روحانی ـ در مرکز تجمع کسانی قرار گرفته بود که خمینی می دانست بالقوه اپوزیسیونش هستند و با او بر سر مسألهٔ آزادی جنگ و دعوا دارند، آن هم سر مزار مصدق! مصدقی که واقعاً خمینی نسبت به پیکر بیجان او هم کینه داشت. خمینی یک جا در وجود خود کینهٔ تاریخی همهٔ اسلاف خودش، از شیخ فضل الله تا کاشانی را علیه مصدق جمع کرده بود. به عنوان مثال حتی نام خیابانی را که در روزهای اول انقلاب از طرف مردم به اسم مصدق نامگذاری شده بود، عوض کرد. اما به رغم حقد و کینهٔ خمینی، در روز ۱۴اسفند۵۷، همگان ادای احترام گستردهٔ مردم ایران نسبت به مصدق، به عنوان بنیانگذار راه آزادیخواهی و

استقلال طلبی تاریخ ایران را به چشم دیدند.

بله! همهٔ مردم آن روز خودشان را در احمدآباد در کنار مصدق بزرگ و در کنار کسانی که آن جا بودند احساس کردند.

حجاب اجباری

روز ۲۱اسفند۱۳۵۷ با شعار نفرت انگیز «یا روسری یا توسری ...» نخستین زنگ خطر به صدا درمی آید.

این شعار و قانون عملی ارتجاع حاکم علیه زنان است. در این موقع، هنوز بسیاری نمی دانند که چرا چند روز از پیروزی انقلاب نگذشته، حاکمیت جدید بارزترین وجه ایدئولوژی ارتجاعیش را دربارهٔ زنان به این شدت اعمال می کند؟ هنوز بسیاری نمی دانند که در پس دجالیتی که با شعار روسری و حجاب و با داعیهٔ اسلام پناهی به میدان آمده چه مقاصد ضدانسانی و سرکوبگرانه یی نهفته است. اما آنان که اندکی با سوابق مشعشع خمینی آشنایی دارند، به خوبی می دانند که هستهٔ اصلی تفکر او در مورد زن، یک بار در سال۴۱ به وضوح به وسیلهٔ خودش اعلام شده است. او مخالف سرسخت آزادی زنان بود و از موضع ارتجاعی و مادون سرمایه داری با دیکتاتوری شاه به مخالفت برخاسته بود.

زنان آزاده نخستین تظاهرات اعتراضی را در خیابانهای پایتخت برگزار کردند و رژیم که تصور چنین مقاومتی را نمی کرد، موقتاً عقب نشینی کرد.

مجاهدین خلق ایران با صدور بیانیه یی، صراحتاً نظرشان را در مورد تضییقات ارتجاعی علیه زنان آزادهٔ میهن اعلام کردند: «هر موضعگیری خصمانه برای تحمیل اجباری هر شکلی از حجاب بر زنان این میهن نامعقول و نامقبول است». و این نقطهٔ بروز جنگ و کشاکش عمیقی بین ارتجاع و انقلاب بر سر مسألهٔ زن بود. مسأله یی که در نبرد همه جانبهٔ مجاهدین با ارتجاع حاکم، به هستهٔ مرکزی یک مبارزهٔ عمیق آرمانی و فرهنگی تبدیل شد.

«جمهوری اسلامی» آری یا نه؟

بهار آزادی بسیار زودگذر بود، خمینی، خیلی زود سرکوب آزادیها را آغاز کرد. تنها ۲۰روز پس از پیروزی قیام، مراکز مجاهدین در یزد، کاشان و تربت حیدریه مورد حمله قرار می گیرند. ستادهای مجاهدین غارت می شوند و اعضا و هوادارانشان

مضروب و دستگیر می شوند. کمی بعد حملهٔ چماقداران به مرکز مجاهدین در آبادان صورت می گیرد و علاوه بر ضرب و جرح مجاهدین سی نفر نیز دستگیر می شوند.

روزهای آخر اسفند در گذر است، تا چند روز دیگر نظام جدید به رفراندوم گذاشته می شود. «جمهوری اسلامی» آری یا نه؟ خمینی، مردم را فقط بین دو انتخاب مخیّر کرده است. اما نه خمینی و نه دیگر آخوندها به روشنی مشخص نکرده اند که جمهوری اسلامی مورد نظرشان چه برنامه یی را برای مردم در نظر دارد. روز ۲۷اسفند۵۷ مجاهدین در برابر رفراندوم جمهوری اسلامی اعلام موضع می کنند و با انتشار بیانیه یی برنامهٔ مرحله یی و انتظارات حداقل خود را از نظام جمهوری اسلامی اعلام می نمایند.

عباس داوری:

در محور این قضیه، مسألهٔ آزادیها بود. بنابراین ما در قبال آن موضع گرفتیم و نسبت به شکل و ارائهٔ رفراندوم اعتراض کردیم و گفتیم که این کار غلطی است. یکی از دعواهای ما با خمینی از روز اول این بود که آقا چرا حرف کلی می زنی؟ حداقل الان که به حاکمیت رسیده ای، راجع به اقتصاد، راجع به مسائل اقتصادی، راجع به طبقات مختلف، راجع به وابستگیها، راجع به هر مسألهٔ دیگری که وجود دارد، حرف مشخص بزن. حرف ما این بود که الان که تو حاکمیت را به دست گرفتی بایستی برنامه داشته باشی، برنامه ات چیست؟ برنامه ات در مورد مردم کردستان چیست؟ برنامه ات برای کارگران چیست؟ ولی هم چنان که می دانید و از ویژگیهای دجالیت خمینی است، او هیچ حرف مشخصی نزد. همه اش در کلیات حرف می زد. به این دلیل بود که سازمان آن موقع، ۲۷اسفند۵۷، یعنی ۱۵روز قبل از برگزاری رفراندوم، آمد و بیانیهٔ خودش را منتشر کرد. ما با ارائهٔ برنامه درواقع نشان دادیم که خمینی دارای هیچ گونه برنامه یی نیست.

این نحوهٔ موضعگیری در مورد اولین جهتگیریهای ضددموکراتیک رژیم و مرزبندی همراه با روشنگری، که در بیانیهٔ مجاهدین دربارهٔ رفراندوم منعکس بود، کار ساده یی نبود، آن هم در اولین روزهای سقوط شاه که خمینی حاکم بلامنازع بود و در اوج محبوبیت توده یی قرار داشت. در بندهای مختلف این بیانیه عملاً این خمینی بود که مخاطب قرار گرفته بود. در این بیانیه ضمن هشدار، سرخط برنامهٔ مرحله یی مجاهدین که رودرروی جهت گیریها و سیاستهای ارتجاع حاکم، ماهیتی عمیقاً آزادیخواهانه،

مقررات و نظرات درباره حجاب اسلامی زنان

بررودی از طریق تلویزیون ابراد میشود
نظر آیت‌الله طالقانی درباره حقوق زنان
صفحه ۳ ـ ستون‌چهارم

دولت نظر امام را درباره حجاب تائید کرد
صفحه ۳ ـ ستون‌چهارم

داماد امام خمینی:
حجاب بمعنی چادر نیست

کیهان
تکشماره ـ ۱۵ ریال
پنجشنبه ۱۷ اسفند ماه ۱۳۵۷ ـ ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۹۹ ـ شماره ۱۰۶۵۶

بمناسبت روز جهانی زن و اعلام نظر درباره حجاب
تظاهرات و راه‌پیمائی زنان تهران

تظاهرکنندگان:
حجاب اصلی زن نجابت و پاکی اوست
صفحه ۳ ـ ستون چهارم

...ت
...ی انقلاب ...ل میشود



گوشه‌یی از تظاهرات بزرگ امروز زنان تهران برفاً می‌بارد و سرماسخت است.

از شلاق زدن مردم در خیابان جلوگیری

کیهان
۲۴ اسفند ۱۳۵۷

مجاهدین خلق:
تحمیل جبری هر نوع حجاب نامعقول است

● بنظر میرسد جنجالی بیجهت برانگیخته شده است

مجاهدین خلق ایران نظر خود را دربارهٔ حجاب اعلام داشتند. مجاهدین در اطلاعیه‌ای که به این مناسبت منتشر کرده‌اند هر نوع موضع‌گیری خصمانه وتحمیل جبری حجاب را مردود دانستند. متن اطلاعیه بشرح زیر است:

اطلاعیه مجاهدین خلق ایران در مورد مسأله حجاب.

بنام خدا وبنام خلق قهرمان ایران وبنام همه خواهران ومادران فداکار ایرانی که انقلاب خونین این میهن را بارور کرده‌اند.

خواهران گرامی همه می‌دانیم که آزادی به بهای خون هزاران خواهر وبرادر وفرزندان شهید این میهن کسب گردیده است ونیز می‌دانیم که اگر آزادی به تمامی حاصل نشود مخدوش وقابل بازگشت است.

همچنین می‌دانیم که اگر آزادی را پاس نداریم و برآن ارج ننهیم آنرا از ما خواهند ربود. ولی هشدار که راه مبارزه پرپیچ وخم است ودشمن در گردنه‌هایش به کمین نشسته است. در شرایطی که نهادهای اساسی امپریالیستی در جامعه ما ریشه کن نشده وبالمآل موجودیت انقلاب هنوز در تهدید است، تنها وتنها با اصلی وفرعی کردن مشکلات واجتناب از خرده‌کاری وفشرده کردن همه نیروهای مردمی واز میان برداشتن پایگاه داخلی امپریالیسم می‌توان نسیمهای سمی را به نسیم دلپذیر ومستمر آزادی تبدیل کرد.

بنابراین دنبالگیری مسائلی که در شرایط کنونی از مسائل اصلی جامعه وجنبش ما نمی‌باشند به هر نحوی که باشد موجب «انحراف» از مسیر و به «بیراهه» رفتن نیروها و انرژیها شده و فرصتها و زمینه‌هایی برای «توطئه‌ها» و تحریکات ضدانقلاب فراهم خواهد نمود و از آن جمله است درگیریهایی که این روزها در مورد مسأله حجاب ایجاد شده.

حجاب به عنوان یک نهاد انقلابی اسلام فی‌الواقع چیزی نیست جز کوشش اجتماعی بخاطر رعایت و حفظ سلامت اخلاقی جامعه که خود بدون شک از ضروریات رشد همه جانبه معنوی و مادی اجتماع است و ما مطمئنیم که خواهران و مادران انقلابی ما همانگونه که تاکنون در عمل نشان داده‌اند این ضرورت را به بهترین وجه رعایت نموده و خواهند نمود. لذا هر موضع‌گیری خصمانه برای تحمیل جبری هرشکل از حجاب بر زنان این میهن آنهم در جامعه‌ای که تازه می‌خواهد نظم فاسد و منحط آریامهری را که در آن هیچ مرزی بین آزادی و بی‌بندوباری وجود نداشت پشت سر بگذارد نامعقول و نامقبول است.

چرا که بار گران فرهنگ امپریالیستی را هرگز نمی‌توان به یکباره وجدا از یک جریان درازمدت تدریجی از دوش تمام این میهن چه زن و چه مرد فرو نهاد.

خوشبختانه تا آنجا که ما می‌دانیم و مواضع اعلام شده کلیه مسؤولین کشور و مقامات دولت آقای مهندس بازرگان نیز مؤید آنست هیچ مقام و نیروی مسؤولی نیز قصد ندارد برای جامعه زنان ما کمترین اجبار و اشکالی در این رابطه ایجاد کند و اگر هم برخی برخوردهای غیراصولی دیده شده باشد از طرف عناصر ناآگاه و یا احیاناً افراد مشکوک و عناصر ضدانقلاب اعمال و توطئه‌چینی شده است.

خواهران گرامی! انقلاب ما طبیعتاً همچنان که از روز نخست مکرراً مورد تأیید بوده است، نمی‌تواند جز مبشر آزادی و رهایی تمام اقشار و طبقات و نیروهای مردمی صرفنظر از هر اختلاف و تمایز جنسی، نژادی، طبقاتی و عقیدتی باشد.

بنابراین انقلاب ما هیچگونه تردید و انکاری را در آزادی کامل حقوقی و سیاسی و اجتماعی زنان ما نمی‌پذیرد لذا مجدداً تأکید می‌کنیم که بایستی بااصلی و فرعی کردن موضوع مبارزه تمام نیروها را علیه امپریالیسم و پایگاههای امپریالیستی بسیج نمود و خشم مقدس انقلاب را صرفاً نثار آنها کرد.

این تأکید از آن جهت ضروری است که مبادا پیرامون مسأله‌ای که اکنون کاملاً حل شده بنظر می‌رسد جنجالی بیجهت برانگیخته شده و با دنبالگیری یک مسأله فرعی از مسأله اصلی غافل بمانیم، جنجالی که طبعاً می‌تواند به وسیله عناصر و جریاناتی که از هر فرصتی برای ضربه به انقلاب استفاده می‌کنند مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

دموکراتیک و مترقی داشت بدین شرح ارائه شده بود:

«ـ اعمال حق کامل حاکمیت ملی بر جمیع منابع ملی و به‌ویژه نفت و ابطال کلیهٔ قراردادهای ننگین استعماری در این رابطه.

ـ بنیانگذاری ارتش مردمی

ـ تضمین آزادی کامل مطبوعات، احزاب و اجتماعات سیاسی با هر عقیده و مرام

ـ تأمین کامل حقوق سیاسی و اجتماعی زنان فارغ از هر محدودیت استثماری طبقاتی

ـ رفع ستم مضاعف از همهٔ شاخه‌ها، تنوعات قومی و ملی وطنمان در کلیهٔ استانهای کشور و تأمین جمیع حقوق و آزادیهای فرهنگی و سیاسی برای آنها در چارچوب وحدت و یکپارچگی تجزیه‌ناپذیر کل کشور

ـ استقلال کامل دانشگاهها و مدارس عالی و ادارهٔ آنها تحت نظر شورای دانشگاه با مشورت دانشجویان و کارمندان

ـ لغو کلیهٔ مقررات ضدکارگری و تدوین قانون جدید کار با نظر خود کارگران

ـ دهقانان محروم ایران به هیچ مرجع دولتی بدهکاری ندارند

ـ قطع هرگونه تحمیل دولتی و شهرداریها به بازاریان و اصناف و کمک به احیای بازار و صنایع ملی

ـ تأمین کامل معیشت، مسکن و تحصیلات کارمندان جزء دولتی و دوایر خصوصی و خانوادهٔ آنها به‌خصوص آموزگاران و دبیران و لغو تمام دیون آنان به مراجع دولتی

ـ تحریم سیاسی و اقتصادی دولتهای نژادپرست

ـ خروج از همهٔ پیمانهای آشکار و پنهان ننگین استعماری چه سیاسی و چه نظامی و ورود به بلوک کشورهای غیرمتعهد

ـ استمرار و مداومت در بسیج توده‌های مردم به‌منظور مواجههٔ قاطع دستجمعی با تمام مشکلات و تنگناهای سیاسی، اقتصادی و نظامی احتمالی» [۱]

این اولین باری است که در مقابل کلی‌گوییهای آخوندی و شعارهای توخالی خمینی در مورد مستضعفین، مردم ایران با یک برنامهٔ واقعی روبه‌رو می‌شوند. این

---

۱) بیانیهٔ مجاهدین دربارهٔ رفراندوم و انتظارات مرحله‌یی و حداقل از جمهوری اسلامی ـ نشریهٔ پیام خلق شمارهٔ۲ ـ ۱۲فروردین۱۳۵۷

معرفی و تعیین محتوای جمهوری اسلامی از نظر مجاهدین، درواقع صدایی است که به دفاع از آزادی و حراست از دستاوردهای انقلاب در جامعه طنین افکن می شود.

بحرانها از راه می‌رسند

در آغاز سال۱۳۵۸، در کردستان و در گنبد خون مردم بیگناه بر زمین ریخته می شود.

سردار خیابانی در این باره می گوید:

«جنگ کردستان ـ در این زمان، رویدادها و مسائل کردستان به جنگ و درگیری کشیده شده بود، ارتجاع و خمینی به تحریک احساسات و عواطف مردم در این زمینه پرداخته و به جوی هیستریک دامن می‌زدند. سازمان برای موضعگیری در برابر کردها، تحت فشار قرار می گرفت. ولی ما اگرچه جنگ داخلی و برخورد قهرآمیز با رژیم را در آن شرایط، درست نمی دانستیم، مع هذا نمی توانستیم مسئولیت رژیم را در این آتش افروزی که از ماهیت ارتجاعی و درماندگیش در حل مسائل و از جمله حل مسألهٔ ملیتها ناشی می شد، نادیده بگیریم و مثلاً کردها را محکوم یا علیه آنها موضعی اتخاذ کنیم. رژیمی که در شهرستانها و در تهران با ما آن‌چنان رفتار کرده و حقوق و آزادیهای نیروهای سیاسی را مرتباً پایمال می نمود، مشخص بود که در کردستان هم مسئول و مقصر است. قبلاً نیز وقتی نخستین برخوردها در کردستان در اسفندماه۵۷ پیش آمده بود، ما ضمن حمایت و دفاع از حقوق خلق کرد، نسبت به این قبیل پیش آمدها هشدار داده بودیم. و در رابطه با رویدادها و درگیریهای گنبد نیز تجارب مشابهی داشتیم. البته سیاست ما در آن موقع این بود که به‌عنوان یک نیروی انقلابی سراسری، از دخالت عملی در این قبیل مسائل که می توانست به تعارض پیش از موقع ما با رژیم منجر شود، خودداری کنیم؛ که البته سیاست درست هم، همین بود و به خاطر دارید که ما در این رابطه، به چریکهای فدایی خلق نیز که در این درگیریها وارد می شدند، هشدار داده بودیم». [1]

نوزاد علی نژاد:

حدود دو ماه بیشتر از انقلاب نگذشته بود، یعنی در نوروز۵۸ بود که حمله و

۱) سخنان سردار خیابانی در نوار «صدای سردار»

هجوم پاسداران به کردستان از منطقهٔ پاوه و اورامانات شروع شد. نیروهای خمینی در آن‌جا قتل‌عامهای زیادی مرتکب شدند، مردم زیادی را کشتند. بعد آتش جنگ شهرهای دیگر کردستان را هم دربرگرفت. من آن‌موقع ساکن شهر سقّز بودم. سقّز و سنندج و مریوان در استان کردستان و شهرهای مهاباد و بوکان در استان آذربایجان‌غربی و سایر شهرهای کردنشین از حمله و هجوم پاسداران و نیروهای خمینی در امان نماند. پاسداران به‌طرز وحشیانه‌یی حمله می‌کردند و مردم را می‌کشتند.

من شاهد صحنه‌هایی بودم که از زمین و هوا مردم بی‌دفاع را می‌کوبیدند. در سقز، هلیکوپترها به‌سوی مردم راکت شلیک می‌کردند. من خودم شاهد کشته‌شدن دهها زن و بچه بودم، نیروهای رژیم با توپ و تانک از داخل پادگانها به سمت شهر شلیک می‌کردند و گلوله‌های آنها در خانه‌های مردم می‌افتاد و تمام اعضای یک خانواده کشته می‌شدند. مسجد جامع شهر، به سردخانه تبدیل شده بود. تعداد زیادی جسد در آن‌جا بود که حتی مردم فرصت نمی‌کردند آنها را دفن کنند و جنازه‌ها روزها روی زمین می‌ماند. هزاران نفر از مردم آواره و در روستاهای اطراف دربه‌در شدند، در اکثر شهرها، دکّانها و بازارها بسته بود.

جنگ و درگیری در مقاطعی بالا می‌گرفت، مثل جنگهای سه‌ماههٔ اول، سه‌ماههٔ دوم، ولی کشتار همان‌طور ادامه داشت و مردم بی‌خانمان و دربه‌در بودند. خمینی به این وسیله می‌خواست تتمهٔ آزادیهایی را که تمام مردم ایران از جمله مردم کردستان که در آن‌موقع با شرکت فعالشان در جریان انقلاب ضدسلطنتی، به‌دست آورده بودند، از آنها بگیرد و این، آن روی سکهٔ سرکوب مجاهدین و مبارزان در تهران و شهرهای دیگر بود. سرکوب، سراسری بود و رژیم همزمان داشت این دو سرکوب را پیش می‌برد و مردم کردستان را هم به بهانهٔ تجزیه‌طلبی می‌کوبید. من به‌خوبی یادم هست که مردم به این پشتگرم بودند که یک نیروی سراسری مثل مجاهدین با آن گستردگی و پیشینه از آنها حمایت می‌کند.

حاکمیت ارتجاعی و انحصارطلب بنا بر ماهیت خود قادر نیست برای حل بحرانهای اجتماعی، شیوه‌های مردمی اتخاذ کند و ناگزیر از اعزام پاسدار، برای سرکوبی هر بحران است. در این میان جریانهایی هستند که بدون مسئولیت‌شناسی در قبال سرنوشت مردم و بدون درك شرایط پیچیدهٔ سیاسی، فرصت‌طلبانه شرایط سهل و



۱۲ صفحه
اطلاعات
یکشنبه ۲۴ تیر ماه ۱۳۵۸ ـ شماره ۱۵۹۰۴ تکشماره ۱۵ ریال

۴ گروه در مریوان صف آرائی کرده‌اند

... اعلام شد

● ۲۲ هزار نفر ممنوع الخروج هستند

در صفحه ۱۲

... شده است

● قسمتی از موارد اتهام: حیفومیل بیت‌المال ، خرید سهام بانک‌هژبر یزدانی با حق بیمه های مردم محروم ، پرداخت رشوه های کلان، همکاری مستقیم با رژیم وساواک، ایجاد عشرتکده و رابطه داشتن با ۷زن شوهردار

در صفحه ۳

مریوان به آتش وخون کشیده شد

● سپاه پاسداران : وابستگان حزب دموکرات کردستان مقصرند

● عزالدین‌حسینی:مالکین‌مرتجع فاجعه را بوجود آوردند

● حزب دموکرات کردستان : حادثه‌را وابستگان رژیم‌سابق بوجود آوردند

● دکتر مفتی زاده : هنوز از کم وکیف‌ماجرا اطلاع‌دقیقی نداریم

در صفحه ۲

در این نقشه موقعیت شهر به آتش و خون کشیده شده مریوان مشخص شده است

قتل عام وحشیانهٔ مردم و مبارزین در کردستان توسط رژیم ضدبشری آخوندی
در روزنامه های خود رژیم نیز منعکس می شد



سادهٔ نظامی و عدم استقرار نهادهای سرکوبگر را برای چپ نماییهای خود مغتنم شمرده و عملاً آب به آسیاب ارتجاع حاکم می‌ریزند و دست او را برای منزوی کردن و سرکوبی نیروهای سیاسی مردمی باز می‌کنند. امری که مجاهدین نسبت به آن هوشیارند و دربارهٔ آن هشدار می‌دهند و خمینی برای یکسره کردن کار نیروهای سیاسی از آن استقبال می‌کند. مجاهدین در هر کدام از وقایع گنبد و کردستان، هم‌چنان که با جدیت خواهان توقف درگیری و خونریزی توسط دولت هستند، طی نامهٔ سرگشاده یی به چریکهای فدایی خلق که در این حوادث ناگوار دست داشتند، چنین هشدار می‌دهند:

«آن‌چه به چریکهای فدایی خلق ایران مربوط می‌شود، درگیری و نحوهٔ دخالت نابه‌جای آنان در منطقه است که بی‌تردید به‌دلیل عواقب سیاسی سوء آن حاکی از اشتباهات جدی در نحوهٔ برخورد و ارزیابی موقعیت سیاسی ـ اجتماعی موجود و خلاصه بی‌توجهی به دام از پیش پهن‌شده است. دامی که گرفتارشدن در آن، طبیعتاً نمی‌تواند به حال انقلاب سودمند باشد». [1]

مجاهدین مسئولانه تلاش می‌کنند تا به هر نحو که شده، از وقوع یک درگیری گسترده بین رژیم و نیروهای سیاسی جلوگیری کنند. آنها معتقدند که اگر قرار است رژیم روزی تهاجم خود علیه نیروهای سیاسی را آغاز کند، باید مردم در آن روز به درجه یی از آگاهی رسیده باشند که نقش سرکوبگرانهٔ رژیم را به خوبی درك کنند.

حرکت اعتراضی پدر طالقانی

پدر طالقانی در روز ۲۴فروردین۵۸ در اعتراض به استبداد زیر پردهٔ دین، دفاتر خود را تعطیل کرده و تهران را به سمت مقصد نامعلومی ترك می‌کند.

محمد محدثین:

یک روز مسئولان مجاهدین در تهران متوجه شدند که دفاتر پدر طالقانی در تهران جواب نمی‌دهند و ایشان ظاهراً در تهران حضور ندارند، وقتی که قضیه را پیگیری و تحقیق کردیم، متوجه شدیم که دو تن از فرزندان پدر طالقانی به همراه همسر یکی از آنها، مفقود شده‌اند. آن‌طور که بعداً مشخص شد، پاسداران و

۱) اطلاعیهٔ مجاهدین خلق دربارهٔ هشدار به چریکهای فدایی خلق (۱۹فروردین۱۳۵۸)

کیهان

تکشماره- ۱۵ ریال

شنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۸ — ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۹۹ —شماره ۱۰۶۸۳

اظهارات مقامات درباره ماجرای دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی

شمارش آراء انتخابات سنندج معلق شد

صفحه ۲— ستون پنجم

جریان عزیمت آیت‌الله طالقانی از تهران

سرپرست کمیته های انقلاب:

دستگیری فرزندان آیة‌الله طالقانی توسط افراد خاصی صورت گرفت

* دستگیر کنندگان ارتباطی با کمیته ها ندارند.

صفحه — ۲



دکتر مفتح: مبارزات آیت‌الله طالقانی ادامه خواهد یافت

صفحه ۲— ستون اول

صدای انقلاب اسلامی ایران:

آیت‌الله طالقانی شخصاً پیامی به ملت می‌فرستند

* شایعات درباره آیت‌الله طالقانی بی‌اساس است

صفحه ۲— ستون سوم

کیهان - ۲۵فروردین۱۳۵۸

بیانیه مجاهدین درباره دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی

—سازمان مجاهدین خلق ایران دیشب در بیانیه‌ای ماجرای دستگیری فرزندان حضرت آیت‌الله طالقانی و بسته شدن دفاتر ایشان و عزیمتشان به نقطه‌ای نامعلوم را تشریح کرد و ضمن اعلام خطر در مورد تکرار چنین حوادثی از دولت مهندس بازرگان خواست که با اعمال صلاحیت‌ها و اختیارات دولتی خود یك بار و برای همیشه با اتخاذ تصمیمات مقتضی به‌این نابسامانی ها پایان داده و مانع تکرار آن‌ها از جانب گروه های غیر مسئول شود.

متن این بیانیه چنین است:

اعلام خطر مجاهدین خلق ایران:

چرا دفاتر حضرت آیت‌الله طالقانی بسته شده است ؟

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

در مراجعاتی که از دیروز به دفاتر حضرت آیت‌الله العظمی طالقانی داشتیم تمام این دفاتر را بسته وتعطیل یافتیم، پس از تحقیقات لازم معلوم گردید که خود ایشان نیز به اتفاق کلیه افراد خانواده‌شان به نقطه نامعلومی عزیمت کرده‌اند.

از آنجا که بعید می‌نمود که در چنین موقعیت حساسی که تمامی کشور و نیروها شدیدا بوجود ایشان نیاز دارند بی‌جهت مراکز خود را تعطیل نمایند تحقیقات بیشتری لازم می‌نمود. طی این تحقیقات روشن شد که حوالی ساعت ۱۱ صبح روز پنجشنبه دو فرزند ایشان به اتفاق همسر یکی از ... دربازگشت از دفتر ...

کیهان

۲۷فروردین۱۳۵۸

دیروز و امروز در تهران انجام شد:

تظاهرات وسیع به پشتیبانی از آیت‌الله طالقانی



کمیته چیها آنها را دستگیر و به نقطهٔ نامعلومی منتقل کرده بودند و پیگیریهای پدر طالقانی و خانواده شان هم به جایی نرسیده بود. به همین خاطر پدر طالقانی هم دفاتر خودشان در تهران را تعطیل کرده و شهر را به نشانهٔ اعتراض ترك کرده و به نقطهٔ نامعلومی در خارج از شهر رفته بودند. رژیم که به شدت از این موضوع نگران و وحشتزده بود، در عین حال می خواست از یک طرف پدر طالقانی را تحت فشار قرار بدهد و از طرف دیگر به شدت نگران عکس العمل مردم بود، چرا که به خوبی از پایگاه اجتماعی و محبوبیت گستردهٔ پدر طالقانی و از حمایت مجاهدین از پدر طالقانی اطلاع داشت، به همین خاطر می خواست تا آن جایی که ممکن است صدای این موضوع درنیاید و کسی متوجه این موضوع نشود. ولی مجاهدین که توجه ویژه یی به پدر طالقانی داشتند و از توجهات و الطاف پدر طالقانی برخوردار بودند، به سرعت این موضوع را فهمیدند و در آخرین ساعات پنجشنبه شب، ۲۳فروردین، وقتی به طور قطعی مطمئن شدند که پدر طالقانی به عنوان اعتراض شهر را ترك کرده، بلافاصله و در آخرین ساعات شب، به روزنامه ها و جراید آن موقع که هنوز صددرصد تحت کنترل ارتجاع حاکم درنیامده بودند، موضوع را خبر دادند و همان شبانه، اطلاعیه یی منتشر و این موضوع را افشا کردند و به همین خاطر صبح روز بعد، تمام روزنامه های صبح تهران، هجرت اعتراضی پدر طالقانی و بسته شدن دفاتر و ماجرای دستگیری فرزندان ایشان را نوشته بودند و این موضوع تبدیل به یک مشکل و آبروریزی بزرگ برای رژیم شد.

شاید بتوان روز ۲۴فروردین، روزی را که مجاهدین غیبت پدر طالقانی و حمایت خودشان از پدر طالقانی را اعلام کردند، اولین مقابلهٔ خیلی آشکار بین مجاهدین و رژیم خمینی، به شمار آورد. هزاران دانش آموز، دانشجو، کارگر و سایر اقشار مردم، از ساعت ۷ و ۸صبح تا ساعتها بعد از غروب آفتاب، به دفاتر مجاهدین، به خصوص به بنیاد علوی می آمدند، در آن جا توقف می کردند، بیانیه و قطعنامه می خواندند و حمایت خودشان را از مواضع مجاهدین و پدر طالقانی اعلام می کردند؛ به همین جهت رژیم مجبور شد به سرعت فرزندان پدر طالقانی را آزاد و از مواضع خود عقب نشینی بکند.

درواقع ماجرای تعرّض رژیم به پدر طالقانی و نتایج آن، یکی از اولین شکستهایی بود که خمینی در قبال مجاهدین و پدر طالقانی متحمل شد. بعد از این

جریان بود که مجاهدین در اطلاعیهٔ سیاسی- نظامی شمارهٔ ۲۲ که در تاریخ ۲۶فروردین۵۸ صادر شد، اعلام کردند که همهٔ نیروها و افراد نظامی خودشان در سراسر کشور را تحت فرمان و نظارت عالیهٔ پدر طالقانی قرار می دهند. این پیشنهاد به این منظور بود که نیروهای مختلف نظامی که بعد از انقلاب توسط رژیم خمینی شکل گرفته بود، اجازه پیدا نکنند که با خودسری و خودکامگی و به فرمان آخوندهای مرتجع هر کاری می خواهند، علیه مردم، علیه نیروهای مترقی، علیه نیروهای دموکراتیک و انقلابی و حتی علیه پدر طالقانی انجام بدهند.

طی روزهایی که پدر طالقانی تهران را ترك کرده است، هر روز در خیابانها تظاهرات اعتراض آمیز برگزار می شود. مجاهدین در ادامهٔ اطلاعیه های خود در این باره، مشخصاً بر روی مسئولیت شورای انقلاب خمینی انگشت می گذارند. به اعتقاد مجاهدین، «ناشناخته بودن چهره های این شورا از آغاز نیز، کار صحیحی نبوده است. چرا که مردم ایران حق دارند اعضای شورایی را که عملاً بالای سر دولت قرار دارد به خوبی شناخته و از سوابق ایشان مطلع گردند». رژیم در نهایت خود را از مقابله با این بحران عاجز می بیند و ناگزیر از عقب نشینی می شود و برای کنترل اوضاع، به صورت ظاهر به تشکیل شوراهای ایالتی و ولایتی برای ادارهٔ امور کشور که خواست پدر طالقانی و از هدفهای مجاهدین بود گردن می گذارد.

ملاقات با خمینی

سردار شهید خلق موسی خیابانی در «صدای سردار» تحولات بعد از تعطیلی دفاتر آیت الله طالقانی را این طور تحلیل می کند:

«بلافاصله به دنبال این جریان، خمینی که تا آن موقع از ملاقات با ما خودداری کرده بود، نتیجه گرفت بهتر است با ما ملاقات کند و این نشان می داد که خمینی زبان قدرت را بهتر از زبانهای دیگر می فهمد. البته شرط این دیدار، همان نامهٔ مشهور برادرمان مسعود بود که ضمن آن، وی شهادتین گفته بود. در دیدار با خمینی، صحبتهایی رد و بدل شد. به خصوص برادرمان مسعود، خیرخواهانه با او سخن گفت. در این دیدار، خلاصه و چکیدهٔ حرف ما، در برابر خمینی عبارت بود از "آزادی"».

پیش از ملاقات در قم، مجاهدین یک بار دیگر نیز با خمینی در پاریس ملاقات کرده بودند.

عباس داوری:

من به‌عنوان نمایندهٔ سازمان، به دیدن خمینی در پاریس رفتم و چند نکته را به او گفتم. اولین نکته این بود که آقا در این شورای انقلابی که شما تشکیل داده‌اید، چیزی که نیست، انقلاب است، زیرا از انقلابیون کسی در آن نیست. به این ترتیب شما انقلاب را آورده‌اید در اختیار کسانی قرار داده‌اید که هیچ سهم و شرکتی در آن نداشته‌اند. ثانیاً از همین الان هواداران شما شروع به پاره‌کردن عکسها و پوسترهای شهیدان ما کرده‌اند و در شرایطی که خواهران و برادران ما در خیابانها علیه رژیم شاه شعار می‌دهند، گاهی آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. در جواب، خمینی با دجالیت تمام گفت دلیلش این است که شما شعار مردم را نمی‌دهید. من به او توضیح دادم که شعار ما، شعار مردم است و ما جدا از مردم شعاری نمی‌دهیم. این شعارها دو پایه دارد، استقلال و آزادی. او گفت نه! و دوباره تأکید کرد که شما شعار مردم را نمی‌دهید. من فهمیدم که منظورش این است که به خود دجالش «امام» نمی‌گوئیم. من برایش توضیح دادم اگر منظور شما این است که شما را «امام» خطاب بکنیم، معذوریم، به دلیل این که ما شیعه هستیم و به بیشتر از ۱۲ امام اعتقاد نداریم.

با این سابقه‌یی که با خمینی داشتیم، در دیدار با خمینی در قم، وقتی معرفی تمام شد و مسعود شروع به صحبت کرد، من فکر می‌کنم در آن‌جا همهٔ حجتها را تمام کرد.

مهدی خدایی صفت:

من هم جزء هیأتی بودم که آن سال در معیت برادر مسعود و سردار شهید موسی خیابانی و عده‌یی دیگر از مسئولان و نماینده‌های بخشهای مختلف سازمان، برای دیدار خمینی به قم رفتیم. مقدمتاً این را بگویم که قبل از این دیدار، خمینی از طریق پسرش احمد، چندبار پیغام و پسغام کرده بود که چون می‌گویند مجاهدین مسلمان نیستند، بیائید اصول اعتقادی‌تان را اعلام بکنید. این مسأله در مطبوعات آن زمان هم منتشر شد. یادم هست که مرحوم پدر طالقانی، بعداً وقتی این داستان را شنیده بود، گفته بود که من وقتی شهادتین شما را شنیدم، جگرم کباب شد. شهادتین را حنیف‌نژادها و سعیدمحسن‌ها، در میدانهای تیر و اعدام گفتند، حالا چه شده است که کسانی که راه جهاد را در زمان شاه گشودند، اینها باید بیایند شهادتین بگویند.

به هرحال یادم هست که ما شب قبل از این دیدار، به قم رفتیم، آن‌جا شب را منزل

مرحوم مهندس اشراقی ماندیم و صبح به خانهٔ احمد خمینی آمدیم، محل دیدارمان نزدیک همین خانهٔ احمد خمینی بود. قبل از دیدار و در فاصله یی که ما در خانهٔ احمد بودیم، احمد باز تلاش می کرد که به نحوی به مجاهدین و به برادر مسعود بگوید که شما بیائید به اصطلاح خودش با «امام» بیعت کنید. من یادم هست که از جمله می گفت بیایید کتابهای ایدئولوژی تان را بدهید که امام ببینند و اینها را تأیید و امضا بکنند و از این جور صحبتها، هیچ وقت یادم نمی رود وسط همین صحبتها بود که برادر مسعود به احمد خمینی گفت که خوب است که شما مسألهٔ "دست بوسیدن" را پیشاپیش به آقا بگویید، برای این که وقتی آقا دستشان را برای بوسیدن دراز بکنند، ما چون عقیده نداریم به این کار، آن وقت ممکن است بد بشود! احمد خمینی وقتی این را شنید، خیلی جا خورد و اصلاً رنگ و رویش پریده بود.

برای من خیلی مهم بود و منتظر بودم ببینم که برادر مسعود راجع به چه چیزی می خواهند با خمینی صحبت بکنند. چون در دیداری با این اهمیت، خیلی صحبتها هست که می شود آن جا مطرح کرد، اما مهمترین چیزی که باید مطرح کرد، چیست؟

تا جایی که من یادم می آید، مضمون صحبت برادر مسعود این بود که ما هیچ خواست و تمنّای مادی و دنیوی نداریم. ما اسلاممان را ساده به دست نیاورده ایم. ما اسلاممان را از لابه لای رنج و خون این مردم، از لابه لای جوخه های اعدام و تیرباران، به دست آورده ایم. قدرت روحانی و قدرت سیاسی الان در یک نقطه در شما متمرکز شده، خوب است که از این قدرت در جهت خدا و مردم استفاده بشود.

اما مسألهٔ کانونی این صحبت، بحث آزادیها بود. یادم هست که برادر مسعود در خلال صحبتشان، جابه جا به قرآن و نهج البلاغه که همراه خودشان آورده بودند، استناد می کردند. دربارهٔ مسألهٔ آزادیها به خمینی گفتند که مسألهٔ آزادیها در معرفی اسلام امر بسیار مهمی است، و شما اسلام را باید با رویکرد آزادی معرفی کنید، باید روی مسألهٔ آزادی در معرفی اسلام تأکید بکنید. چون برادر مسعود بحث را از موضع اسلامی مطرح کردند، خمینی ناچار شد تأیید بکند و بگوید که بله اسلام بر آزادیها بسیار تأکید کرده است. من الان وقتی یاد آن صحنه و آن دیدار می افتم، بیش از هر چیز این شعر فرخی به یادم می آید که:

در محیط توفانزا، ماهرانه در جنگ است — ناخدای استبداد با خدای آزادی
شیخ از آن کند اصرار بر خرابی احرار — چون بقای خود بیند در فنای آزادی

در این ملاقات تمام آن چه مجاهدین با خمینی می گویند در آزادی خلاصه می شود. خمینی هم وقتی سازش ناپذیری مجاهدین در دفاع از آزادیهای اساسی مردم را می بیند، ناگزیر اعلام می کند: «اسلام بیش از هر چیز به آزادی عنایت دارد». اما واقعیت این است که از این تاریخ به بعد خمینی، هرگونه تردید در جهت حذف و سرکوبی مجاهدین را کنار می گذارد و همهٔ موضعگیریها و واکنشهایش در قبال مجاهدین جز در مسیر نابودی آنان نیست. گناه مجاهدین، اما این است که از خمینی می خواهند به شعارهای مردم و آرمانهای انقلابیشان پشت نکند. مجاهدین گناهشان این است که در برابر دزد بزرگ قرن که از تاریکترین دخمه های اعصار و قرون سر برداشته و به کاروان انقلاب مردم زده، پرچم دفاع از حقوق مردم و دفاع از آزادیها و حقوق دموکراتیک نیروهای مردمی را به دوش کشیده اند.

سعادتی گروگان ارتجاع

از اولین توطئه های رذیلانهٔ خمینی برای منزوی کردن و سرکوبی مجاهدین، دستگیری و شکنجهٔ مجاهد قهرمان محمدرضا سعادتی و متهم کردن او به جاسوسی، در همان اولین ماههای سقوط رژیم شاه است.

در بهار لرزان آزادی، در روز ششم اردیبهشت ماه۵۸، مجاهد خلق محمدرضا سعادتی درحالی که هنوز آثار شکنجه های ساواك شاه بر بدنش باقی است، به وسیلهٔ ارگانهای سرکوبگر رژیم خمینی و با همکاری عوامل ساواك شاه ربوده شده و در خانه های امن تحت شکنجه قرار می گیرد.

بوی دیکتاتوری و فاشیسم مذهبی به یکباره فضای میهن را آلوده می کند. اتهام ساخته و پرداختهٔ ارتجاع برای سعادتی، جاسوسی است. دستگیری سعادتی درست در شبی صورت می گیرد، که مسعود رجوی و موسی خیابانی و دیگر مسئولان مجاهدین در قم با خمینی ملاقات می کنند. آیا این دستگیری که بیشتر به یک گروگانگیری شبیه است جز به این خاطر است که خمینی و دارودسته اش می خواهند مجاهدین را وادار به تمکین و تسلیم در برابر خواستهای دیکته شدهٔ خود کنند؟

محمد محدثین:

درحالی که مملکت هنوز پر از بقایای ساواك شاه و جاسوسان بود و درحالی که کارگزاران رژیم جدید، در همان ماههای اول، از هیچ قتل و جنایتی فروگزار نمی کردند،



بامداد ۲/ آبان /۵۸

اولین گزارش مشروح از زندان اوین بعد از انقلاب

محمدرضا سعادتی در داخل زندان با خبرنگاران گفتگو کرد

محمد رضا سعادتی از اینکه پرونده‌اش مورد رسیدگی قرار نمی گیرد گله مند است.

بازتاب دستگیری سعادتی در مطبوعات



تظاهرات مردمی علیه دستگیری
محمدرضا سعادتی در بهار آزادی



وقتی نوبت به مجاهدین می‌رسید، آنها را به اتهام جاسوسی برای اتحاد شوروی می‌گرفتند. پدر طالقانی یکی دو ماه بعد وقتی که درگیری بین مجاهدین و رژیم خمینی به‌خاطر سعادتی اوج گرفت، در مصاحبه‌یی اعلام کرد و روزنامه‌ها از قول ایشان درشت تیتر زدند که: «نمی‌دانم چرا همیشه در ایران جاسوس شوروی می‌گیرند و یک‌بار هم جاسوس آمریکا نمی‌گیرند». درواقع رژیم می‌خواست بدین‌وسیله پاپوشی برای مجاهدین درست کند، مجاهدین را تحت فشار قرار دهد و آنها را مجبور کند از پرنسیپها، اصول و معیارهایشان که چیزی جز دفاع از آزادی نبود، کوتاه بیایند. درواقع این دعوایی بود که از روزهای اول بین ما و خمینی درگرفته بود. ما می‌گفتیم که بایست از آزادیها دفاع کرد و مسألهٔ اصلی انقلاب ایران را حفاظت از آزادیهای سیاسی می‌دانستیم و می‌گفتیم دموکراسی خواست مردم ایران و شعار اصلی انقلاب ایران است. متقابلاً خمینی که رابطه‌اش با آزادی، مثل جن و بسم‌الله بود و می‌دانست که آزادی با ولایت فقیه در تعارض است و با وجود آزادی، آخوندهای بی‌سروپا نمی‌توانند تاخت و تاز بکنند، تمام تلاشش را می‌کرد که شعار آزادی را از اساس مخدوش کند. او حتی تلاش می‌کرد که بگوید آزادی، یک شعار امپریالیستی است.

به‌هرحال با دستگیری سعادتی، خمینی می‌خواست یک گروگان از مجاهدین داشته باشد و مجاهدین را تحت فشار بگذارد تا آنها در مقابل دیکتاتوری، انحصارطلبی و تخلفات وحشتناك رژیم جدید از آرمانهای انقلاب ایران، سکوت کنند. اما خمینی کور خوانده بود، داستان سعادتی، یعنی همان چیزی که فکر می‌کرد از آن طریق به مجاهدین ضربه خواهد زد، به مصداق «عدو شود سبب خیر، اگر خدا خواهد»، باعث شد که تودهٔ مردم از یکطرف بیشتر مجاهدین را بشناسند و از طرف دیگر به ماهیت رژیم خمینی پی ببرند.

اعتراضات اجتماعی علیه دستگیری سعادتی، در همان نخستین روزهای افشای این حرکت ارتجاعی آغاز می‌شود. در روز ۶تیر۵۸، مادران و خانواده‌های مجاهدین شهید در دادگستری تحصن خود را آغاز می‌کنند. همزمان مجاهد قهرمان محمدرضا سعادتی نیز اعتصاب غذای خود را که بیش از ۴۰روز ادامه داشت، آغاز می‌کند. به فاصلهٔ کوتاهی قریب ۱۲۰سازمان، انجمن، تشکل و شخصیت سیاسی و فرهنگی، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط مجاهد اسیر محمدرضا سعادتی می‌شوند. یکی از این شخصیتها پدر طالقانی است که صراحتاً اعلام می‌کند جریان سعادتی اصلاً

جاسوسی نیست. از سوی دیگر بسیاری شخصیتها و مجامع بین المللی به بازداشت و شکنجهٔ غیرقانونی سعادتی اعتراض کردند و وکلای فرانسوی و الجزایری نیز برای دیدار با سعادتی راهی تهران شدند.

بدین ترتیب ارتجاع حاکم که می خواست بدون سروصدا و به شیوه های ساواك به مجاهدین ضربه بزند، ناگزیر از عقب نشینی می شود و به پزشکی قانونی اجازهٔ معاینهٔ سعادتی را می دهد. پزشکی قانونی با این که پس از گذشت بیش از یک ماه از دستگیری سعادتی اجازهٔ ملاقات می یابد، ولی در گزارش خود آثار شکنجه بر بدن سعادتی را تأیید می کند. این گزارش واکنش شدید نیروهای مردمی را نسبت به ارتجاع حاکم برمی انگیزد، و به برگزاری یک سلسله تظاهرات پی درپی در تهران می انجامد. تنها در تظاهرات ۱۲ تیر۵۸ قریب به یکصدهزار نفر از مردم تهران در حمایت از سعادتی دست به راهپیمایی می زنند. بدین ترتیب مسألهٔ دستگیری سعادتی و توطئهٔ ارتجاع علیه مجاهدین به یک مسألهٔ حاد سیاسی و اجتماعی تبدیل می شود که به طور فزاینده یی در مطبوعات و دیگر رسانه های عمومی نیز انعکاس می یابد.

محمد محدثین:

در آن شرایط، برگزاری یک تظاهرات اعتراضی صدهزار نفره درحالی که فقط سه ماه از استقرار حکومت جدید می گذشت، حکومتی که با حمایت میلیونها نفر و با تظاهرات میلیونی سر کار آمده بود، و با همهٔ قدرت سیاسی و مذهبی که خمینی در شخص خودش یک کاسه کرده بود، یک ضربهٔ بسیار کاری و یک ضرب شست بسیار فراموشی ناپذیر برای خمینی بود. به این ترتیب ماجرای سعادتی که خمینی می خواست به وسیلهٔ آن سر ما را زیر آب کند، به یک رویارویی و نبرد، بین ما و خمینی تبدیل شد. هر روز که می گذشت درواقع مشخص می شد که ماجرا اصلاً ماجرای جاسوسی نیست. ماجرا اصلاً این نیست که سعادتی گناهی مرتکب شده باشد و این قضیه درواقع چیزی جز اعمال فشار خمینی بر مجاهدین نیست. خود سعادتی هم در زندان دست به یک اعتصاب غذای طولانی زد و رژیم بیش از بیش از این بابت تحت فشار قرار گرفت، این اعتصاب غذا بالاخره با دخالت پدر طالقانی پایان یافت.

البته رژیم هیچ وقت سعادتی را آزاد نکرد و به رغم این که هیچ سندی علیه او وجود نداشت، بعد از یکسال و نیم حبس، با استفاده از شرایط جنگ ایران و عراق، او را در زندان به اصطلاح محاکمه کرد و به ۱۰سال زندان محکوم نمود. این حکم، با

اعتراض بین‌المللی مواجه شد. خیلی از روزنامه‌های خارجی محکومیت و زندانی بودن سعادتی را محکوم کردند. بسیاری از وکلای خارجی از فرانسه و کشورهای دیگر برای دفاع از سعادتی به ایران آمدند، کانونها، انجمنها و جمعیتهایی در خارج از کشور، برای دفاع از سعادتی شکل گرفت. خلاصه در یک کلام، داستان سعادتی، به نمایشی از سرکوبگری، انحصارطلبی، قساوت و بی‌رحمی رژیم خمینی و حقانیت مجاهدین تبدیل شد.

به رغم این که در پاییز سال۱۳۵۹ رژیم خمینی سعادتی را در زندان اوین به ۱۰سال زندان محکوم کرد. اما به حکم خودش هم پایبند نماند و دجال ضدبشر، بعد از ۳۰خرداد ـ در تیرماه سال۶۰ـ سعادتی را درحالی که دوران محکومیتش را با معیارهای خود رژیم خمینی می گذراند، بدون هیچ دلیل و توضیحی و بدون هیچ مجوز قانونی، عرفی و شرعی، در زندان اوین اعدام کرد.

میتینگ ترمینال خزانه

روز چهارم خرداد۱۳۵۸، هفتمین سالروز شهادت بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران، میتینگ بزرگی در ترمینال خزانهٔ تهران برگزار شد. مردم از سراسر تهران برای شرکت در این میتینگ به جنوب تهران سرازیر شدند. پدر طالقانی پیامی با صدای خودش به این میتینگ فرستاده و در آن از فرزندان مجاهد خلق چنین تجلیل کرد:

امروز برای تجلیل از شهیدانی جمع شده‌ایم که از خون پاك آنها پس از ۷سال سیلابها برخاسته است. همانها که برای درهم‌کوبیدن شرك و بتها و اعادهٔ توحید به‌پا خاستند، دشمن مشرك هم از همین جهت از آنها انتقام گرفت، «و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید» [1]، آنها شاگردان مؤمن و دلدادهٔ مکتب قرآن بودند. گوهرهایی بودند که در تاریکی درخشیدند. حنیف‌نژاد، بدیع‌زادگان، عسگریزاده، مشکین‌فام، ناصر صادق، از همین تابندگان بودند. اینها راه جهاد را گشودند. درود و رحمت خداوند و همهٔ خلق بر روان آنها باد!

مسعود رجوی در این میتینگ سخنرانی کرد و در خاتمه، پدر طالقانی را از طرف مجاهدین به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی نمود. مردم از این پیشنهاد غرق شور و شعف شدند و میتینگ بزرگ خزانه را هلهله و شادی فرا گرفت.

---

۱) سورهٔ بروج ـ آیهٔ ۸



۷ خرداد ۵۸

نظرها و اندیشه‌ها

اگر انقلاب به جلو حرکت نکند از درون می‌پوسد!

ما به تعصب مثبت عشق می‌ورزیم ولی هرنوع قشرگرائی را محکوم می‌کنیم

مسعود رجوی از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق در کنفرانس عظیم ضد آمریکائی مردم جنوب تهران سخنرانی جامعی ایراد کرد که قسمتهائی از آن در شماره گذشته چاپ شد اینک قسمتهای دیگری از آن بنظرتان میرسد:

۲ـ ایجاد اختلاف میان رده‌های مختلف انقلاب مخصوصا در بین صفوف نهضت اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی و سایر سازمانها و احزاب دیپلمات ها مستقلند که سیا تحریک جنگهای تجزیه طلب را به عنوان اولین مرحله در مبارزه به منظور از بین بردن انقلاب که مردم ایران را از حکومت خودکامه شاه آزاد کرده است دامن خواهند زد طراحان سیاست امریکا با ...

... دلاور ترکمن تا آن دلیر کرد و آن ستیزه جوی خوزستانی معلوم هست که هرکس هر گروه عقاید خاص خودش را دارد من مسلمانم، شیعه‌ام، مجاهدم تا عمر دارم میگویم اشهد ان لااله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله و انتظار فرج دارم انتظار جامعه توحیدی دارم خیلی خوب یکی سنی است همه ما به عقایدمان تعصب داریم تعصب به معنی مثبتش عشق میورزیم باید هم بورزیم ولی تعصب با قشر...

سود به منفعت به طلا حالا خوب میشود فهمید چرا امام میفرمایند حساسیت امروز ایران بیش از روزی است که ما مردم را برای مبارزه بسیج کردیم خوب میشود فهمید این فرمایش امام را میفرمایند امریکائیان زودی دست از سر ماها برنخواهد داشت ولی برای ما چی ملاک و معیار است گفتیم هر انقلابی را اینجا هم به ضد میشناسیم اگر شدیدا استعمارگران آمریکائی هستند ملاک و معیار این است که تا وقتی این را ریشه‌کن نکردیم عین زمان شاه از هر برخورد، که ...

مسعود رجوی

دشمن را شاد میکند باید بپرهیزیم.

نکته‌ای را که نباید ناگفته گذاشت تفاوت مردم امریکا است با جهان خواران کما اینکه نباید اونهارو ناگفته گذاشت این تفاوت ظاهرا بین ملت یهود و بین صهیونیستها ملت امریکا کنارند منظور من بطور اخص نظیر همان جوانان غیوری هستند که کارت نظام وظیفه‌شان را موقعی که مسخ استند بزور به ...

ویتنام برود پاره کردند می دانید محمد علی کلی را می گویم به معنای واقعی و توحیدی کلمه کی قهرمان شد در اون لحظه‌ای که جام جهانی قهرمانی بکس رو کنار گذاشت، رد کرد بدلیل اینکه کارت نظام وظیفه را پاره کرد تا دستش به خون آلوده نشود دیاد جهان پهلوان تختی بخیر (سلام برتختی) ما توی انقلابهایمان در گذشته می‌بینیم حتی ملت شریف آمریکا نماینده دارد باسکرویل در رکاب ستارخان جنگید بخاطر مشروطیت ایران و شهید شد مردم ...

بقول امام حساب دولت از ملت جدا است.

اگر ما با هم نزاع بکنیم اگر تفرقه داشته باشیم در این صورت هیبت ما خواهد رفت، شوکت ما خواهد رفت، قدرت ما خواهد رفت نباید صبر کرد باید پایداری نشان داد اگر صبر و پایداری بکنیم اگر تقوا داشته باشیم تمام مسائل ما حل است چشم‌انداز بسیار روشن است ما هیچ مسئله لاینحلی نداریم این را مطمئن باشید همه این ... امروز ...

حل است بسیج مردم در راه درست بعنوان مثال همین مسئله برق را بگذارید اشاره کنم معلوم است در زمان شاه مثل دامپروری تولید کننده کوچک تولید کننده خرده‌پا توی سرش خورده از یک طرف تولید وابسته به خارج کفاف نمیدهد که برای سودهای انحصاریشان چه در دامپروری چه در سایر رشته‌ها زدند توی سر تولید ملی تولید خارجی و اجنبی که کفاف نمیداد در نتیجه ما به این مسائل دچار شدیم البته مانمیتوانیم از دولت بخواهیم که همین امشب ما آقا روشنائی می خواهیم حتی یکساعت برق هم که نباشد خوب چه ...

فرهنگ شهادت دوم رهبری سازش ناپذیر امام اگر امام نبود خط طور دیگری پیش میرفت و سوم وحدت کلمه همه ما وحدتی که امروز هم بیش از پیش ... علیه امپریالیزم آمریکا به آن احساس نیاز میکنیم میدانید اگر انقلاب مثل یک رود خروشان به جلو حرکت نکند حتما به عقب باز خواهد گشت از درون خواهد پوسید و زنگ خواهد زد.

معرفی آیت‌الله طالقانی

مجوی (رجوی) در پایان سخنان خود حضرت آیت‌الله طالقانی را بعنوان نامزد ریاست جمهوری پیشنهاد کرد بخشی از استدلال ...

سخنرانی مسعود رجوی در ترمینال خزانه در رسانه های سراسری کشور منعکس شد

میتینگ ترمینال خزانه



عباس داوری:

هدف سازمان این بود که در چارچوب سیاستهای خودش که دفاع از آزادی مردم ایران بود، کاندیدایی را اعلام بکند که هم مردم بتوانند از او استقبال کنند، و هم رژیم خمینی نتواند در مقابل آن برگ بالاتری بیاورد. زیرا در میان رجاله هایی که خمینی بر سر کار آورده بود و همه شان میوه چین و فرصت طلب بودند و هیچ شرکتی در مبارزهٔ ضدسلطنتی نداشتند، کسی نبود که بتواند با آیت الله طالقانی رقابت کند. زیرا پدر طالقانی شخصیتی بود که هم سابقهٔ مبارزاتی داشت و زندان شاه را تجربه کرده بود و هم یک روحانی مترقی بود، شخصیتی فوق العاده دموکرات و آزادمنش، که در مبارزات ضدسلطنتی جایگاه کاملاً ویژه یی داشت، به این جهت می توانست در مقابل ارتجاع خون آشام و دجال بایستد و برای مردمش تا آن جا که می تواند آزادی بگیرد.

وقتی ما برمی گردیم و به زمان اعلام کاندیداتوری پدر طالقانی نگاه می کنیم، می بینیم که بر همهٔ جریانها مخصوصاً بر خود خمینی پیشی گرفت. چرا که سازمان قبل از همه و قبل از خود خمینی، کاندیداتوری آیت الله طالقانی را اعلام کرد و به این ترتیب خمینی را در گوشهٔ رینگ قرار داد. چرا که آقای طالقانی بسیار موجه و محبوب مردم بود. همهٔ مردم او را می شناختند و خمینی نمی توانست علناً با او مخالفت کند.

برای خمینی و دارودستهٔ او این ابتکار عمل مجاهدین، موقعیت بغرنجی ایجاد کرده بود. زیرا کاندیداتوری پدر طالقانی با استقبال بسیار پرشور مردم ایران مواجه شد و به سرعت زمینهٔ ایجاد یک جبههٔ اجتماعی ـ سیاسی گسترده را حول مجاهدین و پدر طالقانی در مقابل ارتجاع فراهم کرد و پیشروی استبداد پشت پردهٔ دین را با مانع جدی مواجه ساخت.

این ابتکار عمل البته یک اقدام مردمی و انقلابی بود و در راستای سیاستی بود که مجاهدین از روز اول در برابر خمینی اتخاذ کرده و با شیوهٔ مسالمت آمیز و در نهایت صبر و تحمل انقلابی خواستار آن بودند که او را به پذیرش حق انتخاب مردم و آزادی نیروهای سیاسی ملزم سازند.

انتشار نشریهٔ مجاهد

هم چنان که رویارویی مجاهدین با ارتجاع پیش می رود، با گسترش پایگاه مردمی مجاهدین و افزایش نقش سازمان در صحنهٔ سیاسی ایران، ضرورت انتشار نشریه یی از

جانب مجاهدین به‌شدت احساس می‌شود. چنین است که اولین شمارهٔ نشریهٔ مجاهد، ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران روز دوشنبه اول مرداد۱۳۵۸ منتشر می‌شود. این نشریه‌یی است به‌منظور افشاندن بذر آگاهی و شور مقاومت برای آزادی در میان مردم و نشریه‌یی است برای افشای ارتجاع و دجالگری و استبداد زیر پردهٔ دین که خمینی ضدبشر با غصب رهبری انقلاب، حکومت ننگین خود را بر آن استوار کرده است. در نخستین شمارهٔ مجاهد، پیامی در رسالت قلم، به قلم مسعود رجوی به چاپ می‌رسد که بر وحدت سلاح و قلم تأکید دارد. در این مقاله از جمله چنین آمده است:

«رسالت قلم که پا بر سر سلاح به پیش می‌رود همان رسالت انسان است که در تحقق آزادی می‌توان آن را خلاصه کرد، اتحادی که در آن قلم سمبل آگاهی و بینش است و سلاح مظهر خواست، اراده و عشق و شور است... اگر زبان اندام کلمات است، پس وای بر زبانی که کلمات را بدانسان که حقیقت را دگرگون و واژگونه و تحریف کند و آنها را در غیر مواضع واقعگرایانهٔ خود به‌کار برد، این است همان خیانت مستمری که به دلیل وسعت آثارش ابعادی محاسبه‌ناپذیر دارد. نفی و لعنت نثار چنین زبانها و قلمهای نفرین شده باد!»

با همین نگرش است که نشریهٔ مجاهد به‌سرعت جای خود را در صحنهٔ سیاسی و اجتماعی میهن بازمی گشاید و به ارگان کارآمدی جهت تبلیغ خطوط و مواضع انقلابی مجاهدین و افشای سیاستهای ارتجاع حاکم تبدیل می‌شود. در بهار سال۱۳۶۰، تیراژ نشریهٔ مجاهد از ۵۰۰هزار نسخه نیز فراتر می‌رود و «مجاهد» به مهمترین نشریهٔ سیاسی کشور تبدیل می‌شود، آن هم در شرایطی که انتشار آن از جانب رژیم ممنوع اعلام شده و تمامی این نیم‌میلیون نسخه به صورت مخفیانه چاپ و توزیع می‌شود.

محمدعلی توحیدی:

ما در انتشار نشریهٔ مجاهد تأخیر داشتیم. پیش از آن و در ماههای اول پس از انقلاب، اطلاعیه‌ها و مواضع سازمان توسط هواداران سازمان منتشر می‌شد. این تأخیر به‌خاطر فشارها و تضییقاتی که مرتجعان هم ایجاد کرده بودند، طولانی‌تر می‌شد. در مرداد۱۳۵۸، مجاهدین اولین شمارهٔ ارگان خودشان، نشریهٔ مجاهد، را در میان شور و علاقهٔ توده‌یی که نسبت به سازمان شکل گرفته بود، منتشر کردند.

اولین شمارهٔ مجاهد با مقاله‌یی از برادر مجاهد مسعود رجوی همراه بود که در آن رسالت نشریهٔ مجاهد و اساساً نگرش مجاهدین به کار آگاهگرانه و روشنگرانه را بیان و تبیین می‌کرد. در یک کلام این رسالت و این کار آگاهگرانه، از مبارزهٔ انقلابی مجاهدین و از رزمشان در میدان مبارزهٔ مسلحانه جدا نبود. خون مجاهد و قلم مجاهد یک مسیر را دنبال می‌کرد و باید یک پیام را می‌رساند و نشریهٔ مجاهد هم در همین مسیر و به‌خاطر مردم، به‌خاطر بردن آرمانهای انقلابی و توحیدیشان به میان مردم منتشر شد.

انتشار مجاهد، از طرفی با استقبال و علاقه و عشق مردم و به‌خصوص نیروهای روشنفکر جامعه روبه‌رو شد و از طرف دیگر با خشم و غضب مرتجعان. هنوز چهار پنج شماره از نشریهٔ مجاهد منتشر نشده بود که ستاد مرکزی مجاهدین در خیابان مصدق تهران مورد حمله قرار گرفت. این حمله به‌دنبال حملات و تضییقاتی که در شهرستانهای سراسر کشور علیه مجاهدین انجام می‌شد رخ داد. وقتی که ستاد مرکزی مجاهدین تعطیل شد، طبعاً انتشار نشریهٔ مجاهد هم در آن مقطع متوقف گردید. این توقف حدود دو ماه بیشتر به‌طول نیانجامید و در مهر۱۳۵۸ مجدداً انتشار مجاهد از سر گرفته شد.

نشریهٔ مجاهد به‌خاطر این که نشریهٔ یک سازمان انقلابی بود با نشریه‌های دیگر قابل قیاس نبود. از طرفی با حملات، موانع و مزاحمتهای مرتجعان روبه‌رو بود ولی از طرف دیگر به یک سازمان انقلابی و نیروی وسیعی که از سازمان حمایت می‌کرد، متکی بود. میلیشیایی که در سراسر کشور گسترده بودند و چندین‌هزار نیروی آماده، که این نشریه را با تلاش پیگیر خود در سراسر کشور توزیع می‌کردند. هم‌چنین نشریهٔ مجاهد حاوی تحقیقات و افشاگریهای مستندی بود که به‌خاطر برخورداری از امکانات سازمان به این نشریه می‌رسید. به همین جهت به‌طور مداوم دست مرتجعان را رو می‌کرد، آن‌چنان‌که بهشتی مجبور بود هر هفته بعد از انتشار مجاهد به صحنه بیاید و در تلویزیون رژیم به یکی از افشاگریهای «مجاهد» جواب بدهد. او البته می‌فهمید ضرر می‌کند، ولی فشار آن قدر زیاد بود و نشریهٔ مجاهد آن قدر برد توده‌یی و مردمی داشت که مجبور بود وارد شود و موضع بگیرد و این تقریباً برایش به یک سنت تبدیل شده بود.

البته مرتجعان حاکم در کار نشریه سنگ‌اندازی زیادی می‌کردند، مزاحمتهای بسیاری برای نشریه فراهم می‌شد. ولی در مقابل، حمایتهای مردمی زیادی هم از آن

به‌عمل می‌آمد و امکانات چاپی گسترده‌یی در اختیارش گذاشته می‌شد، اینها اگرچه به‌لحاظ مادی خیلی ضرر می‌کردند و با فشارها و حملات زیادی نه فقط در چاپ بلکه در توزیع نشریه هم مواجه بودند، اما با رغبت به همکاری خود با ما ادامه می‌دادند. یادم هست در اولین سالگرد انقلاب در صبح روز ۲۲بهمن۱۳۵۸، کامیونی که حامل ۶۰هزار نسخه نشریهٔ مجاهد بود و می‌خواست به شهرستان برود توسط کمیته‌یی در تهران توقیف شده بود و تا اقدامهای لازم انجام شد که موضوع رسیدگی بشود، عوامل رژیم این نشریات را به آتش کشیدند؛ ولی این اقدامها، هیچ مانعی در مسیر پیشرفت و گسترش نشریهٔ مجاهد ایجاد نکرد. تیراژ نشریهٔ مجاهد به‌طور مداوم بالا می‌رفت و در سال۶۰ به ۵۰۰هزار رسیده بود و در آن اواخر حتی ۶۰۰هزار را هم پشت‌سر گذاشته بود و به‌صورت یک نشریهٔ واقعاً مردمی، با بالاترین تیراژ در سراسر ایران تبدیل شده بود.

مجلس خبرگان
نقض‌عهد و خیانت بزرگ خمینی

وقتی رژیم شاه سرنگون شد، تشکیل یک مجلس مؤسسان ملی متشکل از نمایندگان تمام مردم ایران که به تدوین قانون اساسی جدید بپردازد، امری بدیهی و ضروری می‌نمود. خمینی هم بارها از پاریس وعدهٔ آن را داده بود. مجاهدین و دیگر نیروهای مردمی می‌خواستند که دستاوردهای انقلاب و در صدر همهٔ آنها، آزادیها و حاکمیت مردمی در این مجلس به تصویب برسد. می‌خواستند رابطهٔ دولت با نیروهای سیاسی و مردم، رابطه‌یی عادلانه و دموکراتیک باشد. می‌خواستند حقوق زحمتکشان به‌رسمیت شناخته شود، کرد و لر و فارس و بلوچ برابر شناخته شوند و اقلیتهای مذهبی و زنان، تحت ستم مضاعف نباشند. اما خمینی تشکیل مجلس مؤسسان را به بهانه‌های مختلف به تعویق انداخت و دست آخر به‌منظور تصویب ولایت فقیه، مجلس خبرگان را به‌جای مجلس مؤسسان ملی به مردم تحمیل کرد. بدین‌ترتیب خمینی برای حفظ حکومت منفور خود به یکی از آشکارترین و خائنانه‌ترین عهدشکنیها دست زد و حتی به شعارها و وعده‌های خودش در تشکیل مجلس مؤسسان پشت کرد.

مهدی ابریشمچی:

در شروع حاکمیت رژیم خمینی تشکیل مجلس خبرگان عملاً بارزترین نقطه‌یی

بود که خمینی آشکارا شروع به نقض عهد بر سر مسألهٔ آزادیها کرد. خمینی وقتی در پاریس بود، قول تشکیل مجلس مؤسسانی را داده بود که در آن تمام اقشار و طبقات مردم برای تدوین قانون اساسی جمهوری جمع بشوند. ولی در عمل چه اتفاقی افتاد؟ از همان ابتدا که خمینی شروع به تغییر نام این مجلس از مؤسسان به خبرگان کرد، کاملاً واضح بود خطی که در پیش گرفته، خطی ارتجاعی و انحصارطلبانه است که به‌وسیلهٔ آن می‌خواهد فقط باندی را وارد مجلس مؤسسان کند که بتواند نقطه‌نظرهای فاسد خودش را به‌عنوان قانون اساسی به مردم ایران تحمیل بکند. به همین دلیل مجاهدین از همان آغاز مخالفت جدی خود را با این تغییر نام اعلام کردند. در همین رابطه، اعلامیه داده شد، مصاحبه به‌عمل آمد، مقاله‌های متعدد در نشریهٔ مجاهد نوشته شد، گفتند تغییر نام ندهید، این علامت مثبتی برای جمهوری که می‌خواهد به‌اصطلاح با شعار آزادی و استقلال، حاکمیت را شروع بکند، نیست. ولی گوش خمینی مطلقاً بدهکار نبود. اسم آن مجلس را خبرگان گذاشتند و ادامه دادند.

من اگر بخواهم خیلی خلاصه بگویم که این مجلس چه بود، می‌گویم که این مجلس گردهمایی عناصر ارتجاعی برای تدوین قانون ولایت فقیه بود. برای این‌که ولایت فقیه به صورت یک قانون مدون بشود و حاکمیت باند آخوندها را بر مردم ایران تضمین بکند. همین! درست به همین دلیل خمینی به‌روشنی می‌دانست که چه کسانی را نباید راه بدهد که وارد این مجلس بشوند، تا مبادا احیاناً مواد و قوانینی را وارد قانون اساسی بکنند که قانون یکپارچهٔ ولایت فقیه که استبداد مطلقهٔ دینی است، خش بردارد. به همین جهت اگر شما قانون اساسی خمینی را مطالعه کنید، از اول تا آخرش جز توجیه حاکمیت ولایت فقیه نیست.

اما مجاهدین متقابلاً با چند هدف در انتخابات مجلس خبرگان شرکت می‌کنند و به همین منظور ائتلافی تشکیل می‌دهند و کاندیداهایی معرفی می‌کنند. علت شرکت مجاهدین در این انتخابات به‌رغم نقض عهد و خیانت آشکار خمینی این بود که نمی‌خواستند تضادهای سیاسی جامعه بعد از سقوط شاه به‌طور زودرس و به‌سرعت به سمت قهر و خشونت کشیده شود. بلکه می‌خواستند تا آن‌جایی که میسر است و تا وقتی که آخرین ذرات آزادی و کوچکترین روزنه‌یی برای فعالیت مسالمت‌آمیز سیاسی باقیست، اجازه ندهند که شرایط به قهر و خشونت کشیده شود. به‌خصوص که شرکت در انتخابات، زمینهٔ مناسبی برای افشای تصمیمات و اقدامهای دیکتاتورمنشانه

و ارتجاعی رژیم بود. از سوی دیگر، مجاهدین می توانستند مواضع، نقطه نظرها و دیدگاههای انقلابی و ترقیخواهانهٔ خود را در سطح توده های مردم عرضه کنند و آگاهیهای سیاسی جامعه را ارتقا دهند. به فرض این که کوچکترین امکانی هم برای انتخاب شدن در این انتخابات وجود می داشت، هر کدام از نامزدهایی که توسط این ائتلاف معرفی شده بودند، می توانستند در مقابل تصمیمات، مصوبات و قوانین ضدمردمی و ضدانقلابی که رژیم در این مجلس می خواست تضمین و تصویب کند، بایستد. البته پیشاپیش روشن بود با خیزی که ارتجاع حاکم برداشته و با تقلبات و تبلیغات و دجالگریهایش از ورود یک نیروی انقلابی و ترقیخواه به مجلس جلوگیری خواهد کرد. به خصوص مجاهدین که خمینی از همان فردای سقوط رژیم شاه به عنوان تضاد اصلی خودش، بیشترین دشمنی را نسبت به آنها نشان می داد. ولی در هر حال وظیفه و هوشیاری سیاسی مجاهدین ایجاب می کرد که در این انتخابات شرکت بکنند.

مجاهدین برای ورود به این انتخابات و در ائتلاف با دیگر نیروهای مترقی، لیستی از کاندیداهای خود را معرفی می کنند. روز نهم مرداد مسعود رجوی طی یک کنفرانس مطبوعاتی دیدگاههای مجاهدین دربارهٔ پیش نویس قانون اساسی و مهمترین رئوس مورد نظر برای یک قانون اساسی مردمی را برای خبرنگاران توضیح می دهد و از جمله می گوید:

«اگر جامعه مان را به یک کشتی تشبیه کنیم، با تدوین قانون اساسی مشخص کرده ایم که این کشتی به چه سمت خواهد رفت. آیا به ساحل نجات، ساحل رستگاری اجتماعی، آزادی و یگانگی خواهد رسید یا به عکس به ژرفنای تفرقه، تشنج، هرج و مرج و وابستگی؟ ... بنابراین وقتی می بینیم که در قانون اساسیمان بر مضامین رهائیبخش انقلاب تصریح نشده، طبیعی است که خواستارش بشویم و فقدانش را معترض باشیم یعنی قانون اساسی ای را بخواهیم که ماهیت انقلابمان را تصریح کرده باشد. مگر این قانون اساسی، مرکبش خون شهیدان نیست و مگر این پیام شهیدان ما نبود. وقتی می گوییم آزادیبخش، مضمونش روشن است. آزادی خلق از ستم دیکتاتوری... آزادی ملیتهایمان از ستم مضاعف، آزادی زن، آزادی فعالیتهای سیاسی، آزادی مطبوعات، آزادی عقیده و مرام، یعنی تأمین آن فضایی که فرزند انسان باید در آن تنفس بکند، آن فضایی که منهای

آن انسانیت واقعاً معنا ندارد. ما این را می‌خواهیم و این را به‌جد هم می‌خواهیم. آزادی از شر محاکم نظامی. مگر نیست که این "آزادی و رهایی، جوهر تاریخ و جوهر انسانی" است؟ و مگر نیست که سیر تاریخ خلاصه می‌شود به "گذار مداوم از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی"؟»

وی سپس اصلی‌ترین رئوس قانون اساسی مورد نظر مجاهدین را برمی‌شمارد:

«۱ـ نظام شورایی، تنها شیوهٔ اسلامی ادارهٔ جامعه
۲ـ کار، معیار و مبنای ارزش اقتصادی
۳ـ محصول از آن کسی است که روی زمین کار می‌کند
۴ـ برابری کامل زن و مرد
۵ـ فرهنگ و آموزش رایگان
۶ـ ملی کردن بیمه، بهداشت و طب
۷ـ مستضعفین تکیه‌گاه اجتماعی دولت اسلامی
۸ـ حقوق ملیتها
۹ـ ارتش مردمی
۱۰ـ صلاحیت دادگستری
۱۱ـ حقوق کار و حریم کارگاهها
۱۲ـ سیاست خارجی غیرمتعهد» [۱]

در تاریخ ۹مرداد۱۳۵۸ یعنی دقیقاً ۳روز قبل از انتخابات مجلس خبرگان، مسعود رجوی در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی شرکت می‌کند و ضمن اعلام مواضع اصولی مجاهدین، راجع به قانون اساسی، باز هم به این سبک کار اعتراض می‌کند و هشدار می‌دهد. ۱۲خرداد۵۸، انتخابات مجلس خبرگان برگزار می‌شود. اما به‌رغم هشدارها، مجلسی که شکل می‌گیرد، مجلسی است که در آن هیچ عنصری از ترقیخواهی و انقلابیگری وجود ندارد و اقشار و طبقات وسیع مردم را که خواستار یک جامعهٔ آزاد و دموکراتیک بودند، نمایندگی نمی‌کند. فقط یک نفر هست که ارتجاع نمی‌تواند مانع انتخاب شدن او بشود. پدر طالقانی تنها کسی است که در مجلس خبرگان به خمینی تحمیل می‌شود.

---
۱) نشریهٔ مجاهد شمارهٔ ۳ ـ ۱۵مرداد۵۸

پدر طالقانی هم از ابتدا تا انتها در این مجلس یک معترض تمام‌عیار است. در همین زمان، مجاهدین تصویری از برخورد اعتراضی او منتشر می کنند که پدر طالقانی را مغموم و معترض، در صحن مجلس نشان می دهد، درحالی که روی زمین نشسته و به عصایش تکیه داده است و گویی به سرنوشت مردم ایران و این که این مجلس چه به روزشان خواهد آورد، می اندیشد...

حذف نمایندگان نیروهای انقلابی و مردمی رویه یی است که رژیم در همهٔ انتخابات بعدی نیز درپیش می گیرد. بدین ترتیب خمینی راه هرگونه گفتگو و بحث و تشریک مساعی در امور کشور را به روی سایرین می بندد و در همین انتخابات با افشاگری و حضور مجاهدین در صحنهٔ سیاسی، رژیم در یکی از جدی ترین آزمایشهای دموکراسی در سطح گسترده یی در بین مردم مردود می شود و نشان می دهد که نمی خواهد کوچکترین قدمی در جهت تأمین آزادیهای مردمی بردارد. واقعیت این است که خمینی می داند که در مجلس مؤسسانی که با آرای آزاد مردم ایران و نمایندگان واقعی مردم ایران تشکیل شود، نمی تواند قانون اساسی مبتنی بر ولایت فقیه سفیانی خود را تصویب و تدوین کند. به همین جهت تا آن جایی که می تواند تشکیل این مجلس را به تعویق می اندازد و سپس با انواع بهانه های دجالگرانه مجلس خبرگان مطلوب خودش را تشکیل می دهد.

مردم در جریان این انتخابات بیش از پیش به ماهیت رژیم پی می برند. به ویژه آن که در همان روزهایی که بحثهای خبرگان آخوندی در جریان بود، مسعود رجوی در شبهای پرارج قدر در دانشگاه تهران از حکومت عدل علی(ع) و قانون اساسی رهائیبخش مردمی و اسلام انقلابی صحبت می کند و سیاستهای خبرگان آخوندی را به باد افشا می سپارد. روشنگریهای مجاهدین و استقبال مردم از آنها، روزبه روز برای خمینی تحمل ناپذیرتر می شود و به موازات آن، ابعاد حمله و هجوم به مراکز و دفاتر سازمان نیز افزایش می یابد.



فصل دوم

رویارویی علنی می‌شود

رویارویی علنی می‌شود

پس از تهاجم به دفاتر و ستادهای مجاهدین در شهرهای مختلف سرانجام با حمله به ستاد مرکزی مجاهدین، زمان اجرای یکی از بزرگترین توطئه‌های ارتجاع، فرامی رسد.

محمد محدثین:

ساختمان بنیاد علوی که ستاد مرکزی مجاهدین در آن مستقر شده بود، در تهران به‌صورت مرکزی که مورد توجه همهٔ مردم قرار داشت، درآمده بود. از اولین ساعتهای بامداد، از ساعت۶ و ۷صبح تا پاسی از شب، مردم از نقاط مختلف شهر به‌طور مداوم به آن‌جا مراجعه می‌کردند، مطالب خودشان را، ناراحتیها و مشکلاتشان را با مسئولان این دفتر در میان می‌گذاشتند، همین‌طور، مستمراً جوانهایی از دبیرستانها، دانشگاهها، کارخانه‌ها و محلات مختلف شهر به آن‌جا مراجعه می‌کردند. جنبش ملی مجاهدین در همین ساختمان بنیاد علوی به‌سرعت بخشها و نهادهای مختلفی دایر کرد. بخش تبلیغات، بخش روابط خارجی... و بخشی که از همه بزرگتر و مهمتر بود، بخش اجتماعی بود که در امر سازماندهی نیروهای اجتماعی که به سمت مجاهدین می‌آمدند نقش فعالی داشت. بخش اجتماعی، بخش بسیار بزرگی بود که خودش از نهادهای متعددی مثل دانشجویی، دانش‌آموزی، کارگری، کارمندی، محلات و... تشکیل شده بود و هر نهاد هم مرکب از قسمتهای مختلف بود. هر کدام از اینها وظیفه‌شان این بود که بخشی از جامعه را سازمان بدهند و هواداران و نیروهای سازمان در آن بخش از جامعه بتوانند در

جهت منافع انقلاب مردم ایران و در جهت حفاظت و نگهبانی از ارزشهای انقلاب ایران یعنی دموکراسی و حاکمیت مردمی فعالیت کنند. همان ارزشهایی که مردم برای آنها انقلاب کرده بودند و آخوندها علیه آن بودند. این همان چیزی بود که رژیم به‌شدت از آن عصبانی و ناراحت بود. به همین خاطر از اولین هفته‌های پس از انقلاب، یعنی در اسفند۵۷ متعرض برخی از دفاتر ما در برخی از شهرستانهای دورافتاده مثل تربت حیدریه، یا تربت جام شد و خیلی از دفاتر ما را درحالی که یک ماه از انقلاب نگذشته بود، با توسل به زور تعطیل کرد و در ماههای بعد متعرض دفاتر ما در کاشان، قم، و در بسیاری از شهرهای دیگر شد. اما به‌دلیل گستردگی حمایت و نیروی گستردهٔ مردمی، رژیم به‌شدت وحشت داشت که در تهران متعرض بنیاد علوی بشود. در عین حال اصلاً نمی‌توانست وجود آن را تحمل کند، به همین خاطر برنامه‌ریزیهای گسترده و متعددی کرد، سرانجام در اواخر مرداد و اوایل شهریور سال۵۸ که مصادف بود با ماه مبارك رمضان، رژیم چماقدارها، قمه‌کشها، و شعبان بی‌مخهای خودش را در تهران بسیج کرد و حتی برخی را از شهرستانها آورد که بیایند به ستاد مجاهدین در تهران حمله کنند.

مجاهدین به محض اطلاع از توطئه در تاریخ ۲۳مرداد۵۸ موضوع را به اطلاع مردم می‌رسانند. در اطلاعیه‌یی که در این باره منتشر شد، آمده بود:

«دیروز به‌دنبال هجوم به مراکز چند گروه سیاسی و متعاقب حمله به تظاهرات و راهپیمایی و درگیریهای خونین پریروز شایع شد که برخی عناصر و گروههای ارتجاعی قصد حمله به ستاد جنبش ملی مجاهدین را دارند، همزمان با این توطئه شایعهٔ خلع سلاح مجاهدین نیز بر سر زبانها می‌افتد».

البته رژیم فکر می‌کرد این کار به سادگی امکان‌پذیر است. اما به‌محض انتشار اطلاعیه، نیروها و هواداران مجاهدین به‌سرعت خودشان را به ساختمان بنیاد علوی رساندند و اجازه ندادند که چماقدارها به دفتر مجاهدین آسیبی برسانند و دفتر مجاهدین را اشغال کنند. طی حدود یک هفته، هزاران تن از نیروها و هواداران مجاهدین، به‌طور شبانه‌روزی با دست خالی و بدون سلاح از دفتر مرکزی جنبش ملی مجاهدین حفاظت می‌کردند. به این ترتیب که ۴ـ۵حلقه از هواداران مجاهدین دورتادور ساختمان بنیاد علوی را گرفته بودند و اجازه نمی‌دادند که چماقداران رژیم خمینی به ساختمان نزدیک بشوند. این یک مشت محکم و یک ضربهٔ بسیار کوبنده به رژیم بود، خمینی درواقع می‌خواست بدون این‌که به‌طور رسمی وارد شود و آشکارا

اطلاعات

۲۵ مرداد ۱۳۵۸

افشاگری مجاهدین خلق درباره حوادث اخیر



هواداران مجاهدین خلق، برای جلوگیری از نفوذ مهاجمین به مقر جنبش ملی مجاهدین، دستهای خود را به‌هم زنجیر کرده‌اند. اینها که اغلب از انجمنهای دانشجویی مسلمان هستند، برای محفوظ ماندن از گرمازدگی و تابش خورشید، برای خود، سرپناهی از کاغذ روزنامه ساخته‌اند. امروز چهارمین روزی است که این جوانان از مقر جنبش مجاهدین حراست می کنند.

فعالیت سیاسی دانشجویان در مقابل یکی از دانشکده های دانشگاه تهران ـ ۱۳۵۸



بگوید این خواست دولت است و خواست رژیم جدید است، آن را به اسم مردم تمام کند و با دجال‌بازی بگوید این مردم هستند که دفتر مجاهدین را اشغال کردند، مردم اینها را نمی‌خواهند. درصورتی که آنها یک مشت پاسدار بیشتر نبودند که وقتی با دفاع جانانهٔ هواداران مجاهدین مواجه شدند، زبونانه عقب‌نشینی کردند. به‌رغم این‌که بسیاری از هواداران مجاهدین در جریان همین حفاظت به‌شدت از طرف چماقدارها زخمی شدند، ولی هیچ خللی در اراده‌شان برای حفاظت از ساختمان مرکزی جنبش به‌وجود نیامد. آیت‌الله طالقانی اعلام کرد که مخالف آن است که ستاد مجاهدین مورد حمله قرار بگیرد. حتی نخست‌وزیر وقت خمینی، مهندس بازرگان با این وضعیت مخالفت کرد و گفت که دولت این وضعیتی را که اطراف ستاد مجاهدین به‌وجود آمده قبول ندارد. ولی شخص خمینی که عزم جزم کرده بود نگذارد مجاهدین بیش از این گسترش پیدا کنند، وقتی دید با چماقدارها کارش پیش نمی‌رود. به دادستانی ضدانقلاب خودش دستور داد که حکم تخلیهٔ ستاد بنیاد علوی را به‌طور رسمی صادر کند. یعنی درواقع مجاهدین با مقاومت خودشان خمینی را از سوراخ بیرون کشیدند و نقشهٔ او را که می‌خواست وانمود کند این مردم هستند که نمی‌خواهند مجاهدین در این ساختمان باشند و در مرکز تهران به کار و فعالیت اشتغال داشته باشند نقش برآب کرد و قضیه به ضد خودش تبدیل شد.

به این ترتیب ارتجاع حاکم به منظور حذف مجاهدین از صحنهٔ سیاسی ـ اجتماعی جامعه، از طریق تخلیهٔ ستادی که محل ارتباط آنان با توده‌های مردم بود تمامی تلاش خود را به کار بست، اما گذشت روزها و هفته‌ها نشان داد که پایگاه اجتماعی مجاهدین در گرو یک ساختمان نبود بلکه آنان در قلوب مردم ایران جای داشتند. همان مردمی که در جریان تخلیهٔ ستاد مجاهدین شعار می‌دادند: «مجاهد، مجاهد، ستاد تو قلب ماست».

وفات پدر طالقانی

روز ۱۹ شهریور ۱۳۵۸، پدر طالقانی با کوله‌باری از رنجهای مبارزات چهل ساله، بدرود حیات می‌گوید و تمامی ایران عزادار می‌شود.

اطلاعیهٔ مجاهدین خلق ایران می‌گوید:

«مجاهدین خلق ایران که از جمیع جهات فقدان آن مجاهد اول را جبران‌ناپذیر و

دردناك می‌دانند این فقدان عظیم را به همهٔ مسلمانان و آزادگان و انقلابیون جهان تسلیت گفته و در سوگ آن گرامی پدر یک هفته در سراسر کشور عزادار خواهیم بود».

مسعود رجوی با چشمانی اشکبار در سوگ پدر گفت:

«ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان امنوا بربّکم فامنا ... [1] *پروردگارا همانا که ما شنیدیم ندادهنده یی را که به ایمان ندا می‌داد و می‌گفت بگروید به پروردگارتان! بلی، او ندادهندهٔ ما بود. منادی ایمان، معلم قرآن، پس تعجبی نیست. اگر مردم ما این‌چنین از شمال تا جنوب، در ماتم فرو رفتند، و بر سر و سینه می‌کوبند. بگذارید بگریند، همه بگریند،*

گریه کن دشت کویر
گریه کن بحر خزر
گریه کن جنگل سرخ
گریه کن مرد بلوچ
بگذار تا بگریم، چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

و چرا که نگرییم؟ دیگر چه کسی اسلام و کلمهٔ قرآن را در گوش ما زمزمه خواهد کرد؟ دیگر چه کسی از بچگی دستمان را خواهد گرفت، و پابه‌پا خواهد برد؟ راه‌رفتن خواهد آموخت و کلمه به کلمه را در دهانمان خواهد گذاشت؟ کلمهٔ اسلام، کلمهٔ قرآن، و کلمات مردمی. بعضی مرگها سبکند. مثل پر کاه، مرگ آنهایی که در غیر راه خدا و خلقند از این نوع مرگهاست. اما بعضی مرگها خیلی سنگینند، به سنگینی کوه، به سنگینی دماوند، به سنگینی تمام سلسله جبال البرز، و این یکی از آنها بود. پیشوای خلق، پیشوای آزادی، ای یار بی‌پناهان! پشتیبان ضعیفان! مرد پیامبرتبار و پیامبرگونه! همان پیامبری و پیامبرانی که در دل شبهای تیره و تار حاملان شعلهٔ نورند.

صلّ اللّهم علی الدلیل الیک فی اللیل الالیل و الماسک باسبابک ... بار خدایا درود بفرست، بر راهنمای به جانب خودت، در شبهای تیره شب‌ترین، و چنگ‌زننده به ریسمان خودت، ریسمانهای شرف بلندترین،

---

۱) سورهٔ آل‌عمران ـ آیهٔ ۱۹۳

پس اجازه بدهید به همهٔ مردمی که گریستند تسلیت بگویم. همهٔ آنهایی که در این سوگ گریستند. بله همهٔ مردم یتیم شدند، همهٔ اقشار مردم با هر گرایش و هر مرام و هر مسلک، دیدیم که خواهران و برادران عزیز ارمنی ما، کلیمی ما، چه زار می‌گریستند، بر آنها تسلیت باد. معلوم می‌شود که آقا، آقا و پدر همه بود. خودش هم فی‌نفسه از کلمات و رمزهای وحدت بوده. تبلور وحدت، و تجسم روح انقلاب ایران بود».

جنگ کردستان

۲۳مهر۱۳۵۸، یک بار دیگر در کردستان درگیریهای خونین آغاز می‌شود. یک هفته قبل از آن، مجاهدین پیشاپیش نسبت به وقوع چنین حوادث ناگواری هشدار داده بودند:

«از جمله مبرمترین مسائل کنونی صحنهٔ سیاست کشور، مسألهٔ ملیتها و مناطق کردستان، گنبد، بلوچستان و خوزستان است که متأسفانه تاکنون کمترین کفایتی در دستگاههای مسئول رسیدگی به این قضایا دیده‌ایم. به‌حدی که دیر نیست با دخالت ارتش یک فاجعهٔ ملی و جنگ داخلی سر بگیرد حال این‌که به شهادت تمام تاریخ این مسائل هیچ‌گاه با دخالت ارتش و به قید خونریزی قابل حل نیست». [۱]

اما رژیمی که برای مقابله با مسائل سیاسی و اجتماعی سلاحی جز سرکوب ندارد، پاسدارانش را به کردستان اعزام می‌کند. مجاهدین طی یک نامهٔ سرگشاده به خمینی ضمن افشای طرح‌ریزی و زمینه‌چینی این درگیریها توسط کارگزاران رژیم و با اشاره به مسئولیت خود خمینی در این قضایا طرح پیشنهادی مجاهدین برای حل شورایی مسألهٔ کردستان را ارائه می‌دهند. که از طریق همین نامهٔ سرگشاده به اطلاع عموم مردم ایران می‌رسد:

«شواهد بسیار ... گواه آن است که دست‌اندرکاران تنها به انتظار فرصت مناسب بوده‌اند تا با تحمیل یک راه‌حل قهرآمیز در کردستان، زخم عمیق و هولناك دیگری بر زخمهای جانکاه ۲۵۰۰ سالهٔ این انقلاب ... بیفزایند و تدریجاً تمام انقلابیون ایران را به خاك و خون بکشند. کمااین‌که در ایام حاضر در صحنهٔ برخی از تظاهرات ظاهر شده و آشکارا ذبح شرعی برخی از اصیلترین انقلابیون را تبلیغ می‌کنند». [۲]

---

۱) طرح پیشنهادی مجاهدین دربارهٔ حل شورایی مسألهٔ کردستان ـ مجاهد شمارهٔ ۷ ـ ۳۰مهر ۱۳۵۸
۲) همان منبع

تلاش ارتجاع برای تحمیل جنگ زودرس

ارتجاع حاکم گام به گام ماهیت ضدمردمی و سرکوبگر خود را بیشتر بارز می کند. این همان حربه یی است که ارتجاع از آغاز با تهاجمات غیررسمی خود از طریق چماقدارانش علیه مجاهدین به کار گرفته و به موازات آن هر لحظه مترصد به دام انداختن مجاهدین برای سرکوب قطعی و حذف کامل آنهاست. اما مجاهدین با هوشیاری سیاسی و با صبر و شکیبایی انقلابی و با تکیه بر پایگاه گستردهٔ مردمی خود و افشای به موقع توطئه، دست ارتجاع را برای ایجاد جنگ مسلحانهٔ زودرس بسته اند.

مجاهدین طی دو سال و نیم اول حکومت خمینی، با وجود دهها شهید و صدها و هزاران مجروح و زندانی، حتی یک گلوله هم شلیک نکردند. اما در عین حال با افشای جنایتهای ارتجاع، مردم را نسبت به ماهیت رژیم خمینی آگاه و آگاهتر می سازند. سیاستهای سرکوبگرانهٔ رژیم تنها به سازمانهای سیاسی یا به ملیتها و اقلیتها محدود نمی شود. در مواجهه با هر مشکل اجتماعی، برخوردهای ارتجاعی و جهت گیری سرکوبگرانهٔ رژیم خمینی در ارتباط با اقشار مختلف آشکار می شود.

به موازات این روند، نشریهٔ مجاهد نیز بی وقفه به کار آگاهگرانه و افشاگرانهٔ خود ادامه می دهد و سیاستها و عملکردهای ضدمردمی ارتجاع حاکم در زمینه های مختلف را برملا می کند. برخی عنوانهای مطالب نشریهٔ مجاهد در آن ایام را از نظر می گذرانیم:

«حمله به کتابفروشیها ماهیت ارتجاع را روشنتر کرد»، «سیاستهای ابهام آمیز دولت»، «راه حلهای بنیادی در امور اقتصادی»، «چرا به خواست مردم پاسخ مثبت نمی دهید»، «آیا چماق به دستها دوباره می آیند»، «چرا وزارت کار با تشکیل شوراها مخالفت می کند»، «آیا اربابها می خواهند روستائیان را از انقلاب زده کنند»، «ادامهٔ تجاوز به حقوق روستائیان وجدانهای آگاه را به حرکت درمی آورد»، «کارگری از ضوابط محیط کار شکایت دارد»، «وضع اقتصادی و اجتماعی روستائیان رقت انگیز است»، «با دردهای مردم روستا کل کاسر آشنا شویم»، «مجاهدین خلق ایران شهادت برادران مظلوم صیاد را به تمام مردم ایران و به ویژه همهٔ فرزندان دریادل کوچک خان در انزلی تسلیت می گویند»، «چرا با انکار واقعیتی که هرگز قابل تکذیب نیست، ضرب و شتمهای تحریک آمیز را مُهر تأیید می زنید؟»، «چرا به هشدارهای مکرر شوراهای مردمی توجهی نشد؟»، «مادهٔ۳۳ قانون کار طاغوتی در جمهوری اسلامی هنوز هم اجرا می شود»، «واکنش کارگران در مقابل توطئه های ضدشورایی».

به موازات گسترش سرکوب اقشار مردم، رژیم خمینی در مطبوعات و رادیو تلویزیون نیز اختناق را حاکم می کند و حمله به دفاتر مطبوعات و تصفیهٔ اعضای رسانه های عمومی را نیز پیش می برد.

علیرضا معدنچی (علی صفا):

من چند روز بعد از انقلاب ضدسلطنتی وارد رادیو تلویزیون ملی ایران شدم. آن موقع هنوز ارتجاع خمینی فرصت نکرده بود سلطهٔ شوم خود را بر ارگانهای مختلف تحکیم کند، درواقع حکومت به معنی جامع کلمه هنوز شکل نگرفته بود. بنابراین این امکان وجود داشت که نیروهای انقلابی و مردمی هم وارد این ارگانها بشوند و فعالیت بکنند. همراه من بعضی از دوستان و برادرانی هم بودند که آنها هم در قسمتهای مختلف رادیو وارد کار شدند. من مسئولیت تهیه و تنظیم برخی متنهای سیاسی و مشخصاً یک برنامهٔ تفسیر سیاسی را به عهده گرفتم. این برنامه به مدت یک ربع، هر روز به طور زنده قبل از بخش اصلی خبر یعنی ساعت۸ شب پخش می شد. در این برنامه، که موضوع آن اساساً تفسیر سیاسی مسائل روز بود، جهتگیریهای روز حکومت مورد بحث و انتقاد قرار می گرفت و هم چنین مفاهیم اصلی انقلاب، مشخصاً آزادی و استقلال تشریح می شد. از آن جا که این برنامه دیدگاه متفاوتی از دیدگاه ارتجاعی حاکم، که مردم در پهنه های مختلف شاهد آن بودند، عرضه می کرد، به زودی توانست اعتماد و توجه مردم را به طرف خودش جلب کند. اما از آن جا که سیر حوادث به سمتی پیش می رفت که ارتجاع خیز برداشته بود که همه چیز را قبضه کند، بنابراین دو راه بیشتر پیش پای من وجود نداشت یا این که می بایست تسلیم مطامع و خواستهای ارتجاع می شدم یا اگر آن خطی را که اصولی، درست و به نفع مردم تشخیص می دادم، می رفتم، به هرحال تصفیه می شدم.

روز ۱۸تیر۵۸ مطابق معمول برای اجرای برنامهٔ زندهٔ رادیویی پشت میکروفن قرار گرفتم و آن جا خطاب به مردم گفتم که مردم به هوش باشید که ارتجاع، ارتجاع به لباس انقلاب درآمده و کسانی که ریشی و تسبیحی و انگشتر عقیقی را به اصطلاح نشانه های خودشان کرده اند (چون آن موقع بیشتر از این نمی توانستم مشخصات نیروهای خمینی و آخوندها را توضیح بدهم) خیز برداشته اند برای این که آخرین بقایای آزادی را که انقلاب ضدسلطنتی به ارمغان آورده ذبح کنند و از بین ببرند. در رادیو تلویزیون هم به تدریج می خواهند سانسور را حاکم کنند و من نمی توانم مسائل واقعی را با شما مردم در میان

بگذارم. بنابراین ترجیح می‌دهم که کارم را ترك کنم و تا وقتی که سانسور و ارتجاع در رادیو و تلویزیون حاکم است، کارم را به‌عنوان اعتراض ترك می‌کنم. همان‌موقع که من این صحبتها را می‌کردم، می‌دیدم که کارکنان رادیو تلویزیون به‌تدریج پشت شیشهٔ اتاق فرمان، جمع می‌شوند، چهره‌های اکثر آنها نشان می‌داد که از این افشاگری خوشحال هستند. البته در بین آنها عناصر ارتجاعی هم بودند که خون، خونشان را می‌خورد ولی چون برنامه زنده بود کاری نمی‌توانستند بکنند.

از روز ۲۳مهر۱۳۵۸ نشریهٔ مجاهد که انتشار خود را از زمان تخلیهٔ ستاد مجاهدین به‌عنوان اعتراض متوقف کرده بود، دوباره انتشار خود را از سر گرفت.

خیمه‌شب‌بازی گروگانگیری

موضعگیریهای روشنگرانه و اصولی مجاهدین و افشای ماهیت ارتجاعی رژیم خمینی توسط سازمان و دفاع از آزادیها و حقوق مردم، هر روز آگاهی مردم را ارتقا می‌داد. از همین رهگذر اعتماد آنها نسبت به حقانیت مواضع و سیاستهای مجاهدین به‌عنوان پیشتاز نیروهای ترقیخواه و مردمی بیشتر جلب می‌شد. در نتیجه باعث گسترش سریع پایگاه اجتماعی مجاهدین در سراسر ایران می‌شد. این عامل اصلی نگرانی خمینی بود. خمینی در این روزها یک هدف استراتژیک را دنبال می‌کرد. محکم‌کردن چفت و بستهای حاکمیت ارتجاعی و بلامنازع خود. لازمهٔ این امر در بیرون رژیم، از دور خارج کردن نیروهای مردمی و در رأس همه مجاهدین بود. زیرا خمینی به‌خوبی می‌دانست مجاهدین تهدید شمارهٔ یک و تضاد اصلی رژیم او هستند. در جهت پیشبرد این هدفها بود که در سیزدهم آبان۱۳۵۸ خمینی فتنهٔ دجالگرانهٔ اشغال سفارت آمریکا و خیمه‌شب‌بازی گروگانگیری را به‌راه انداخت.

کار ساقط کردن دولت بازرگان در همان روزهای اول گروگانگیری با فضیحت تمام به انجام می‌رسد. خمینی از طریق مزدوران موسوم به دانشجویان پیرو خط امام با مفتضح کردن دولت بازرگان و افشای برخی وزیران کابینه‌اش و ارائهٔ اسنادی در مورد وابستگی آنها به آمریکا، او را وادار به استعفا می‌کند. به این ترتیب دولتی را که زمانی خود برای به گردش درآوردن چرخهای حکومت آخوندیش به آن به شدت نیاز داشت و دجالگرانه به آن عنوان دولت امام زمان داده بود، ساقط کرده و دور می‌اندازد.

محمد محدثین :

در ۱۳آبان۵۸ تقریباً ۹ماه از انقلاب ایران و ۹ماه از عمر حکومت جدید می‌گذشت. در این ۹ماه نیروهای دموکراتیک مترقی و به‌خصوص مجاهدین هر روز گسترش بیشتری پیدا می‌کردند. مجاهدین هر روز، رژیم و انحصارطلبیها و چماقداریهایش را افشا می‌کردند و هر روز نیروهایی از رژیم کنده شده و به مجاهدین می‌پیوستند. رژیم می‌خواست قانون اساسی ولایت فقیه را به تصویب برساند و به رفراندوم بگذارد و برای این‌که شعارها و خواستهای آزادیخواهانهٔ مجاهدین و دموکراسی را که خواست اصلی مردم در انقلاب ایران بود، تحت‌الشعاع قرار بدهد، با دجال‌بازی تمام آمد و ماجرای گروگانگیری را راه انداخت. درواقع خمینی می‌خواست به این وسیله با به‌وجود آوردن یک جو به‌اصطلاح ضدامپریالیستی بر مسائل داخلی خودش سرپوش بگذارد. سیاستی که رژیم از بعد از گروگانگیری تا به امروز همواره ادامه می‌دهد و بعدها به صدور تروریسم یا صدور بنیادگرایی و صدور بحران برای تحت‌الشعاع قراردادن مسائل داخلی معروف شد، اولین حلقهٔ مهمش همین گروگانگیری است.

اگر خمینی ماجرای گروگانگیری را نمی‌آفرید، برایش خیلی مشکلتر بود که بتواند جلو پیشروی و گسترش مجاهدین را بگیرد و با خواستهای مشروع و به‌حق مجاهدین مخالفت کند. خمینی گروگانگیری کرد تا هر چیزی را با دستاویز قراردادن دشمن خارجی و با این شعار که دشمن اصلی آمریکاست سرکوب کند. کاری که، یک سال بعد، از طریق جنگ با عراق کرد. وقتی که دینامیسم گروگانگیری برای سرکوب داخلی و انحصارطلبی دیگر به پایان رسیده بود، خمینی به جنگ با عراق متوسل شد. به‌هرحال هدف گروگانگیری این بود. چیزی که از روز اول مجاهدین اعلام کردند و سوءاستفادهٔ رژیم از این ماجرا و از این به‌اصطلاح نمایش خنده‌دار ضدامپریالیستی خمینی را افشا کردند و هشدار دادند که این قضیه نباید برای سرکوب نیروهای مترقی، دموکراتیک و انقلابی مورد استفاده قرار گیرد.

ماهیت نمایش گروگانگیری و هدف خمینی از مبادرت به آن، از آن واقعیتهایی است که امروز دیگر بر هیچ‌کس پوشیده نیست. بی‌جهت نبود که خود خمینی از آن به‌عنوان انقلاب دوم نام برد. چند سال بعد موسوی اردبیلی، قاضی‌القضات خمینی و رئیس دیوانعالی رژیم، اعلام کرد که با گروگانگیری ما اجازه ندادیم گروهکها و منافقین، میدان پیدا کنند، ما به وسیلهٔ گروگانگیری، از پیشروی و گسترش مجاهدین

جلوگیری کردیم. این تمامی فلسفهٔ دجال‌بازی خمینی تحت عنوان اشغال سفارت آمریکا بود. بگذریم که همین خمینی کسی است که برای حفظ حاکمیت ننگینش، از هیچ جنایتی در حق مردم ایران و از به باد دادن و چپاول مایملک مردم ایران، و از قربانی کردن منافع مردم ایران هیچ ابایی ندارد.

با توجه به مجموعهٔ شرایط موجود و هدفهای استراتژیکی خیمه‌شب‌بازی گروگانگیری و سحر و افسونی که خمینی با این جنجال سیاسی به راه انداخته، آزمایش بزرگی در برابر همهٔ نیروهای سیاسی قرار گرفته است. حزب توده و اکثریت و برخی دیگر در برخورد با دستاویز قراردادن شعارهای به‌اصطلاح ضدامپریالیستی «امام» چنان با رژیم متحد می‌شوند که به صورت زائدهٔ دستگاه سرکوب و امنیتی او درمی‌آیند. فتنهٔ تئوریک سیاسی لیبرال ـ ارتجاع نیز که دستاویز جریانات سازشکار برای وحدت با ارتجاع حاکم است، از همین مقطع اوج می گیرد. به‌جز مجاهدین و متحدانشان، بقیهٔ نیروهای سیاسی و به‌ویژه مارکسیستها در صحنهٔ سیاسی به سود خمینی قفل می شوند. خمینی هم فرصت را غنیمت شمرده، با استفاده از شرایط حاکم می خواهد اصل «ولایت فقیه» را در قانون اساسی وارد کرده و با یک رفراندوم قلابی آن را به ثبت برساند. اما مجاهدین دست به افشاگریهای گسترده علیه محتوای ارتجاعی آن زدند و اعلام نمودند در صورتی که در آن بر آزادیها و حاکمیت مردمی و دیگر اصول ترقیخواهانه و حقوق اساسی مردم تصریح و تأکید نشود به آن رأی نخواهند داد. طبعاً خبرگان آخوندی از برآورده‌ساختن چنین درخواستهایی در قانون اساسیش عاجز بود. از همین رو، مجاهدین بی‌اعتنا به دجالگریها و جو ارعاب و شرایط خمینی‌ساخته و با اشراف به عواقب سیاسی مخالفتهای خود با قانون اساسی ولایت‌فقیه، در رفراندوم قانون اساسی رژیم شرکت نکردند. به این ترتیب یک‌بار دیگر پایداری و وفاداری مجاهدین به اصول آزادیخواهانه اثبات و سازش‌ناپذیری بر سر آرمانها و اصولشان مهر شد.

مجاهدین خلق ایران طی یک تلگرام فوری به مجلس خبرگان خمینی، مخالفت صریح خود را با مصوبات این مجلس سراپا ارتجاعی اعلام می کنند:

«نسل مشتاق و به‌خون شستهٔ ما حتی با صرف‌نظر کردن از نحوهٔ انتخاب و ترکیب گروهی خبرگان و پایان یافتن مدت وکالت قانونی آنها در رأس یک ماه، باز هم از دادن رأی مثبت به مصوبات کنونی آنها معذور است». [۱]

---

۱) مجاهد شمارهٔ ۱۱ ـ ۲۸آبان۱۳۵۸

محمدعلی جابرزاده:

این قانون اساسی که آشکارا بر ضد حاکمیت مردمی و ناقض عالیترین مصالح مردم ایران بود نمی‌توانست مورد موافقت مجاهدین خلق ایران و هیچ نیروی ترقیخواه، میهن‌پرست و انقلابی قرار بگیرد. به همین جهت مجاهدین قاطعانه علیه آن موضع گرفتند. علاوه بر آن در هر مرحله گام‌به‌گام در مقابل مصوبات ارتجاعی این مجلس موضع می‌گرفتند، افشاگری می‌کردند و مواضع ضدانقلابی و مطلقاً ارتجاعی آخوندها در آن مجلس برای تصویب و تدوین قوانین را برملا می‌کردند و آنها را به آگاهی مردم می‌رساندند. هم‌چنین در مورد کلیت این قانون اساسی هم موضعی قاطع گرفتند و اعلام کردند که در این قانون اساسی بر حاکمیت مردمی تصریح نشده، یعنی بر اصل حاکمیت مردم تأکید نشده است. طبعاً معنی این حرف، آن بود که ما مطلقاً مخالف ولایت‌فقیه هستیم و ولایت‌فقیه نافی حاکمیت مردم است. مجاهدین هم‌چنین تصریح کرده بودند که اگر این قانون اساسی بر آزادی احزاب، سازمانها و جریانهای سیاسی و تضمین آن تا مرز قیام مسلحانه تأکید نکند، ما به این قانون اساسی رأی نمی‌دهیم و با آن مخالف هستیم.

تولد میلیشیا

میلیشیا به‌عنوان هستهٔ اولیهٔ ارتش خلق، پاسخ قاطع، انقلابی و هوشیارانه‌یی است که مسعود رجوی به فتنهٔ دجالگرانهٔ خمینی می‌دهد. در فاصلهٔ روزهای ۱۳آبان۵۸ که سفارت آمریکا اشغال می‌شود تا اوایل آذرماه، تحولات سیاسی به‌سرعت به پیش می‌روند و اغلب نیروهای سیاسی یا در دام فتنهٔ دجالگرانهٔ گروگانگیری می‌افتند، یا عاجز از موضعگیری اصولی، مات و خنثی می‌شوند. امثال حزب توده هم، آشکارا در جبههٔ ارتجاع حاکم ثبت‌نام می‌کنند و به آن برچسب ضدامپریالیستی می‌زنند. این موضعگیری البته فقط معرف فرصت‌طلبی مدعیانش می‌باشد. اما مسعود رجوی دجالگریهای خمینی را افشا کرد و نشان داد که خمینی درصدد تحکیم سلطهٔ ارتجاع و استقرار دیکتاتوری مذهبی از طریق خیمه‌شب‌بازی به‌اصطلاح ضدامپریالیستی است.
او پیش‌بینی می‌کرد که خمینی به این وسیله می‌خواهد خود را برای جنگ نهایی با انقلاب، مردم و پیشتازان مجاهدشان آماده کند. او علاوه بر افشاگریهای سیاسی، تشکیل میلیشیا به‌عنوان هستهٔ اولیهٔ ارتش خلق را در دستور کار مجاهدین قرار می‌دهد.

محمدعلی توحیدی:

هر نیروی انقلابی، هر سازمان سیاسی و هر حزبی، باید به این فکر می‌کرد که چشم‌انداز درازمدت چیست؟ و در مقابل تحولات چه موضعی خواهد گرفت؟ برادر مجاهد مسعود رجوی در زندان ماهیت خمینی را تحلیل و ارزیابی کرده بود و جریان راست ارتجاعی را به خوبی می‌شناخت. از طرفی الزامات و صلاحیتهای لازم برای پیشبرد و سمت دادن انقلاب ایران به جانب توسعهٔ دموکراتیک و اقتصادی مشخص بود و هیچ سنخیتی بین رژیم و این صلاحیتها وجود نداشت. تقریباً مشخص و مسجل بود که کار مردم و آزادیخواهان ایران با این رژیم به جایی نمی‌رسد و آخوندهای حاکم جنگ خونینی را تحمیل خواهند کرد. این دورنمای استراتژیک، یک مبارزهٔ حساس سیاسی را در پیش رو قرار می‌داد که در هر قدم باید موضع متناسب را اتخاذ می‌کردیم. مجاهدین تحت رهبری مسعود با هوشیارانه‌ترین صورت و با تمام قوا یکی از توانمندیهای تاریخی خودشان را بارز کردند، که نه‌فقط در ایران بلکه در سطح بین‌المللی نیز ناظران آگاه اوضاع ایران بر آن انگشت گذاشتند و آن تبدیل سریع یک سازمان چریکی زیرزمینی به یک حزب سراسری بود. منتها این کار حزبی و علنی در نظرگاه مجاهدین، اصالت و ماندگاری نداشت، نه به‌خاطر این‌که ما نمی‌خواستیم، به‌خاطر این‌که حاکمیتی که روی کار آمده بود، تاب تحمل چنین مبارزه‌یی را نداشت و در توان و صلاحیتش نبود، الا این‌که ما به او تحمیل می‌کردیم و ما حداکثر تلاشمان را کردیم که این مبارزه را به شکل مسالمت‌آمیز به او تحمیل کنیم. مجاهدین در نگرش استراتژیک به آینده، از این هوشیاری و صحت سمت‌گیری و صحت نشانه‌روی استراتژیک برخوردار بودند که به ارتش خلق چشم بدوزند، همین ارتشی که الان شکل گرفته است. منتها همهٔ زمینه‌ها و همهٔ راهها را با منتهای انضباط با منتهای مسئولیت‌شناسی طی کردند تا این ارتش و این مبارزهٔ مقدس مسلحانه، به صحهٔ خلق هم برسد، اتمام حجتهای تاریخی را طی کند و آن‌چنان سرافراز و آن‌چنان روشن، متین و معقول و مورد قبول جامعهٔ ایران و مورد قبول جامعهٔ بین‌المللی در ۳۰خرداد۱۳۶۰ به‌بار بنشیند و پیش برود و بعد در صورت متکامل و متعالی خودش یعنی ارتش آزادیبخش ملی، پرچم مقاومت را به‌دست بگیرد و سالها ادامه بدهد.

میلیشیا ذخیرهٔ گرانبهایی خواهد بود برای روز رویارویی قطعی و سرنوشت‌ساز با ارتجاع. قبل از آن ارتشی است که شعله‌های جهل‌سوز آگاهی را به میان مردم خواهد

برد و به نیرویی تبدیل خواهد شد که به لحاظ اجتماعی سنگین ترین مسئولیتهای انقلاب را به عهده خواهد گرفت. میلیشیا که به راستی با الهام از بنیانگذار و معلم خود مسعود درخشانترین ویژگیهای انقلابی، نظیر انضباط آگاهانه، جسارت انقلابی، سخت کوشی و فداکاری را به نمایش گذاشته، به زودی در هر خانه و کوچه راه انقلاب را بازمی گشاید و حمایت تودهٔ مردم را برای نیروی رهبری کنندهٔ انقلاب به ارمغان می آورد. این نسل پرافتخار پیام انقلاب و رهبری آن را در همه جا طنین انداز کرده و طی قریب به دوسال و نیم مبارزهٔ سیاسی و افشاگرانه در برابر چماق و دشنه و شکنجه و گلولهٔ پاسداران مقاومت می کند. علاوه بر آن تمامی سحر و افسونهای دجالگرانهٔ خمینی و دعاوی تئوریک و سیاسی متحدان خمینی از قبیل حزب توده و اکثریت و نیز چپ نماییها و دعاوی دیگر نیروهای فرصب طلب را نیز افشا و رسوا کرده و یک مبارزهٔ سیاسی و افشاگرانه علیه ارتجاع خمینی و متحدانش را پیروزمندانه به پیش می برد.

این فصل را با درج خاطرات شماری از زنان و مردان رزمندهٔ ارتش آزادیبخش که در آن سالها به عنوان میلیشیا فعالیت می کردند، به پایان می بریم:

مهرناز نیک سیر:

من عضو تیمهای تبلیغی و فروش نشریه بودم، درواقع شروع فعالیتهای میلیشیا با همین چیزها بود. بچه ها از صبح تا شب با یک عشق و شور خاصی دنبال فروش نشریه یا فعالیتهای تبلیغی بودند که در سرفصلهای مشخص این فعالیتهای تبلیغی اوج بیشتری می گرفت. یادم هست که در دو رژه یی که داشتیم با خیلی از خواهرانمان که البته الان نیستند و شهید شدند، از صبح تا شب در زمین دانشگاه تمرین می کردیم تا بتوانیم این رژه را به نحو احسن اجرا بکنیم. رژهٔ دوم میلیشیا روز ۲۰ فروردین۵۹ بود، ما با حمایت فوق العادهٔ مردم مواجه شده بودیم که خیلیها از بالای پل حافظ بر سر ما نقل و شیرینی و گل می ریختند.

فهیمه بوداغی:

چیزی که آن روز من شاهدش بودم این بود که گروهانهای میلیشیا با صفوف منظم وارد خیابان می شدند و مردم از آنها به شدت استقبال می کردند. مردم از خانه هایشان بیرون آمده بودند، در دو طرف خیابان صف کشیده بودند و نقل و نبات پخش می کردند. صفوف منظم گروهانها خیلی چشم آنها را گرفته بود. نکته یی که در این جا



صحنه هایی از رژهٔ شکوهمند میلیشیای مجاهد خلق در تهران



می‌خواهم اشاره کنم رابطهٔ عمیق عاطفی میلیشیا با برادر مسعود بود. من از آن‌جا که خودم میلیشیا بودم می‌دیدم که چطور میلیشیا در تمامی صحنه‌ها حاضر بود و دفاع می‌کرد. من در دورهٔ مبارزهٔ سیاسی احساس می‌کردم این انرژی سرشاری که دارم همه‌اش از برادر مسعود است. به‌خاطر این همیشه آرزو داشتم که او را از نزدیک ببینم.

حجت اسدپور:

ما سعی می‌کردیم ضمن بحث و گفتگو با بچه‌های دیگر و فعالیت تبلیغی، دانش‌آموزان مدرسه‌مان را آگاه کنیم. ولی متقابلاً با اعزام مزدورها و چاقوکشها برای سرکوب و با اخراجهای مستمر بدون دلیل مواجه می‌شدیم. وقتی هم زبان به اعتراض می‌گشودیم که آخر دیگر دوران شاه که نیست، مدرسه مهد آزادی است، مدرسه جایی است که بایستی اولین درسش آزادی باشد، هیچ جوابی جز سرکوب و جز کتک نمی‌شنیدیم، و در نرمترین حالت هم دسته‌دسته اخراجمان می‌کردند، من خودم سال۵۹ سه‌بار از مدرسه اخراج شدم.

فرح شیبانی:

در آن دوران اگر روی برادران مجاهدمان یک واحد فشار بود، روی خواهران مجاهد این فشار مضاعف بود یعنی علاوه بر فشارهای سیاسی، فشارهای اجتماعی هم در کار بود. به‌دلیل این‌که بعضی از خانواده‌ها سنتی بودند و برایشان خیلی مشکل بود که دخترشان دستگیر شود یا آن‌طور مورد ضرب و شتم قرار بگیرد. فشارهای خانوادگی از یک طرف و سرکوب و رذالت پاسداران از طرف دیگر، مشکلات زیادی برای ما ایجاد می‌کرد. مثلاً پاسداران برای سرکوب تظاهرات از هر وسیله‌یی اعم از کاتر، چاقو، چماق و به‌خصوص زنجیر استفاده می‌کردند. مردم شیراز برخوردهای شرم‌آور چماقدارهای شیراز را خوب به‌یاد دارند. من در شهرهای دیگر هم از شدت ضرب و شتم پاسداران زیاد شنیده‌ام، ولی درنده‌خویی و کینهٔ حیوانی آنها نسبت به خواهران مجاهدمان خیلی بارز بود.

حبیبه عنصریان:

من خودم ازجمله نفراتی بودم که با همین مشکلات مواجه بودم. به راحتی

نمی شد یک دختر برود بایستد در شهر و نشریه بفروشد. با صدای بلند تیترهای نشریهٔ مجاهد را فریاد بزند و از مردم بخواهد که نشریه را خریداری کنند. حدود دو هفته خودم و بقیهٔ خواهران میلیشیا با این مشکل مواجه بودیم. اما بعد از دو هفته کلاً فضای شهر تبریز چرخید. دیگر به آن جا رسیده بود که وقتی ما می رفتیم سر چهارراهها نشریه می فروختیم، مردم اعم از پدر، مادر، برادر، دانش آموزها دور ما حلقه می زدند، و حرفهای ما را گوش می کردند. در این میان اگر فالانژها می خواستند به ما حمله کنند مردم حامی ما می شدند و می گفتند فالانژها جرأت ندارند به شما نزدیک شوند. بارها من چه در رابطه با خودم و چه در رابطه با میلیشیاهای دیگر شاهد این صحنه بودم که ایستادم تا آخرین نشریهٔ خودم را فروختم. بعد مردم یک ماشین برایم گرفتند، مرا سوار کردند و تا مطمئن نشدند که دیگر فالانژها هیچ کاری نمی توانند بکنند، خودشان صحنه را ترك نکردند.

ابوالفضل فولادوند:

یکی از قهرمانان میلیشیا در شهر ما، اراك، اعظم شادبختی بود. او اولین زن مجاهدی بود که در اراك پا به عرصهٔ فعالیت سیاسی گذاشت. خودش یک تنه راه باز کرد. او اولین میلیشیایی بود که نشریهٔ مجاهد را سردست گرفت و به میان مردم برد. بعد از حرکت اعظم بود که درواقع تیمهای میلیشیایی خواهران ما شکل گرفتند و توانستند وارد فعالیت اجتماعی بشوند.

فصل سوم

رجوی، کاندیدای جنبش ترقیخواه



رجوی، کاندیدای جنبش ترقیخواه

رویارویی سیاسی مجاهدین با رژیم خمینی در دوسال و نیم اول حکومت خمینی فرازهای بسیاری داشته است. اما بی تردید یکی از مهمترین فرازهای این رویارویی جریان کاندیداتوری مسعود رجوی در اولین انتخابات ریاست جمهوری است. این حرکت سیاسی مجاهدین منشأ بسیاری فعل و انفعالات در صحنهٔ سیاسی ایران شد و مجاهدین را یک گام بزرگ به پیش برد و رژیم خمینی را در سطح وسیعی از مردم رسوا و منزوی نمود.

یکی از هدفهای مهم مجاهدین از جمله شخص مسعود رجوی، وحدت نیروهای آزادیخواه در مقابل خمینی، این نیروی تمام‌عیار ارتجاعی و انحصارطلب بود. هدف مجاهدین این بود که بتوانند یک محور آزادیخواه و مترقی را در مقابل آن نیروی مطلقاً ارتجاعی شکل دهند تا در مقابل آن نیروی عظیمی که خمینی با دجالیت ایجاد کرده و با زور و چماق، کارش را به پیش برده بود، بتوانند مقاومت کنند. بالاترین قلهٔ این وحدت، کاندیداتوری مسعود برای انتخابات ریاست جمهوری به عنوان کاندیدای نسل انقلاب بود.

با معرفی مسعود رجوی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری، مجاهدین از حمایت کلیهٔ نیروهای مترقی و ملیتها و اقلیتهای قومی و مذهبی و مردم آزادیخواه برخوردار می شوند و در مرکز ثقل یک جبههٔ ضدارتجاعی قرار می گیرند. با حمایت اقشار وسیع مردم در سراسر ایران از مسعود رجوی، برای نخستین بار پایگاه گستردهٔ مردمی مجاهدین عینیت یافت و برای همگان آشکار شد که در یک

شرایط بالنسبه دموکراتیک و در یک انتخابات آزاد، مجاهدین چگونه پیش خواهند رفت و ارتجاع چگونه در برابر مجاهدین گام به گام مجبور به عقب نشینی و شکست خواهد شد.

مهدی ابریشمچی:

اگر خمینی توانست در روزهای اول سرنگونی رژیم سلطنتی حمایت مطلق مردم را به خودش اختصاص بدهد، رفتارهای ارتجاعیش در همین فاصلهٔ کوتاه یعنی از بهمن۵۷ تا ماههای آذر و دی۵۸، در آستانهٔ انتخابات ریاست جمهوری و در مقابل آن، موضعگیری اصولی و انقلابی برادرمان مسعود و افشاگریهایی که در همین زمان در قبال مسألهٔ نقض آزادیها از طرف مجاهدین به عمل آمده بود، استقبال بسیار گسترده یی را از طرف توده های مردم متوجه مجاهدین و به طور مشخص رهبرشان کرده بود. این دیگر امر آشکاری بود و فکر می کنم همه این را می فهمیدند. بنابراین وقتی که مسألهٔ ریاست جمهوری و انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد از اطراف و اکناف، شخصیتهای سیاسی و دوستان مقاومت آمدند و به مجاهدین و به خود برادرمان مسعود توصیه کردند برای ریاست جمهوری کاندیدا بشود. برای این که کسی باشد که نیروهای انقلابی و ترقیخواه بتوانند در انتخابات به او رأی بدهند.

من این جا باید خاطره یی را در رابطه با انقلابی بزرگ، شهید شکرالله پاکنژاد یادآوری کنم. او با درایت سیاسی ای که داشت، یکی از کسانی بود که نقش مؤثری در پذیرش پیشبرد این خط یعنی از طرف مجاهدین و خود برادر مسعود به عنوان کاندیداتوری ریاست جمهوری داشت. چرا که شکرالله پاکنژاد از داخل زندان و در یک رابطهٔ تنگاتنگ مسعود را به خوبی شناخته بود. او هم چنین یک باور به غایت پیشرو داشت و معتقد بود که تمام نیروهای چپ باید در این مرحله از تاریخ ایران، نقش رهبری کنندهٔ مجاهدین در جنبش را بپذیرند و بپذیرند که مسعود امور جنبش را هدایت کند، تا آنها هم بتوانند نقش خودشان را در مسألهٔ آزادی و ترقیخواهی در ایران ایفا کنند. من شخصاً فکر می کنم که این اعتقاد شکرالله پاکنژاد ناشی از عمق اعتقادش به این بود که مشکل ایران، مسألهٔ آزادیهاست و در این جا بود که انتخاب اصلیش در میان همهٔ نیروها، مجاهدین و خود مسعود بود. او خیلی اصرار کرد و می گفت من فکر می کنم که خیلی از

نیروها از کاندیداتوری مسعود حمایت خواهند کرد. بعد از پایان انتخابات هم در نامه یی نوشت: «از این پس قلب انقلاب ایران در سینهٔ مسعود می تپد».

ما اگرچه به قانون اساسی این رژیم رأی نداده و اعلام کرده بودیم که این قانون اساسی را به دلیل این که حداقل آزادیها را تأمین نمی کند، قبول نداریم؛ اما، طبق اصل حداکثر استفاده از فضای سیاسی موجود و آخرین ذرات دموکراسی، از هر فرصت قانونی برای فعالیت سیاسی استفاده می کردیم. بنابراین برای ما کاملاً طبیعی بود که در انتخابات ریاست جمهوری، رهبر مجاهدین به عنوان کسی که نیروهای ترقیخواه را نمایندگی می کند، شرکت داشته باشد. در این میان فقط یک مسأله وجود داشت و آن این بود که آیا با توجه به این که ما به قانون اساسی "جمهوری اسلامی" رأی نداده بودیم، می توانستیم در این انتخابات شرکت بکنیم یا نه؟

طبق آن چه که اعلام شده بود، البته هیچ مانعی وجود نداشت، با این حال برای این که ما کاملاً محکم کاری کرده باشیم، من خودم به وزارت کشور آن موقع رفتم و سؤال کردم که آیا برادرمان مسعود می تواند به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات شرکت بکند؟ در عین حال که ما به قانون اساسی رأی نداده ایم، آیا هیچ مانعی وجود ندارد؟ به طور رسمی به ما اطلاع دادند که هیچ مانعی وجود ندارد و می تواند شرکت کند.

این چنین است که مسعود رجوی با حفظ نقطه نظرهای آرمانی و سیاسی، در کادر قانون اساسی مصوب و برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اعلام آمادگی می کند.

روز شنبه ۱۵دی۵۸ سازمان مجاهدین خلق ایران مسعود رجوی را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی نمود. بدین ترتیب یک دوران فراموشی ناپذیر از تلاش مجاهدین برای ایجاد وحدت اصولی بین نیروهای مترقی و مردمی در برابر ارتجاع و دیکتاتوری خمینی آغاز می گردد.

با پیشگامی مجاهدین پایه های جبههٔ رهائیبخش در برابر ارتجاع حاکم شکل می گیرد. این وحدت حول یک برنامهٔ مترقی که برنامهٔ کاندیدای این جبهه است و با حضور مسعود، به عنوان نمایندهٔ مجاهدین، در رأس این جبهه ممکن می گردد.

مسعود رجوی و سردار شهید خلق موسی خیابانی در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی که در

دی۵۸ برگزار می‌شود، هدف از شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری را بیان می‌کنند، مسعود رجوی می‌گوید:

«ما بدون این‌که در فکر و خیال برد و باخت باشیم، یا کسب عنوان و مقام نظرمان را جلب کرده باشد (کمااین‌که طی این مدت لااقل این را به اثبات رساندیم که از ابتدای انقلاب هم در پی چنین چیزهایی نبودیم) موفقیت نفس این تجربه را که همان مشارکت فعال نیروهای انقلابی از این قبیل است، آرزو می‌کنیم» . ۱

با اعلام نامزدی مسعود رجوی در انتخابات ریاست‌جمهوری، شوری انقلابی فضای سیاسی جامعه را دربرمی‌گیرد و میلیشیا با تمام قوا برای معرفی برنامهٔ مجاهدین و جلب حمایت مردم از کاندیدای نسل انقلاب به پا می‌خیزد.

در فاصلهٔ بسیار کوتاهی، احزاب، سازمانها و گروهها و شخصیتهای مترقی، اقلیتهای قومی و مذهبی، طیف گسترده‌یی از کارگران، دانشجویان، دانشگاهیان، معلمان، کارکنان و کارمندان مؤسسات مختلف و اصناف حمایت خود را از کاندیداتوری مسعود رجوی و برنامهٔ اعلام‌شدهٔ او ابراز می‌کنند، گذشته از احزاب و سازمانهای مختلف سیاسی اعم از سراسری و منطقه‌یی و اقلیتهای مذهبی، دهها انجمن و کانون معلمان، بیش از ۸۰انجمن و کانون دانشجویی، بیش از ۱۵۰کانون و تشکل کارگری، صدها انجمن دانش‌آموزی، صدها شورا و انجمن محلی، ۵۰۰تن از اعضای هیأت علمی دانشگاههای ایران، صدها تن از اساتید دانشگاهها و مدارس عالی کشور و... بسیاری از شخصیتها و اقطاب اجتماعی، با ارسال تلگرام و با موضعگیری سیاسی، حمایت خود را از کاندیداتوری مسعود رجوی برای انتخابات ریاست‌جمهوری اعلام می‌کنند. این اعلام حمایتها اغلب با شرکت فعال و شبانه‌روزی نیروها و تشکلهای فوق‌الذکر در مبارزات انتخاباتی همراه است. وقتی به این مجموعه نیروها، اعضا و هواداران مجاهدین و به‌ویژه میلیشیای مردمی را اضافه کنیم، به ابعاد جبههٔ گسترده‌یی که در برابر ارتجاع حاکم شکل گرفته و به‌یکباره در تمامی ابعاد سیاسی و اجتماعی به آن تهاجم می‌کند، پی می‌بریم. می‌توان به سادگی دریافت که ارکان ارتجاع چگونه به لرزه درمی‌آید.

همهٔ شواهد حاکی از آن است، که اصلی‌ترین مسألهٔ جامعه در آن روزها،

---

۱) نشریهٔ مجاهد شمارهٔ ۱۸ ـ ۱۸دیماه۱۳۵۸

شنبه ۱۵دی۱۳۵۸ : کنفرانس مطبوعاتی مجاهدین دربارهٔ انتخابات ریاست جمهوری و اعلام کاندیداتوری مسعود رجوی



گردهمایی شکوهمند انتخاباتی مجاهدین خلق در دانشگاه تهران



انتخاب رئیس جمهور است و این انتخابات مسیر تحولات چندسالهٔ آینده را رقم خواهد زد.

سردار شهید خلق موسی خیابانی در میتینگ انتخاباتی مجاهدین در زمین چمن دانشگاه تهران در سال۱۳۵۸ دربارهٔ اهداف مجاهدین از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، از جمله می گوید:

«سازمان ما، در این ۱۱ماه تا آن جایی که می توانست به وظایف و مسئولیتهای خودش عمل کرد و بر همین اساس هم بود که وقتی مسألهٔ انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد، سازمان ما شروع به بررسی جوانب امر نمود و پس از بررسیهای کافی به این نتیجه رسید که هر چه فعالتر در این جریان شرکت کند. ما به این نتیجه رسیدیم که همان مسئولیتها و همان اهداف و اصولمان که زمانی نبرد مسلحانه با رژیم شاه را اقتضا می کرد، امروز ایجاب می کند که با نهایت توان، با تمام قدرت در این صحنهٔ جدید فعالیت، یعنی انتخابات ریاست جمهوری وارد شویم. مجدداً تأکید می کنم که اهداف استراتژیک و آرمانهایی را که در این حرکت مشخص دنبال می کنیم ... همان اهدافی است که از پیش، یعنی از زمان رژیم شاه دنبال می کردیم و از طریق نبرد مسلحانه، خون و شهادت و تحمل شکنجه و زندان، به سوی آن روان بودیم ...

اگر ما حاضر به گذشتن از اصول خودمان بودیم طبیعتاً شرایطی متفاوت از این که داریم، می داشتیم. اگر ما اهل چانه زدن و اهل گذشتن از اصول بودیم، دیگر لزومی نداشت که این همه رنج، این همه جنگ اعصاب و این همه فشار تحمل کنیم. و اکنون هم که وارد این میدان شده ایم، قاعدتاً برای ما فشارهای دیگری به دنبال خواهد داشت و شما آثار آن را همین الان هم مشاهده می کنید. با وجود این باز ما حاضر به گذشتن و عدول از اصول خودمان نخواهیم بود.

طبیعی است که ما برحسب مسئولیتها و وظایفمان وارد این صحنه شده ایم و نه از روی جاه طلبی. ما اگر اهل جاه طلبی بودیم، درها به روی ما بسته نبود. ما اگر اهل جاه طلبی بودیم، اکنون این همه «منافق» نثارمان نمی شد ...

ما می دانیم چکار می کنیم. ما کور حرکت نمی کنیم. ما معنی حرفمان را می فهمیم. ما راه درست را از انحراف تشخیص می دهیم. ما اهل تبلیغات دروغین و توخالی نیستیم. همان گونه که هیچ نیروی انقلابی و اصیلی چنین کاری نمی کند و ما همهٔ اینها را از درون ۱۴ سال مبارزه بیرون آورده ایم ... به هرحال بعد از این که ما

به نتیجه رسیدیم که وارد آزمون فعلی شویم، برادرمان مسعود را به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری نامزد کردیم.

زیرا او شایسته‌ترین، برجسته‌ترین و صالحترین فردی بود که به نظرمان می‌رسید، و این انتخاب را از روی آگاهی و احساس مسئولیتی که داشتیم انجام دادیم. در مصاحبه‌یی که داشتیم من عرض کردم برای ما مشکل است که بتوانیم از خودمان، از اعضایمان و از سازمانمان تعریف و تمجید کنیم، ولی بعضی وقتها، مسئولیتها اقتضا می‌کند که واقعیت گفته شود.

در طول این ۱۴سال از همان سالهای اول بنیانگذاری سازمان، برادرمان مسعود در کوران این مبارزات بوده است، از نزدیک و در بالاترین سطح با تمام تجارب سازمانی ما آشنا بوده و آشناست. مسعود تنها باقیماندهٔ کادر مرکزی سازمان پیش از سال۵۰ است... بعد از سال۵۰ ضمن ۷/۵سال تحمل شکنجه و زندان، رسالت مبارزاتی خود را در زندان دنبال کرد. در این سالها می‌توانم به جرأت بگویم که بیشترین فشارها را تحمل کرده و به‌خصوص بعد از سال۵۴ یعنی به‌دنبال ضربهٔ اپورتونیستها بیشترین فشارها و سختیها را تحمل کرد تا از ایدئولوژی و میراث سازمان به‌ویژه آن‌که در معرض تهدید و خطر قرار گرفته بود، حراست کند... سازمان ما افتخار می‌کند که در پیگیری خطوط انقلابیش در این مرحله، شایسته‌ترین فرد خود را، به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری، به خلق قهرمانمان معرفی کند.

... بنابراین من از همهٔ شما می‌خواهم که اگر به این خطی که به اختصار تشریح کردم اعتقاد دارید، هرچه فعالتر و با تمام قدرت و توان در این میدان وارد شوید. در میدان مبارزه برای انتخابات ریاست جمهوری.

... صحبت اصلی مال برادرم مسعود است. من صحبتم را تمام می‌کنم. انقلاب مال شماست. بار اصلی انقلاب را شما به دوش می‌کشید، ما با آنهایی که سر سفره‌های حاضر و آماده آمده‌اند، کاری نداریم. با آنهایی کار داریم که بار اصلی انقلاب را به دوش کشیده‌اند، انقلاب مال آنهاست! مال نسل جوان جامعهٔ ماست! ... سازمان، سازمان مجاهدین هم مال شماست! مسعود هم کاندیدای شماست. تا حالا با حمایت شما روی پای خودش ایستاده است. زیرا شما بودید که وقتی ستاد ما مورد حمله قرار گرفت، در پیرامون آن جمع شدید. دیوار گوشتی دورش ایجاد کردید و...

همان طور که گفتم هیچ سازمانی نمی تواند جدا از توده ها و پایگاه اجتماعیش به حیات خودش ادامه دهد. آینده مال شماست. به این نکته ایمان داشته باشید. یقین داشته باشید که آینده مال شماست. آینده مال انقلابیون است. نیروهای میرا از صحنه حذف خواهند شد. پیروز باشید». ۱

پس از سردار شهید خلق، مسعود رجوی در میان استقبال پرشور جمعیت پشت میکروفن قرار می گیرد و درحالی که جمعیت یکصدا می خروشید: «رجوی، رجوی، رئیس جمهور ما!» شروع به سخن می کند. بخشهایی از سخنان او به قرار زیر است:

«به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

بارخدایا این کفایت و شایستگی را در ما قرار بده که بتوانیم به مسئولیتهایمان عمل بکنیم.

برای یک انقلابی، برخوردار شدن از اعتماد و باز هم اعتماد مردمش چیزی جز افزایش مسئولیت بر مسئولیتهایش نیست؛ و خدا کند که من معنی اینها را بفهمم.

خواهران، برادران، هم میهنان!

امروز به این جا نیامدیم که برای انتخاب یک فرد یا یک سازمان تبلیغات بکنیم و رأی به دست بیاوریم؛ نه. مسأله در اساس اصلاً این نیست. مسألهٔ ما بردن و برنده شدن در انتخابات نیست. بلکه تجمع امروز ما اساساً یادآوری و تذکار فلسفهٔ انقلاب، یعنی آزادی است. و کیست که نداند فلسفهٔ هر انقلاب راستین در هر کجای جهان و به ویژه انقلابی که تحت رایت اسلام برانگیخته می شود در یک کلام باز هم آزادی است. همان کلمه یی که تمام رسولان و مصلحین، تمام انقلابیون بزرگ و شهیدان و همهٔ اسیران با آن شروع کردند و با آن به پایان رساندند. مگر پیامبران برای چه آمدند؟ جز برای گسستن زنجیرها، جز برای واژگون کردن همهٔ سدهای راه کمال و حریت بشری و باز کردن قید و بندهای اسارت بار، همانهایی که صفوف متحد و یگانهٔ بشری را از هم جدا کردند...

---

۱) مجاهد شمارهٔ ۱۹ ـ ۲۵دیماه ۱۳۵۸

پس انقلابیون تاریخ حق داشتند که تاریخ بشری را در یک کلام " سیر مداوم از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی" تفسیر کنند. بله بگذارید آزاد باشند.

پس شهیدان ما چه به حق بودند که با آزادی شروع می‌کردند...

اگر از آزادی به طور اخص، مناسبات آزاد و عادلانه را در روابط درونی خودمان در نظر داریم، استقلال هم همین معنا را در روابط بین‌المللی و روابط خارجیمان بیان می‌کند... و هیچ چیز غیر از این را به نام اسلام به رسمیت نمی‌شناسیم. و هر چیز غیر از این همین خواهد بود که انحراف و ارتجاع و بس! آن جمهوری اسلامی که نسل در خون تطهیرشدهٔ ما به آن اعتقاد دارد... مبین ضدیت عمیق و تاریخی با خودکامگی، با استبداد، با خفقان، با انحراف و با ارتجاع است. (ابراز احساسات جمعیت) این‌جاست که در ته اندیشه و در بن خاطر تمام فرزندان راستین انسان، تصویری یا شبحی جان می‌گیرد...

به هرحال امروز ما امکان یافتیم که با حفظ نقطه‌نظرها و عقاید و آرای خاص خودمان در چارچوب نظام و قوانین موجود به طور رسمی، قانونی و دموکراتیک خطوط انقلابی و مردمیمان را پیگیری بکنیم و در معرض داوری مردممان قرار بگیریم.

بدیهی است که ما از هر فرصت دموکراتیک استقبال می‌کنیم... البته اگر فرصتها و امکانات دموکراتیک برقرار بماند و استمرار و عمق پیدا بکنند چه بهتر، ما نهایت تلاش خودمان را خواهیم کرد و اما، هر موقع هم که مانع بشوند و امکان حرکت قانونی و رسمی را در حداقل صورتش هم از نیروهای انقلابی سلب بکنند، خوب، آن موقع بایستی فکر دیگری کرد.

به هرحال، ما به خاطر مبارزه با سازشکاری، مبارزه با منفرد کردن و منزوی کردن نیروهای راستین انقلابی، به خاطر بقا و رشد هرچه بیشتر این نیروها ـ که در گذشته اصالت خودشان را هرچه خونین‌تر نشان دادند ـ ... به خاطر ممانعت از افول و قهقرای انقلاب یا رفتن در مجاری انحرافی، به خاطر پایان دادن به جنگ‌افروزیها، تفرقه‌ها و تمایلات انحرافی و واپسگرا در انتخابات اخیر شرکت می‌کنیم... به همین دلیل ضرورت شرکت هرچه فعالتر نیروهای انقلابی را به خاطر منظورهایی که

گفتم طرح می‌کنم. این‌جاست که بار دیگر ضرورت تحلیل مشخص از شرایط مشخص آشکار می‌شود... ضرورت احتراز از ساده‌سازیهای قشری و به‌اصطلاح دگماتیستی و مکانیستی مطرح می‌شود... به این دلیل است که ما بایست حداکثر آمادگی و هوشیاری را در انتخابات موجود نشان بدهیم... به این ترتیب این نه رأی دادن به یک فرد یا سازمان، بلکه اساساً تأیید یک برنامهٔ انقلابی و بلکه یک جبههٔ انقلابی و بل کل انقلاب رهائیبخش... است. اگر غیر از این بود جنبش انقلابی به دور از هرگونه شائبهٔ جاه‌طلبی و مقام‌پرستی در صحنه حاضر نمی‌شد و هرگز شرکت نمی‌کرد...»

پس از برگزاری میتینگ انتخاباتی مجاهدین و سخنرانی مسعود رجوی، سرعت تحولات باز هم بیشتر می‌شود. تمامی شواهد حاکی از رشد و گسترش روزبه‌روز ابعاد حمایت از کاندیدای نسل انقلاب است. بسیاری معتقدند که بعد از پیروزی انقلاب، این برجسته‌ترین و گسترده‌ترین اتفاق و وحدت ملی است که اینک در حمایت از مسعود رجوی به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری جلوه‌گر می‌شود. تا این تاریخ نیروهای مترقی و آزادیخواه، احزاب و سازمانها، گروههای سیاسی غیرحکومتی و نسل جوان و انقلابی این میهن، ملیتهای مختلف، اقلیتهای قومی و مذهبی، زنان، روشنفکران و اقشار وسیعی از مردم، حمایت خود را از مسعود اعلام کردند. با خاطرات مجاهدان و مبارزان آزادی مردم ایران به آن روزها سفر می‌کنیم:

علیرضا معدنچی:

در آن روزها تصاویر برادر مجاهد مسعود رجوی در همهٔ نقاط شهر تهران و در اقصی نقاط کشور و حتی در روستاهای دورافتاده، که گاهی گذارمان به آن‌جاها می‌افتاد بر در و دیوارها به‌چشم می‌خورد. این تبلیغات گسترده توسط میلیشیا، نسل انقلاب، به همه‌جای کشور راه پیدا کرده و به میان توده‌ها رفته بود و این ارتجاع را به‌شدت به خشم می‌آورد.

یادم هست یکی از برادرانی که آن‌موقع با سردمداران رژیم سروکار داشت، نقل می‌کرد در محفلی که بهشتی هم حضور داشت بحث این شده بود که مجاهدین با این تبلیغات خودشان دارند ما را جارو می‌کنند و ما باید فکری بکنیم و گفته بودند که

دشمن ما مجاهدین هستند. آن جا بهشتی معدوم با غیظ خیلی زیادی اشاره کرده بود به یک نشریهٔ مجاهد که جلویش بود و عکس برادر مجاهد مسعود رجوی در آن چاپ شده بود و گفته بود: "مجاهدین نه! بلکه این! و با انگشت به تصویر برادر مجاهد مسعود رجوی اشاره کرده بود و گفته بود که دشمن ما "این" است! درواقع بهشتی با همان شم ضدانقلابی خودش خیلی خوب تشخیص داده بود که اگر مجاهدین دشمن ارتجاع هستند، قلب تپندهٔ مجاهدین در کجاست، و اگر مقاومتی در برابر ارتجاع قدعلم کرده موتور محرك این مقاومت کیست و در کجاست.

درواقع می‌توانم بگویم که برادر مجاهد مسعود رجوی نقطهٔ تلاقی همهٔ آرزوها و آرمانهای اقشار آگاه و همهٔ کسانی بود که به نوعی خودشان را در معرض تهدید ارتجاع خمینی می‌دیدند، اقلیتهای قومی و مذهبی، زنان، روشنفکران، هموطنان کرد، هموطنان ترکمن و خلاصه همهٔ کسانی که به نحوی حقوقشان توسط ارتجاع تضییع شده بود، یا در معرض تضییع و پایمال شدن بود، اینها درواقع پاسخ ستمها و اجحافاتی را که به آنها می‌شد در برادر مجاهد مسعود رجوی به‌عنوان کاندیدای نسل انقلاب جستجو می‌کردند.

قاسم غفوری:

من موقع اعلام کاندیداتوری برادر مجاهد مسعود رجوی در آبادان بودم و در آن جا فعالیت داشتم. استقبال مردم خیلی گسترده بود. ما شبها به‌منظور معرفی برادر مسعود ویدئوهای سخنرانی او را به مردم نشان می‌دادیم. یادم هست که برای دیدن ویدئوی این سخنرانیها، بیش از ۱۰هزارنفر شرکت می‌کردند. استقبال مردم خیلی زیاد بود. ما این میتینگها را شبها در فضای باز می‌گذاشتیم و مردم حین دیدن میتینگ با کف‌زدن و ابراز احساسات مستمر، حمایت خود را از کاندیدای محبوبشان، اعلام می‌کردند.

مالک کلبی:

یک بار ستاد انتخاباتی برادر مسعود وارد یکی از مناطق ایلات و عشایری خوزستان شده بود. مردم استقبال شایانی از آن کردند و رئیس آن عشیره یک اسب اصیل به‌عنوان هدیه برای برادر مسعود فرستاد. سایر طوایف و ایلات هم استقبال کردند، دعوت می‌کردند و نماینده می‌فرستادند که به روستاها و به ایلات ما سر بزنید.

هم‌چنان که روزبه‌روز زمان برگزاری انتخابات نزدیک می‌شود. گسترش و پیشروی مسالمت‌آمیز و هشیارانهٔ جبههٔ ضدارتجاع و تحکیم و تقویت وحدت نیروهای مترقی، مردمی و آزادیخواه، سراپای رژیم خمینی را به‌وحشت انداخته است. میلیشیا اینک هر منطقه، هر شهر، هر خیابان و هر کوچه را به پایگاهی برای فعالیت انتخاباتی تبدیل کرده است. رژیم خمینی به‌رغم همهٔ تلاشهای مذبوحانه و توطئه‌هایش هیچ کاری از پیش نمی‌برد. اینک به تاریخ انتخابات چیزی نمانده و شمارش معکوس آغاز شده است. نفس خمینی و ارتجاع حاکم نیز از اضطراب و وحشت در سینه حبس شده است. زیرا سیل حمایتهای مردمی از کاندیداتوری مسعود رجوی، رژیم را از هر سو احاطه کرده و چیزی نمانده که محبوبیت مجاهدین، به‌زبان آرای توده‌ها بیان شود. این جا دیگر تنها یک راه باقی مانده و آن هم ورود خود خمینی به صحنه است.

خمینی، بازندهٔ انتخابات

خمینی چنان وحشت‌زده شده بود که مجبور شد تمام تعارفها را کنار بزند. او به‌رغم این‌که قول داده بود اصلاً در این انتخابات دخالتی نکند و به انتخاب مردم احترام بگذارد، شخصاً دخالت کرد و فتوای حذف مسعود رجوی از کاندیداتوری را صادر نمود.

این فتوا پس از آن بود که خمینی تمام تمهیدات، توطئه‌ها و اقدامهای ضدانقلابی را که می‌توانست، چه به شیوهٔ غیرمستقیم، از طریق کارگزاران و آخوندها و چماقداران خود و چه در صحنهٔ تبلیغات انجام داده و از هیچ لجن‌پراکنی علیه کاندیدای نسل انقلاب فروگذار نکرده بود.

پس از فتوای خمینی در مورد حذف کاندیداتوری مسعود رجوی، مجاهدین در روز ۲۹دی۵۸، با صدور اطلاعیه‌یی انصراف کاندیدای خود را از شرکت در انتخابات اعلام کردند. مسعود در پایان این کارزار ظفرنمون به خلقی که بی‌دریغ به حمایت از او برخاسته بود پیام می‌دهد:

«کاش می‌توانستم شرط ادب به‌جا آورده و از نزدیک از تک‌تک شما سپاسگزاری کنم و دیده در دیده شرح اشتیاق بدهم. اشتیاقی مردمی و انقلابی نسبت به آزادی کامل میهن و محو هرگونه ستم و زدودن جداییها.

...کاش می‌توانستم تنها قطره‌یی از دریای صمیمانهٔ محبتها و اعتماد شما را پاسخگو باشم! کاش...

امروز شما نشان دادید که به‌رغم هرگونه تهمت و افترا در

فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً

مجاهد

نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

سال اول — شماره ۲۰ — سه‌شنبه ۲ بهمن ماه ۱۳۵۸ — تکشماره ۱۵ ریال

اطلاعیهٔ مجاهدین خلق ایران راجع به

منتفی شدن نامزدی برادر مجاهد مسعود رجوی برای ریاست جمهوری

بنام خدا

و

بنام خلق قهرمان ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران متعاقب فرمایش امام خمینی مبنی بر نفی نامزدی کسانی که به قانون اساسی رای مثبت نداده‌اند کناره‌گیری نامزد انتخاباتی خود برادر مجاهد مسعود رجوی را به اطلاع عموم میرساند.

بقیه در صفحه ۸

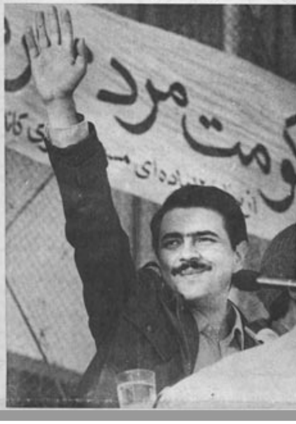
پس از کناره‌گیری کاندیدای ما،

دیگر هیچگونه رأی ریختن بنام مسعود رجوی به صندوقها موردی ندارد

مجاهدین خلق ایران اعلام می‌نمایند که: "در برابر انبوه سئوالات تلفنی، کتبی و شفاهی در رابطه با موضع مجاهدین خلق در انتخابات، چنانکه در اعلامیه سازمان مستتر است، پس از کناره‌گیری کاندیدای مطلوب ما، طبیعتا دیگر در این مرحله موجبی برای شرکتمان در انتخابات ریاست جمهوری باقی نمی‌ماند. همچنین ضمن تشکر مجدد، از میلیونها هموطن آزاده‌ای که نسبت به برادر مجاهد، مسعود رجوی ابراز اعتماد نموده‌اند، بایستی مجددا تاکید کنیم که دیگر هیچگونه رای ریختن بنام مسعود رجوی به صندوقها موردی ندارد. و بخصوص یادآور می‌شویم که این کار صرفنظر از غیراصولی بودن آن می‌تواند از جانب مغرضین به انحاء مختلف، مورد سوءاستفاده قرارگیرد."

پیام مسعود رجوی به کلیهٔ نیروها و شخصیت‌هائیکه از نامزدی او برای ریاست جمهوری حمایت کرده‌اند

پیام به خلق



ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم...

و بتحقیق در می‌آزمائیم شما را،

تا آنگاه که بشناسیم و دوشنا سانیم، مجاهدین شما و پایداران و شکیبایان را،

و بیازمائیم خبرها و عملکردهای تان را...

مردم قهرمان ایران، به تمامی آزادگانی که از نامزدی من برای ریاست جمهوری حمایت کردید،

کارگران، دهقانان، سربازان و رزمندگان انقلابی ارتش

حملهٔ سراسری ارتجاع به مراکز و هواداران مجاهدین خلق بعد از نامزدی ریاست جمهوری برادر مجاهد مسعود رجوی؟!

به دنبال معرفی برادر مجاهد مسعود رجوی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران حرکت جدیدی در روند مبارزات ضد امپریالیستی خلقمان گشوده شد و نوری تازه و انقلابی فضای انتخابات را برساخت.

این عمل تاریخی سازمان مجاهدین که در یکی از حساسترین مراحل حیات سیاسی جامعهٔ ما صورت میگرفت، باعث شد که تقریبا تمامی نیروهای انقلابی در این انتخابات، که جزئی جداناپذیر از کل مبارزهٔ ضد امپریالیستی خلقمان میباشد، حضوری فعال پیدا کنند.

حمایت‌های بیشمار مردم‌مان از کاندیداتوری برادر مجاهد مسعود رجوی هر روز افزایش می‌یافت، بطوری که به برادرمان مسعود رجوی و برنامه‌های اعلام شده‌اش که برخاسته از آرمانهای میلیونها زن و مرد آزاده این میهن بود، به عنوان تنها تکیه‌گاه و

اخبار

۳۰ دی ۱۳۵۸

مسعود رجوی از دور مبارزات خارج شد

سازمان مجاهدین خلق ایران دیشب ضمن انتشار اطلاعیه‌ای انصراف مسعود رجوی را از نامزدی ریاست جمهوری اعلام کرد. متن اطلاعیه باین شرح است:

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران.

سازمان مجاهدین خلق ایران متعاقب فرمایش امام خمینی مبنی برنفی نامزدی کسانی که به قانون اساسی رای مثبت نداده‌اند، کناره‌گیری نامزد انتخاباتی خود برادر مجاهد مسعود رجوی را به اطلاع عموم میرساند.

بمنظور روشن شدن افکار عمومی، ناگزیر بایستی متذکر گردیم که سازمان ما ازپیش، تمام مراحل و تحقیقات و مشورت های لازم را در

امام خمینی:

کسانی که به قانون اساسی رای مثبت نداده‌اند حق ندارند رئیس جمهور شوند

امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران دیروز به یك سئوال در مورد مساله انتخاب رئیس جمهور پاسخ دادند. متن پاسخ امام که بسیار کوتاه ایراد شده است چنین است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، کسانی که به قانون اساسی جمهوری اسلامی رای مثبت نداده‌اند صلاحیت ندارند رئیس جمهور ایران شوند.» در سئوال مطروحه که کتبا تقدیم امام شده بود، نظر رهبر انقلاب اسلامی ایران درباره صلاحیت کسانی که به قانون اساسی رای نداده‌اند، بعنوان رئیس جمهور احتمالی ایران استفسار شده بود.

هرگونه اخلالگری و ایجاد تشنج از جانب مغرضین بسته گردد:

سئوال: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی رهبر انقلاب.

مستدعی است روشن فرمائید که آیا بر خلاف قوانین مصوبه کشور، مجریان قانونی آنها هیچ حمله و هجوم و مزاحمتی به شعبه‌ها و مراکز و اعضاء و هواداران مجاهدین خلق ایران مجاز است یاخیر؟»

در خاتمه باطلاع همه خواهران و برادرانیکه صمیمانه و با نیتی مردمی و انقلابی از نامزدی برادر مجاهد مسعود رجوی حمایت نمودند، میرسانیم که ما بخوبی آگاهیم که حمایت شما قبل از هرچیز، متوجه برنامه‌های انقلابیست که در مسیر پیروزی هرچه بیشتر انقلاب رهائی‌بخش ضد امپریالیستی و اسلامی‌مان وعده شده بود. بنابراین تا آنجاکه به این برنامه‌های انقلابی و مردمی و اسلامی مربوط میشود، جای هیچگونه نگرانی نیست. چرا که ما و هر نیروی راستین انقلابی دیگر، باز هم بطرق معقول و منطقی آنرا پیگیری خواهیم نمود. به اعتقاد ما هر برنامه واقعا مردمی و انقلابی، تماما منطبق با موازین اسلامی است و از این نظر، خواست های حقه همگی ما در مسیر تعمیق و گسترش یک انقلاب حقیقتا رهائی‌بخش ضد امپریالیستی و اسلامی ناگزیر محقق خواهد شد و به همین اعتبار، ما در خطوط ضد امپریالیستی امام خمینی خود را کماکان در زمره وفادارترین یاران ایشان محسوب میکنیم.

ناجوانمردانه‌ترین صورتش، و به‌رغم هرگونه محدودیت و فشار در آزمندانه‌ترین و ریاکارانه‌ترین پوشش، و به‌رغم... باز هم هیچ حقیقتی را نادیده نمی‌گیرید.

بی‌گمان گواهی شما برحقانیت و اصالت این نسل، به‌رغم همهٔ تبلیغات انحرافی و ارتجاعی که علیه آن صورت گرفته و می‌گیرد، نه امری فقط مربوط به گذشتهٔ تیره و تار، بل به‌خاطر ساختن آیندهٔ تابناکی است که بیش از هر چیز به نیروهای نیالودهٔ جوان، آگاه، اصیل و سازمان‌یافته نیازمند است.

... در بحبوحهٔ همین حمایتها (که البته هنوز در نیمهٔ راه آن بودیم) هست که کاندیدایی من، چنان‌چه از پیش روشن بود، مفهومی تاریخی به‌خود می‌گیرد. درست در همین نقطه است که بایستی خاضعانه به‌شما بگویم که اگر این مبارزهٔ انتخاباتی بازنده‌یی داشته باشد، من نیستم.

گرچه می‌دانم هیچ‌یک از شما نیز با دیدگاه برد و باخت و اول و دوم شدن به‌مسأله نمی‌نگرید؛ اما منظورم از «بازنده‌نبودن»، اتکا به جوششی خلقی و چشمگیر از جانب بخشهای بسیار وسیعی از مردممان است که با آرمانها و حتی اعتراضات ما هم‌عقیده و همگامند.

... به همین دلیل از فردفرد شما تمنّای حداکثر بردباری و خویشتنداری انقلابی را در این شرایط حساس دارم. امر انقلاب، بیش از پیش نیازمند صبوری‌است. مسئولیتی بس عظیم در قبال خدا و سرنوشت خلق، فارغ از هر تمایل هرج و مرج‌طلبانه، که تا وقتی به مسدود ناشدن طرق معقول و قانونی امید می‌رود با حداکثر متانت و مسالمت همراه است».

خاطرات مجاهدین از آن روزهای سرنوشت‌ساز انقلاب مردم ایران را مرور می‌کنیم.

محمدعلی توحیدی:

اقدام شخص خمینی برای حذف برادر مجاهد مسعود رجوی از لیست کاندیداهای اولین انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران بعد از انقلاب و مبارزهٔ انتخاباتی داغ و گسترده‌یی که در سراسر ایران صورت گرفته بود، به آشکارترین صورت نشان داد که خمینی مبارزهٔ مسالمت‌آمیز را تحمل نمی‌کند. این پیامی بود که همه آن را گرفتند، همهٔ آن کسانی که از

این کاندیدا حمایت کرده بودند؛ که بدون مبالغه تقریباً همهٔ مردم ایران بودند. اقلیتهای مذهبی، اقلیتهای قومی، کردستان خونین که زخم درگیریهای خونباری را بر پیکر خود داشت، روشنفکران، نویسندگان، وکلا، متخصصان، دانشگاهیان، دانشجویان و اقشار مختلف، انجمنهای مردمی و توده‌های مردم ایران، همه به‌این کاندیدا امید بسته بودند. درواقع می‌شود گفت که جبههٔ تمام خلق حول برادر مجاهد مسعود رجوی شکل گرفته بود. ولی خمینی نشان داد که دقیقاً به‌خاطر همین حمایتها راه را بر تحول مسالمت‌آمیز می‌بندد و راه‌حل مبتنی بر دموکراتیسم و مبتنی بر آرای مردم را تحمل نمی‌کند. این چیزی بود که از اول از روز ثبت‌نام برادر مجاهد مسعود رجوی روشن بود. البته مثل هر انتخاباتی، در این انتخابات هم از قبل اعلام شده بود و بعداً هم در پیام تکان‌دهنده‌یی که برادر مجاهد مسعود رجوی برای مردم فرستاد، تصریح شد که هدف، انتخاب‌شدن نبود، هدف، روشن‌کردن این بود که آیا رژیم خمینی تاب تحمل تحول مسالمت‌آمیز را دارد یا نه؟ این آزمایش انجام شد و در وسیعترین ابعاد هم برای مردم سراسر ایران و هم برای مردم دنیا که نظاره‌گر این صحنه بودند، به‌اثبات رسید که این رژیم تن به تحول مسالمت‌آمیز نمی‌دهد و زبانی جز زبان قهر نمی‌شناسد. این یک افشاگری بسیار مؤثر بود که به شکل سراسری برای عموم مردم و در بهترین بیان سیاسی صورت گرفت.

صلاح الدین عبدالله نژاد:

وقتی که خبر حذف کاندیداتوری برادر مسعود بین مردم کردستان منتشر شد، مردم خیلی نگران و ناراحت بودند چون تمام امیدشان به این بود که مسألهٔ خودمختاری و حقوقشان بعد از ریاست جمهوری برادر مسعود حل و فصل می‌شود ولی وقتی خمینی برادر مسعود را از کاندیداتوری ریاست جمهوری حذف کرد، مردم همه می‌دانستند که دیگر جنگ، سرکوب، لشکرکشی، کشتار و اعدام در انتظارشان است که در عمل هم دیدیم، همین طور شد.

مهدی ابریشمچی:

خمینی ناگهان با موج حمایت گسترده و همه‌جانبهٔ مردم ایران، اقشار و طبقات مختلف، جوانان، زنان، ملیتها، اقلیتهای مذهبی، یعنی مردم ایران در کلی‌ترین مفهومش از مسعود مواجه شد. فکر می‌کنم خمینی به‌صورتی ناگهانی با این واقعیت شگفت‌انگیز مواجه شد. در آغاز به‌دلیل این‌که هنوز فرصتی برای بروز این حمایت پیدا نشده بود، او در

خواب خرگوشی به‌سر می‌برد، فکر می‌کرد که تعداد محدودی از مسعود حمایت خواهند کرد و او می‌تواند به این ترتیب مانور بدهد که بله انتخابات آزاد بوده است. ولی واقعیت چیزی غیر از این بود. در فاصلهٔ کوتاهی، از اعلام کاندیداتوری برادرمان مسعود تا انتخابات، واقعاً ما با سیل خروشانی از حمایت سراسری نه‌فقط در تهران بلکه در تمامی شهرستانها و استانها روبه‌رو شدیم. مقرها، مراکز و ستادهای مجاهدین در شهرهای مختلف، واقعاً در معرض سیلی از مراجعات گستردهٔ مردم قرار گرفته بودند، همه می‌آمدند برای این‌که در تبلیغ کاندیداتوری مسعود مسئولیتی به‌عهده بگیرند. من خودم یادم می‌آید صف می‌کشیدند، درحالی‌که سطل چسب را که آماده کرده بودند، به‌دست داشتند و می‌خواستند که بیایند فقط برگه‌های تبلیغاتی را بگیرند، عده‌یی هم که به مراکز انتخاباتی ما دسترسی نداشتند، خودشان رأساً با هر وسیله‌یی که داشتند، تصویر برادرمان مسعود را به‌عنوان کاندیدای نسل انقلاب به در و دیوار ساختمانها، ادارات، مدارس در شهرهای مختلف کشور می‌چسباندند.

البته فعالیتهای انتخاباتی نیروهای هوادار مجاهدین و تمام نیروهایی که آن روز از کاندیداتوری برادرمان مسعود حمایت می‌کردند، بدون مانع انجام نمی‌شد. نیروهای چماقدار رژیم، باندهای سیاه ارتجاعی، دست‌اندرکار بودند و می‌خواستند که با ضرب چماق، تا آن‌جایی که می‌توانند جلو پیشرفت فعالیتهای تبلیغاتی ما را بگیرند. در جریان چماقداری آن دوره، ما اولین شهید را که مجاهد شهید عباس عمانی بود، تقدیم خلق قهرمان ایران کردیم، او در حال پخش اوراق تبلیغاتی کاندیداتوری برادرمان مسعود، به‌وسیلهٔ چماقدارها مورد حمله قرار گرفت. او را با ضربات سلاح سرد به‌قتل رساندند، سازمان او را به‌عنوان اولین شهید مجاهدین در برابر رژیم خمینی اعلام کرد.

غلامعلی مصباح:

من در مازندران بسیاری از روستاییها را دیدم که گریه می‌کردند به‌خاطر این که احساس می‌کردند با حذف برادر مسعود از کاندیداتوری، حامی خودشان را از دست داده‌اند. این مسأله برای خود من بسیار جالب بود که چقدر پیام برادر در دل توده‌ها جا گرفته و آنها حامی واقعی خودشان را پیدا کرده‌اند. این مسأله نه‌تنها در میان روستاییها، بلکه در میان همهٔ مردم مازندران به‌چشم می‌خورد. من شاهد بودم که ۹۰درصد کارگران هوادار مجاهدین بودند و آماده بودند که به برادر مسعود رأی بدهند و تمام خانوادهٔ خودشان را هم وارد صحنه کرده بودند.

زمان مهدیزاده:

وقتی برادر مسعود را از کاندیداتوری حذف کردند، مردم خیلی متأثر شدند، آن روزها نزد بسیاری نمی‌شد از خمینی اسم برد یا به‌خود او چیزی گفت. ولی همان موقع، مردم به‌خاطر همین مسأله به بهشتی و اعوان و انصار خمینی خیلی فحش می‌دادند. من یادم هست آن روز، معلم ما سر کلاس نیامده بود، به‌جایش ناظم مدرسه آمد. ناظممان تا حدودی هوادار سازمان بود. وقتی بحث شد، خیلی از بچه‌های کلاس ناراحت بودند و می‌پرسیدند چرا؟ و می‌گفتند به‌جز برادر مسعود چه کسی دیگری این‌همه برای رهایی خلق، برای این مردم و برای این آب و خاك زجر کشیده بود برای این خلق، برای این ملت و برای این آب و خاك؟ اما او را هم حذف کردند. خیلی از بچه‌ها از شدت تأثر گریه می‌کردند، حتی آن روز در مدرسهٔ ما، یکی دوتا از کلاسها به‌خاطر همین مسأله تعطیل شد، اصلاً نمی‌شد درس خواند، من خودم یادم هست مثلاً تا سر حرف باز می‌شد، بغضها می‌ترکید. نمونه‌های خیلی زیادی به‌چشم دیدم که به‌خصوص بعد از حذف‌شدن برادر مسعود از کاندیداتوری، ابراز علاقهٔ مردم به او خیلی بیشتر شده بود، یعنی واقعاً در دل مردم خانه کرد.

«آیندهٔ انقلاب»

مسعود رجوی، در روز ۱۰بهمن۱۳۵۸، در دانشگاه تهران تحت‌عنوان «آیندهٔ انقلاب» سخنرانی کرد. او در این سخنرانی که چند روز پس از خاتمهٔ جریان انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار شد، مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران را اعلام نمود و از جمله گفت:

«به‌نام خدا

و

به‌نام خلق قهرمان ایران

و به‌یاد اولین شهید و با یاد آخرین شهیدی که تا این ساعت بر خاك افتاده است.

حلقاتی سرسخت و پولادین از زنجیر انسانهای انقلابی و تراز مکتب، که مشعل آگاهی و آزادی را به دیار محرومان ارمغان می‌برند. ستارگانی در سپیده‌دم یا خورشیدهایی در نیمروز، که در هیچ شرایطی با دشمنان بیرونی و درونی خلق سازش نکردند. کسانی که ظلمات تقدیر این میهن را هرگز

پذیرا نشدند. بگذار تا دشمنان بیرونی و درونی هر چقدر می‌خواهند ستارگان بخت ما را به زمین بکشند، ولی ما باز هم آسمان را غرق ستاره‌ها خواهیم کرد.

با اخترانی شبگرد، مصادیق طارق، همان تابندگان شب‌کوب و ظلمت‌سوز، هم‌چون احمد رضایی و با اشعهٔ نیمروز گلبرگهای خورشید، پرتوهای جهل‌سوز، هم‌چون عباس عمانی. بیچاره شب‌پرستان، تیغ‌به‌کف، هلهله‌زن با سلالهٔ خورشید و با نسل ایمان چه خواهند کرد؟ بگو هرچه می‌خواهند در پیچ و خم جاده‌های تاریک به کمین خورشید بنشینند، تا اسیرش سازند، بکشانندش و در لجّهٔ خون اندازند. ولی خورشید در اسارت هم خورشید است و از شهادت هر خورشید نیز هزاران ستاره برخواهد خاست. جنگلی رویان از ستاره‌ها، با ریشه‌هایی در اعماق قلوب توده‌ها. همهٔ آنهایی که از جهل و بندگی، از اسارت و بیگانگی متنفرند و به رهایی و به یگانگی عشق می‌ورزند. پس چه کسی و کدام قدرت خواهد توانست ما را بخشکاند و بسوزاند؟ ... وای برآنها اگر می‌دانستند که در کمینگاه بزرگ تاریخ، چه خورشیدهایی در شرف انفجار و تولدند. خلقهایی که هر لحظه آگاهتر و هشیارتر می‌شوند، با اراده‌یی هر چه صیقل‌زده‌تر ... بله بی‌تردید روزی تمام فضای ظلمت، پهنهٔ خورشید گدازان خواهد شد. ای به‌خون خفته شهیدان به شما باد سلام. ای کفن‌پوش عزیزان به شما باد سلام.

... و در اوج همین آزمایش و در یکی از دقیقترین و حساسترین نقاط آن روز، که تازه‌ترین و آخرین شهید به‌خاك افتاد: عباس عمانی، مجاهد کارگر، کارگر شهید.

گناه عباس چه بود؟ اگر در نشریه دیده باشید، خودش قبل از شهادت به خط خودش نوشته بود: "من عباس عمانی که یکی از طرفداران سازمان شما می‌باشم، دیپلم چهارم نظری را گرفته‌ام و فعلاً در پروانه‌سازی در نعمت‌آباد شبها کار می‌کنم و تا آن‌جا که امکان داشته است، برادران کارگرم را راهنمایی کردم تا هوادار سازمان شما باشند و هم‌چنین در محل زندگیمان، شیر و خورشید، چهارراه عباسی نیز، دوستانم را، بیشترشان را هوادار سازمان کردم و بعضی از بچه‌های فامیلهایمان را هم همین‌طور.

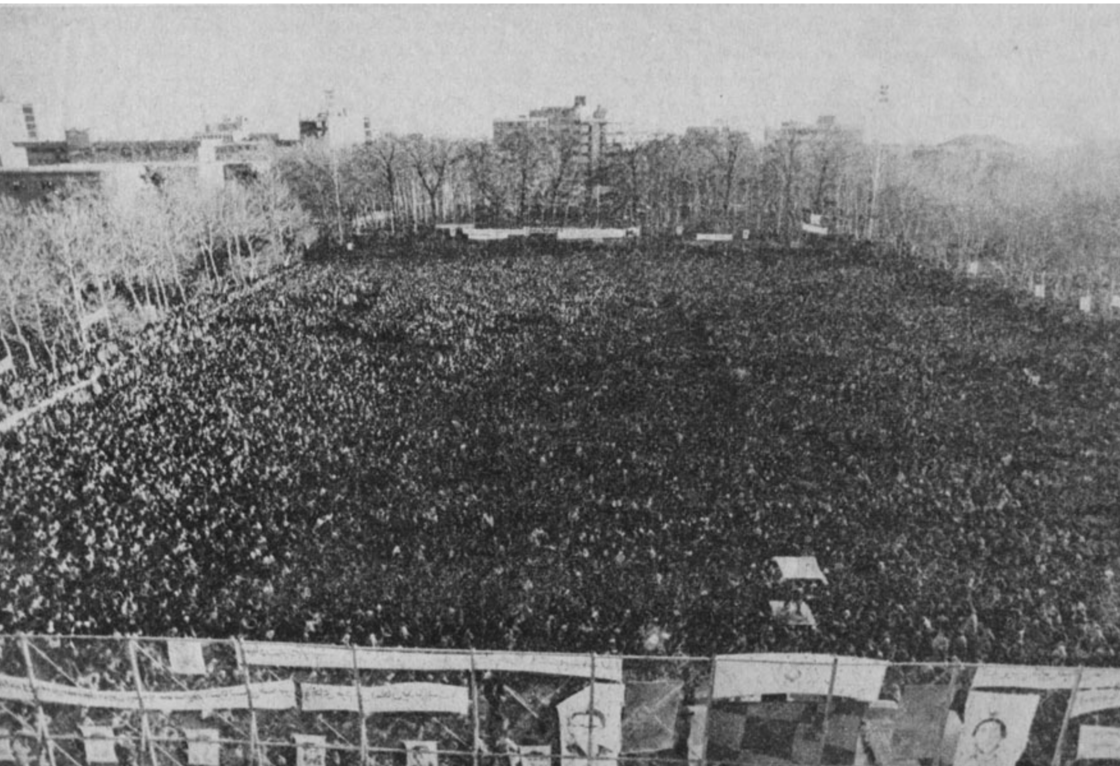
روزنامهٔ اطلاعات -
۱۱بهمن۱۳۵۸
میتینگ آیندهٔ انقلاب



بزرگداشت شهادت رضائی و عمانی در دانشگاه تهران

مسعود رجوی در مراسم دیروز دانشگاه‌تهران بهنگام سخنرانی برای هواداران سازمان مجاهدین خلق

این میتینگ در روز دهم بهمن ماه ۱۳۵۸ با شرکت بیش از یکصدوپنجاه هزار نفر از طرف سازمان مجاهدین به مناسبت سالگرد شهادت احمد رضایی اولین شهید قهرمان مجاهدین خلق و عباس عمانی کارگر مجاهدی که در جریان فعالیتهای انتخاباتی ریاست جمهوری به دست عمال ارتجاع شهید شده بود، در محل زمین چمن دانشگاه تهران و خیابانهای اطراف آن برگزار شد



از گفتن این مطالب نه پاداش می‌خواهم و نه برای خودستایی، چون حقیقت را همیشه باید ترویج کرد!"

"حقیقت را همیشه باید ترویج کرد!" نه عباس جان! ما می‌دانیم آن چه نوشته بودی، برای خودستایی نبود، تو به ترویج حقیقت مشغول بودی. حقیقت نسل به‌خون‌خفته‌یی که در اوج تکاپو، به تو ختم شد... ما که برای انتخابات پولی نداشتیم، کار را همینها کردند. آخر شعلهٔ مشترکی بود، چه در قلب احمد و چه در قلب عباس و چه در قلب این هزارها فروغ جاویدان، عشق حق‌طلبانه، آتشین و بی‌پایان، مهر خدا و خلق... حالا از این پس، ما در هر مدرسه‌یی، در هر دانشکده‌یی و در هر کارگاه و مزرعه‌یی، همیشه به‌یاد خواهیم داشت که "حقیقت را همیشه باید ترویج کرد!".

همین چهره‌ها بودند که در جریان انتخابات کتک خوردند، جمجمه‌شان شکست، مضروب شدند، گلوله خوردند، اما آرامش را حفظ کردند. بردباری انقلابی نشان دادند.

چه کسانی آرامش را حفظ کردند؟ چه کسانی خون‌جگر خوردند و دم برنیاوردند؟ حتی اسم شهید را هم اعلام نکردیم. سوز دل پدر و مادرش را تصور کنید. این بود آزمایش انضباط و اخلاق انقلابی و اخلاق اسلامی، در برابر آن ضرب و جرحها، صدها تن مجروح در گوشه و کنار کشور و هزارها تن مضروب و کتک‌خورده و تحریکات جمعه و ایام عزا و رادیو و تلویزیون و شهید... ما هم آزمایش دادیم، این آزمایش ما بود!

پس بگذارید در همین‌جا تشکر بکنم، از فردفرد میلیونها تنی که در این انتخابات به‌راستی آزمایش حقّانیت، اصالت و رشد و بلوغ سیاسی خودشان را نشان دادند. از همهٔ مردم، از همهٔ آنهایی که صادقانه از ما حمایت کردند، به‌ویژه جوانان شریف، شجاع و غیّور که توانستند بر احساساتشان غلبه کنند. و به راستی چه کسی می‌داند که این تحملها چقدر مشکل است؟ مخصوصاً من بایستی از خواهران و برادران عزیز کُردمان تشکر بکنم، وقتی تلفنی با رهبران مذهبی و سیاسی آنها تماس گرفتم و به آنها گفتم که به اجبار بایستی کناره‌گیری بکنم و از آنها استدعای آرامش کردم، برایشان فوق‌العاده دردناك بود. خود آنها هم به درستی نمی‌دانستند

که چطور بایستی آرامش را حفظ بکنند، اما با این‌همه، همه‌گونه قول مساعدت دادند و در عمل هم دیدیم ...

عده یی دیگر از ما می پرسیدند چرا کاندیدای ما بایستی حذف شود ولی تیمساران شاهنشاهی برجا بمانند؟ باز هم من گفتم من نمی‌دانم، ولی آرامش را باید حفظ بکنیم ...

خوب این از اخلاق و انضباط انقلابی ما ... فردای انتخابات، مسلحانه به ما حمله کردند، باران دشنام و باران گلوله های ژـ۳ . این‌هم مظهر دیگری است از اخلاقیات آن چنانی در پشت مارك اسلام با برگ مأموریت!

پس کجایید ای مسلمانها؟! مگر نمی بینید چه به روز ما و هوادارانمان و خانواده هایمان می‌آورند؟ مگر دائماً تکرار نمی‌کردیم از قول رسول خدا " من سمع رجلاً ینادی یاللمسلمین! فلم یجبه، فلیس بمسلم" در گوشه و کنار دنیا هر مسلمانی که بشنود فریاد کسی که مسلمانها را به کمک می طلبد و کمکش نکند، مسلمان نیست. یاللمسلمین پس کجایید؟ چرا صدایتان درنمی‌آید؟ و الله اکبر

مگر نمی بینید که چطور طرفداران ما را در نظام جمهوری اسلامی سر می برند؟ پس چرا سکوت پیشه کردید؟

مگر گناه ما چیست؟ ای کسانی که گوش دارید؟ مگر ما چه کردیم جز تحمل رنج و اسارت؟ ولی بگذارید تأکید بکنیم، وای به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ بدهیم. آن‌وقت خودتان پشیمان خواهید شد. آن‌وقت خودتان افسوس خواهید خورد».
(جمعیت: درود بر رجوی)[1]

در دی۱۳۵۸ ، انتخابات ریاست جمهوری پایان پذیرفت. اما حذف مسعود رجوی از انتخابات که به فتوای خمینی صورت گرفت، بیش از پیش بر محبوبیت او افزود و متقابلاً ضربهٔ سیاسی و اجتماعی مهمی بر خمینی و رژیمش وارد کرد. از این‌رو به‌دستور خمینی، حمله و هجوم پاسداران و چماقداران ارتجاع، علیه مجاهدین و مراکزشان در سراسر کشور به‌شدت گسترش یافت.

---

۱) مجاهد فوق‌العادهٔ شمارهٔ ۴ ـ ۱۱ بهمن ۱۳۵۸

روزنامهٔ لوموند در دیماه۵۸ نوشت :

«بنا بر تخمینهای مختلف، اگر خمینی کاندیداتوری وی را در ژانویهٔ گذشته وتو نکرده بود، آقای رجوی میلیونها رأی به‌دست می‌آورد. وی از حمایت اقلیتهای مذهبی که از حقوق آنها حمایت می‌کرد، بخش قابل توجهی از آرای زنانی که به‌دنبال رهایی بودند و جوانانی که آخوندهای مرتجع را کاملاً رد می‌کردند، برخوردار بود».

در دیماه۵۸ جنبش ضدارتجاعی با کاندیداتوری مسعود رجوی یک خیز بلند به جلو برداشته و پایه‌های اجتماعی مقاومت هر چه گسترده‌تر می‌شود. همزمان ارتجاع نیز هراسان و وحشتزده بر شدت حملات خود به مراکز مجاهدین و ضرب و جرح و قتل و اعدام هواداران مجاهدین در سراسر کشور می‌افزاید. مروری بر رویدادهای دی و بهمن۱۳۵۸ این تحول را به‌خوبی نشان می‌دهد:

اطلاعیهٔ تکان‌دهندهٔ مجاهدین دربارهٔ اعدام مجاهدین شهید احمدعلی و عبدالحسین عسکری منتشر می‌شود. برادران عسکری دوتن از هواداران مجاهدین بودند که با توطئهٔ ایادی رژیم در شیراز دستگیر و به اعدام محکوم می‌شوند. مردم فارس، نسبت به این حکم به‌شدت اعتراض می‌کنند. پاسداران فارس نیز، که در آن ایام از عناصر مردمی مطلقاً تهی نشده بودند، از اعدام برادران عسکری خودداری می‌کنند. در نتیجه به‌دستور سردمداران رژیم، احمدعلی و عبدالحسین عسکری را به قم منتقل می‌کنند و در آن‌جا با قساوت تمام به شهادت می‌رسانند.

۲۵دیماه۱۳۵۸ ـ اصفهان:

ستاد انتخاباتی مجاهدین، مورد تهاجم ایادی رژیم واقع می‌شود. چماقداران این بار به‌زور وارد ساختمان شده و با سنگ و چوب و چماق و انواع سلاحهای سرد، افرادی را که داخل ستاد بودند، به‌شدت مورد ضرب و شتم قرار داده و ۱۰ تن را مجروح می‌کنند.

۲۶دیماه۱۳۵۸ ـ نهاوند:

۴چماقدار، شب‌هنگام، به یکی از هواداران مجاهدین که مشغول فعالیت تبلیغاتی بود، تهاجم کرده و پس از ریختن بنزین روی او، وی را به آتش می‌کشند.

۲۷دیماه۱۳۵۸ ـ تهران:

عباس عمانی به دست چماقداران ارتجاع به شهادت می رسد.

۲۸ دیماه۱۳۵۸ ـ تهران:

مرکز امداد پزشکی مجاهدین در خیابان بهار، به شکل وحشیانه یی مورد حمله قرار می گیرد. چماقداران ارتجاع با شبیخون به این مرکز، از در و دیوار وارد ساختمان شده و پرسنل آن را به شدت مورد ضرب و جرح قرار می دهند و به تخریب امکانات و تأسیسات این مرکز پزشکی می پردازند. این چندمین حملهٔ چماقداران خمینی به مرکز پزشکی مجاهدین است.

۷بهمن ۱۳۵۸ حملهٔ مجدد به مرکز امداد پزشکی مجاهدین تهران:

هجوم مسلحانهٔ عوامل ارتجاع به مرکز امداد پزشکی مجاهدین، تهاجمی است که در آن ارگانهای سرکوبگر رژیم، آشکارتر وارد صحنه می شوند. آن جا که با چماق و چماقداران کار پیش نمی رود، ژـ۳ و پاسداران هم به کار گرفته می شوند. ساختمان امداد پزشکی مجاهدین و پرسنل مستقر در آن، این بار به گلوله بسته می شود. از مهاجمان دستگیرشده و مسلح، کارت و مدارك عضویت در کمیته و سپاه پاسداران و سایر نهادهای ارتجاع به دست می آید. اینک همگان به رأی العین دیده اند که اصلی ترین هدف ارتجاع و پاسدارانش سرکوب مجاهدین است.

دکتر حسین فرصت:

روزهای پنجشنبه، جمعه هر هفته، درواقع ما باید اشهد خودمان را می گفتیم، آماده می شدیم که این اراذل و اوباش و چماقدارها و حزب اللهیها، چه کار می خواهند بکنند، چون روزی نبود که پنج تا، شش تا، ده تا، پنجاه تا، خواهر و برادر ما در سرتاسر ایران یا چشمشان را از دست ندهند، یا دستشان نشکند، یا به هر طریق مجروح و مصدوم نشوند. روزهای جمعه، ما معمولاً شهید، زخمی و مصدوم و مجروح می دادیم.

یکی از چیزهایی که من الان به خاطرم هست، اتفاقی بود که برای ساختمان اصلیمان در سال۵۸ پیش آمد که شب یکدفعه متوجه شدیم که سروصدای زیادی می آید و عده یی با شعار «مرگ بر منافق!» و مانند این به ساختمان حمله می کنند.

ما همراه با بچه‌های داخل ساختمان و کسانی که آن‌جا بودند، سنگر گرفتیم و آمادهٔ مقاومت شدیم. مردم کم‌کم جمع شدند و بالاخره درگیری بین همین حزب‌اللهی‌ها از یک طرف و مردم و هواداران سازمان از طرف دیگر، شروع شد و این وضعیت تا صبح ادامه داشت. حزب‌اللهی‌ها هر کاری که از دستشان برمی‌آمد، از پرتاب گاز اشک‌آور و نارنجک تا تیراندازی به روی مردم کردند. بلافاصله روز بعد، سردار شهید خلق موسی خیابانی و برادر مجاهدمان مهدی ابریشمچی، و تعداد دیگری از برادران، آن‌جا حاضر شدند و یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در همین باره انجام دادند.

سردار خیابانی در این کنفرانس مطبوعاتی در مرکز امداد پزشکی مجاهدین گفت :

«در این یکسال ما به‌کرات در مراکزمان، در ضمن مراسممان و در انجمنهای هوادار سازمان و از جمله در همین مرکز امداد که بعداً در مورد فعالیتهای آن توضیح می‌دهیم، بارها مورد حمله و هجوم قرار گرفته‌ایم. تا این‌که دیشب در این‌جا با یک هجوم مسلحانه و واقعاً وحشیانه روبه‌رو شدیم و شما اکنون جای تیرها و اثرات گلوله‌ها را می‌بینید، این‌جا را به رگبار بستند، که جاهای آن هست، روی دیوارها، می‌توانید همه‌جا را ملاحظه کنید. همین چند روز پیش بود که یک نفر از هوادارهای سازمان را ضمن فعالیتهای تبلیغاتی، وحشیانه به‌شهادت رساندند. منظورم برادر شهید عباس عمانی است که ضمن پخش پوسترهای تبلیغاتی مورد هجوم این عناصر اوباش قرار گرفت و در اثر ضربات و جراحات وارده، شهید شد.

... ما در برابر این حملات ناجوانمردانه و پی‌درپی همواره تلاش کرده‌ایم صبر و بردباری داشته باشیم، چرا که ما یک نیروی مسئول هستیم، ما مصالح و منافع انقلاب را در نظر داریم و آنها را رعایت می‌کنیم، سعی ما این بوده است که به اقدامات متقابل و کور متوسل نشویم و واکنشهای متقابل انجام ندهیم. تنها یکسری اقدامهای سیاسی انجام دادیم، از جمله در هر مورد مراتب را به مسئولان امر اطلاع داده‌ایم، با آنها در میان گذاشته‌ایم، نامه نوشته‌ایم، اعلامیه داده‌ایم و از آنها درخواست کرده‌ایم که به این مسأله رسیدگی کنند، برخورد جدی با این مسأله بکنند... ضمن این نامه ما جریان این حملات را متذکر شده‌ایم، از جمله حملاتی را که به‌طور مستقیم روی این‌جا متمرکز بوده و اخطار کردیم که با این مسأله برخورد جدی بشود و اگر با این مسأله برخورد جدی نشود، ممکن است اتفاقات ناگواری بیفتد، کسی کشته بشود و متذکر

فضّل الله المجاهدین علی القاعدین أجراً عظیما

مجاهد

نشریه مجاهدین خلق ایران

سال اول ـ فوق العاده شماره ۳ ـ سه شنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۸ ـ تکشماره ۵ ریال

تکشماره ۵ ریال

فوق العاده

بمناسبت هجوم ارتجاع به مرکز امداد پزشکی مجاهدین خلق

اگر مشکل نبود، زندگی نبود. انسان متکامل از مشکلات استقبال نموده تا تجربه کسب نموده و تکامل بیشتر یابد، پس حال که انواع مشکلات برای همه کس و تا پایان عمر وجود دارد، چقدر دردآور است که انسانی در مقابل آنها قد خم کند و یأس و ناامیدی بدل راه دهد.

مجاهد شهید فاطمه امینی

هجوم مسلحانه عوامل ارتجاع به مرکز امداد پزشکی مجاهدین



از مهاجمین دستگیر شده کارت و مدارک عضویت در بعضی از کمیته‌ها، پاسداران انقلاب اسلامی، مدافعان توحید، شورای اسلامی گود نشین بدست آمد.

بدنبال حمله سراسری ارتجاع به ... و هواداران سازمان مجاهدین ... رابطه با اعلام نامزدی ریاست

این حمله از طرف کمیته مرکزی انقلاب اسلامی محکوم شد. ولی آیا

موسی خیابانی و مهدی ابریشمچی

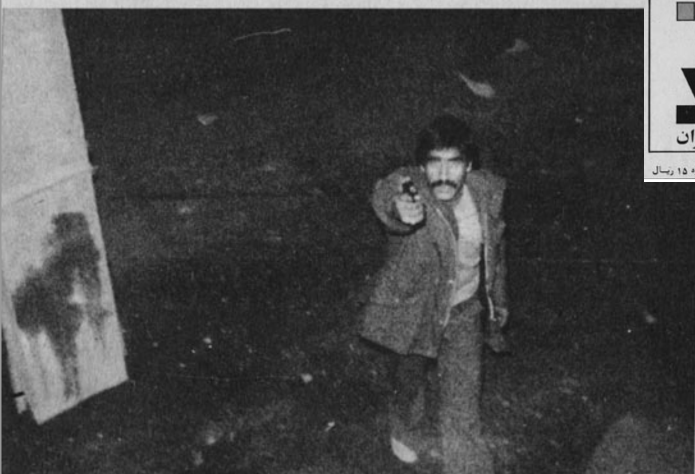
بقیه در صفحه ۲

فضّل الله المجاهدین علی القاعدین أجراً عظیما

مجاهد

نشریه مجاهدین خلق ایران

سال اول ـ شماره ۱۵ ـ دوشنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۵۸ ـ تکشماره ۱۵ ریال



صحنه‌ای از تیراندازی پاسداران کمیته در تهاجم به امداد پزشکی مجاهدین

تفاوت نیروهای انقلابی از ارتجاعی در نحوهٔ استفادهٔ آنها از سلاح است.

آیا این فرد یک پاسدار کمیته انقلاب اسلامی است که به مجاهدین شلیک می‌کند یا پاسدار ....!!؟

بقیه در صفحه ۲

شدیم که این گروه معدود و محدود چیزی نیست که نشود با آن برخورد کرد. ولی متأسفانه به این تقاضاهای ما از طرف مقامها و مسئولینی که مورد خطاب ما بودند، ترتیب اثر داده نشد. تا این که دیشب مجدداً به این جا حمله شد، اما این بار حمله یی بود با کیفیت متفاوت، به طوری که اگر هشیاری برادران ما نبود، در این جا به احتمال زیاد ۱۰ ـ ۲۰نفر کشته می شدند. البته یکی از برادران تیر خورد که الان همراه با برخی دیگر از مجروحین این حمله در بیمارستان بستری است و غیر از آنهایی که در بیمارستان هستند، تعداد دیگری از زخمیها و سرشکسته ها و... همین جا بستری هستند که شما بعداً می توانید آنها را هم ببینید». ۱

در این کنفرانس مطبوعاتی مهدی ابریشمچی نیز گفت:

ما با تحقیقات دامنه داری دقیقاً عناصر دست اندرکار این توطئه را شناسایی کردیم که من نمونه ها و افراد را فقط با اسم کوچک می گویم و در شرایط مناسب و در یک دادگاه علنی یا به مقامهای مسئول، لیست اینها را با مشخصات کامل می توانیم ارائه کنیم، البته اگر بخواهند!

یک باند که درواقع استخوان بندی این حملات را به عهده دارد، در رأسش فردی است به نام اسدالله که به طور مشخص در یکی از اتاقهای دفتر حزب جمهوری اسلامی، عناصر خودش را برای فرستادن به این جا توجیه می کند... متأسفانه فردی هم که خودش را به لباس روحانیت ملبّس کرده، فردی روحانی نما، که در همه جا سردمدار هتاکی و فحاشی و انواع و اقسام تبلیغات غیرانسانی علیه سازمان است و برای ما کاملاً شناخته شده است، دست اندرکار ترتیب دادن این تهاجمات است که برخی از افراد و ایادیش هم در این جریانات شناسایی شده اند و همین افراد بودند که این کارتهایی را که برادرمان اشاره کرد که بعد از اشغال باید همراه داشته باشند، چاپ کرده، نمونهٔ کارتها همه اش هست. همان طور هم که اشاره شد، افراد کمیتهٔ منطقهٔ۴، ستاد۱۰، دست اندرکار این جریانند و معاون سپاه پاسداران منطقهٔ۶ که این جریانها را ترتیب می دهد و حتی به اوباشی که از مأموریتهای ارتجاعی و ضدانقلابیشان موفق بازمی گردند، مثلاً نظیر دیشب، قمه و چاقو و دشنه... جایزه می دهد!

به دلیل این که اعتقاد داریم این تهاجمات صرفاً تهاجم به یک فرد و یک سازمان

۱) مجاهد فوق العادهٔ شمارهٔ ۳ ـ سه شنبه ۹ بهمن۱۳۵۸

نیست (اگرچه نوک پیکان حمله‌ها به‌سمت ما می‌باشد) بلکه تهاجم علیه هر نوع ترقیخواهی، هرگونه آزادی و آزادیخواهی می‌باشد، به‌دلیل این‌که سوابق سازمانی ما کاملاً مشخص و نقشش در انقلاب کاملاً معلوم است. ما از آغاز انقلاب تاکنون یک تیر شلیک نکرده‌ایم و تمام رفتارمان همان‌طور که در دوران انتخابات هم مشخص بود، بیانگر صبر و بردباری انقلابی ماست. آنها هیچ‌گونه مستمسکی هم در دست ندارند.

این تهاجم هماهنگ پاسداران مسلح و چماقداران، در روند تهاجمات ارتجاع علیه مجاهدین و مراکز و ستادهایشان، خبر از دورانی متفاوت با گذشته دارد. دورانی که در آن سردمداران رژیم خمینی تصمیم گرفتند علاوه بر چماقداران، پاسداران مسلح خود را نیز برای سرکوب مجاهدین به صحنه بفرستند. هدف اینک تنها تخریب و اعمال فشار نیست، بلکه هدف کشتار مجاهدین است.

۱۰بهمن۱۳۵۸ ـ تهران:

سه تن از هواداران مجاهدین که در دستگیری چماقداران مهاجم به میتینگ مجاهدین در دانشگاه تهران شرکت داشتند و مهاجمان را به سپاه پاسداران تحویل داده بودند، به‌جای چماقداران دستگیرشده و به کمیته منتقل می‌شوند! این سه نفر به‌طور غیرقانونی بازداشت شده و مورد ضرب و جرح و شکنجه قرار می‌گیرند.

۲۲بهمن۱۳۵۸ ـ تهران:

عوامل کمیتهٔ منطقهٔ ۱۰ تهران پس از دستگیری و ضرب و جرح یکی از مسئولان پخش نشریهٔ مجاهد، کامیون حامل نشریات را متوقف کرده و ۶۰هزار نسخه نشریهٔ مجاهد را به آتش می‌کشند.

۲۵بهمن۱۳۵۸ ـ تهران:

ملاقات مسعود رجوی با یاسر عرفات، رهبر جنبش فلسطین. ارتجاع که در آن شرایط نتوانسته بود مانع این دیدار شود، چماقداران خود را به آن محل گسیل کرد.

انتخابات مجلس شورای ملی

در شرایط ملتهب جامعه و حادترشدن بحرانهای سیاسی و اجتماعی، انتخابات مجلس شورای ملی آغاز می شود. انتخاباتی که مجاهدین باز هم به منظور استفاده از آخرین قطرات آزادی در فضای نیمه دموکراتیک بعد از انقلاب ضدسلطنتی تصمیم می گیرند با تمام قوا در آن شرکت کنند.

در آن شرایط، انتخابات مجلس شورای ملی پس از انتخابات مجلس خبرگان و انتخابات ریاست جمهوری، آخرین تجربه برای ادامهٔ یک زندگی مسالمت آمیز سیاسی است. در عین حال، هنوز خاطرهٔ تقلبهای دو انتخابات قبلی از یادها نرفته است. تبلیغات ناجوانمردانهٔ مرتجعان و لجن پراکنیهای محافل فالانژی نیز، هنوز در یادها باقی است. حتی مجروحان حمله و هجومهای پیشین به مراکز و دفاتر مجاهدین و در کوچه و خیابان، هنوز کاملاً بهبود نیافته اند و بالاخره فتوای حذف کاندیداتوری مسعود رجوی از انتخابات ریاست جمهوری چند هفته پیش از آن توسط خمینی صادر شده است. این در حالی بود که او کاندیدای مشترك تمام نیروهای مترقی، آزادیخواه و مردمی و تمام ملیتها و اقلیتهای مذهبی و اقشار وسیع مردم بود. هنوز خاطرهٔ شهادت مظلومانهٔ عباس عمانی به جرم تبلیغ برای کاندیداتوری مسعود رجوی در جریان فعالیتهای انتخاباتی ریاست جمهوری فراموش نشده است. با این حال مجاهدین برآنند تا آخرین قدم، امکان یک زندگی مسالمت آمیز سیاسی را با خمینی تجربه کنند. این سیاست مردمی و انقلابی، نقطه عزیمت مجاهدین برای ورود به این انتخابات با تمام قواست.

محمد محدثین:

ما می دانستیم که رژیم خمینی اهل آن نیست که به مجاهدین میدان بدهد. با این حال براساس سیاستی که تا آخرین لحظهٔ ممکن باید به زندگی مسالمت آمیز سیاسی ادامه داد و اجازه نداد که کار به قهر بکشد، در انتخابات مجلس شرکت کردیم.

ما در شهرهای مختلف، کاندیدا معرفی کردیم و مجمعی تشکیل شد از مجاهدین و بسیاری از نیروها و شخصیتهای مترقی دیگر، به اسم مجمع معرفی کاندیداهای مترقی و انقلابی که کاندیداهای مشترکی را در تهران و شهرستانها معرفی کردیم. در این انتخابات، رژیم تمام تلاش خود را به کار برد و اقدامهای زیادی کرد که مجاهدین



هشدار مجاهدین خلق در باره نارسایی انتخابات مجلس

برخوردهای خونین در تهران و چند شهر کشور

۴ عضو ستاد خلق ترکمن بضرب گلوله کشته شدند

★ اجساد چهار تن از سران ستاد خلق ترکمن، زیر پلی در ۱۲۵ کیلومتری بجنورد بدست آمد

در صفحه ۲

ملاقات حضرات آیات عظام با امام

آیت‌الله العظمی شریعتمداری و آیت‌الله منتظری و روحانی با امام دیدار کردند

در صفحه ۲

اگر شهربانی و کلانتریها بوظایف خود عمل نکنند، منحل میشوند

دستورات رئیس جمهور در مورد نظم شهرها و امنیت میتینگها

یك نفر در قائم‌شهر کشته شد

در تهران، شیراز، گرگان، مشهد و قائم‌شهر و چند شهر دیگر صدها نفر مجروح شدند

۱۲ صفحه

اطلاعات

شنبه چهارم اسفندماه ۱۳۵۸ ـ شماره ۱۶۰۸۱ تکشماره ۱۵ ریال

هر گروه به میتینگ‌ها حمله کند ضد انقلابی تلقی میشود

حمله کنندگان به میتینگ‌ها در دادگاه انقلاب محاکمه میشوند

در صفحات ۲ و ۱۱ و ۱۲

تجربه دمکراسی

امام: خارج کردن ارز حرام

کشف ۵۰ میلیون تومان جواهر قاچاق

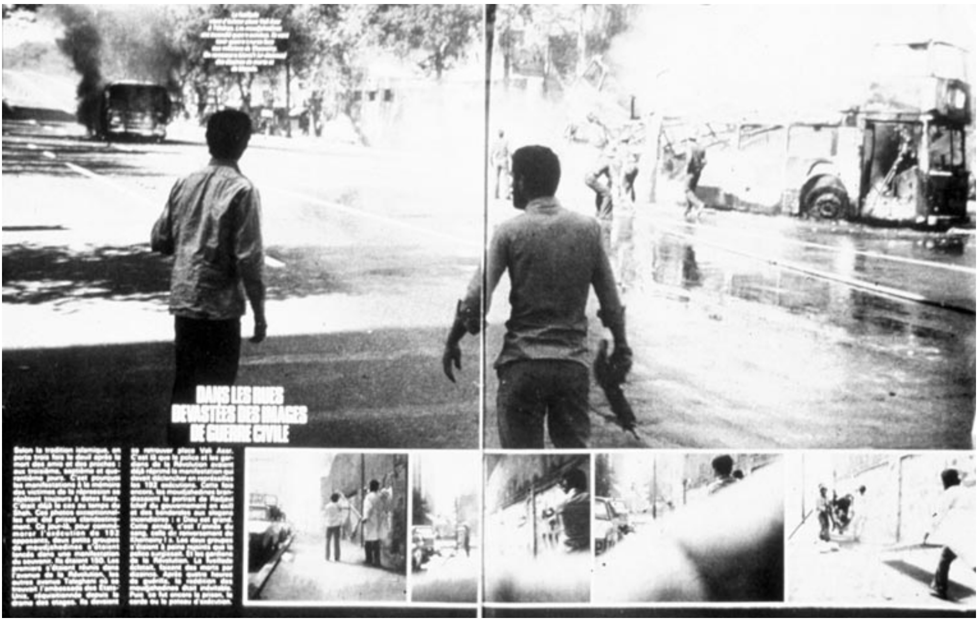
وکیل پانامایی ایران وارد تهران شد

اعضای کمیسیون تحقیق امشب به تهران می‌آیند

به عنوان اعتراض به درگیری دانشجویان دانشگاه مشهد امروز تعطیل شد

در صفحه ۲

انعکاس صحنه یی از سرکوب میلیشیا توسط چماق به دستان مسلح در یکی از نشریه های فرانسوی



را تحت فشار قرار بدهد، امکاناتشان را سلب کند، به دفاترشان حمله کند و اجازه ندهد که در انتخابات به جایی برسند و کسی از آنها در مجلس حضور پیدا کند.

۲اسفند۵۸، دانشگاه تهران شاهد گردهمایی بزرگ مجاهدین است. نزدیک به ۲۵۰هزار تن از مردم تهران برای شنیدن سخنان مسعود رجوی گرد آمده‌اند.
او در این گردهمایی عظیم به تشریح موقعیت و رویارویی مجاهدین و ارتجاع پرداخته و می گوید:

«پس به ما حق بدهید، به ما حق بدهید وقتی می‌گوییم **علت مقدم** *ـ و اگر نه علت استراتژیک ـ علت مقدم نابه‌سامانیها و خرابیها و* **نقطهٔ** *شروعش از انحصارطلبی‌ست ... بنابراین به‌دست خودتان با بستن راههای فعالیت قانونی، راههای غیرقانونی را باز نکنید... از این فرصت که تمام نیروها حاضر شده‌اند به‌رغم همهٔ محدودیتها مشتاقانه باز هم شرکت بکنند. باز هم همکاری بکنند، استفاده کنید. ما زندگی و فعالیت در یک نظام قانونی را پذیرفته‌ایم، اگر بگذارند. آن‌قدر پذیرفته‌ایم که تابه حال از حق قانونی، شرعی و اخلاقی دفاع از خودمان هم استفاده نکردیم. شنیدید ما یک گلوله شلیک کرده باشیم؟ یک مورد حتی؟! ولی هیچ‌کس، هیچ‌کس از مقامهای مسئول نیامد به ما بگوید که داستان شما چیست و بر شما چه می‌گذرد؟ اما اگر پیوسته یک عده‌یی بخواهند با چماق و گلوله به ما بتازند و هیچ مقام مسئولی هم جوابگو نباشد، دیگر تکلیف چیست؟ بگذارید صریحتر بگویم، این نمی‌شود که ما تا به ابد هی تقاضا و استدعای آرامش بکنیم. یک سازمان سیاسی تا نقطهٔ مشخصی می‌تواند کنترل هوادارانش را در اختیار داشته باشد. اگر این‌بار هم حق‌کشی بشود، اگر فشار زیاد بشود، برای حذف ما، اگر باز هم عید و عزا و جمعه باز این تلویزیون به وسیله‌یی برای فشار تبدیل شود، آن‌وقت ما از حالا می‌گوییم که در مقابل آرامش، از خودمان سلب مسئولیت می‌کنیم».* [۱]

اما ارتجاع هار و غدّار، یکبار دیگر دست به جنایت می زند. در اثر تهاجم پاسداران و چماقداران ارتجاع به ستاد مجاهدین در قائمشهر، برادر مجاهد عین‌الله پورعلی

---
۱) مجاهد شمارهٔ ۳ انتخابات ـ ۵اسفند۱۳۵۸

به‌شهادت می‌رسد و صدها تن مجروح می‌شوند. چماقداران و پاسداران در پایان میتینگ مجاهدین در قائمشهر به ستاد مجاهدین در این شهر وحشیانه حمله می‌کنند و بر سر مجاهدین و هوادارانی که دورتادور ستاد مجاهدین حلقه زده‌اند، بارانی از سنگ و گلوله می‌ریزند. یک شهید، صدها مجروح و دهها‌نفر اسیر، محصول جنایتهای هولناك پاسداران و چماقداران ارتجاع در قائمشهر است.

سلسله تهاجمات سرکوبگرانهٔ ایادی رژیم به شهرهای گرگان، کرج و شیراز نیز گسترش می‌یابد. این پاسخ رژیم خمینی به تلاش مجاهدین برای زندگی مسالمت‌آمیز سیاسی است. رشتهٔ کلام را به دست مجاهدین می‌سپاریم:

فاطمه آدرسی:

من خودم در انتخابات مجلس شورای ملی در سال۵۸ کاندیدای مجاهدین در خرم‌آباد بودم. ستاد انتخاباتی ما که در خیابان ۶بهمن در خرم‌آباد قرار داشت، یک دفتر کوچک دوطبقه بود که ما در آن‌جا فعالیتهای انتخاباتی می‌کردیم و مجاهد شهید علی‌اکبر قاضی، مدیریت تبلیغات انتخابات ما را به‌عهده داشت، این مرکز مورد هجوم چماقداران قرار گرفت.

ابتدا حملهٔ مختصری بود که دفع شد. بعد از آن هواداران و مردم شهر و به‌طور خاص میلیشیای قهرمان، آن شب تا صبح، دور ستاد حلقه زدند و از آن محافظت کردند. ولی نزدیکیهای ظهر بود که این‌بار چماقدارها با حمایت مستقیم سپاه پاسداران و به‌طور مسلح به ستاد حمله کردند. من وقتی که متوجه شدم، به‌سرعت از محل کارم به ستاد مجاهدین رفتم. جنگ و گریز در خیابانهای اطراف شروع شده بود، البته قبل از این‌که به محل بروم، با گروهی از افسران شریف شهربانی که هوادار سازمان بودند، تماس گرفتم و با حفاظت آنها وارد صحنه شدم. وقتی به کمک آنها حلقهٔ محاصرهٔ اطراف ستاد را شکستیم و جلو رفتیم، دیدم که ۵تن از خواهران ما و شهید علی‌اکبر قاضی در داخل ساختمان ستاد محاصره شده‌اند و حزب‌اللهیها قصد دارند آن‌جا را به‌آتش بکشند. اطراف آن نفت می‌ریختند که کبریت بزنند. ما توانستیم، به کمک همان افسران هواداری که با من بودند، آن بچه‌ها را از توی ستاد بیرون بکشیم و از مهلکه بیرون ببریم. آنها البته، به‌شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند و به‌طور خاص شهید قاضی به‌شدت مجروح شده بود که ما او را سریع از صحنه خارج کردیم و به بیمارستان رساندیم. از همان روز به بعد، دیگر ستاد تعطیل

شد. چون کاملاً تخریب و تمام اشیای موجود در آن غارت شده بود. از عصر همان روز، دیگر تظاهرات و حمله و هجوم حزب اللهی ها و چماقداران تحت حمایت سپاه به کتابفروشیها و خانه های هواداران و کاندیداها شروع شد و درواقع دیگر هیچ جا نماند که در امان باشد. به طور مشخص به خانهٔ خود من حمله کردند و درحالی که کسی در خانه نبود خانه را به رگبار بستند. دو روز تمام شهر خرم آباد در آشوب کامل بود.

آذر کریمپور:

در جریان اعتراض به دومرحله یی کردن انتخابات، مجاهدین در حدود ۵۰شهر تظاهرات برگزار کردند. مردم شریف قائمشهر هم یک تظاهرات گسترده به خاطر مقابله با توطئه های رژیم خمینی ترتیب دادند. تظاهرات خیلی باشکوهی بود و حمایت مردمی از مجاهدین باعث شد که رژیم خمینی چماقداران و پاسداران ژ-۳ به دستش را به سراغ تظاهرکنندگان بفرستد و بدین طریق آنها را سرکوب کند. چماقداران در جریان سرکوب این تظاهرات، درگیری را به ستاد مجاهدین در قائمشهر کشاندند. میلیشیا و مردم بر گرد ستاد حلقه زدند و مانع حمله و بی حرمتی عوامل رژیم به حریم مجاهدین بودند. اما ایادی رژیم که خیلی وحشی تر از این حرفها بودند، ستاد را به رگبار بست، تعداد زیادی از بچه ها مجروح شدند و تعداد زیادی از خواهرانمان را به شکل خیلی زشت و توهین آمیزی دستگیر کردند.

در جریان همین حمله و هجوم بود که عین الله پورعلی به شهادت رسید. من عین الله را می شناختم. او یک معلم و میلیشیای پرشور بود. قلبش مالامال از عشق به برادر مسعود بود و رژیم خمینی کینهٔ عجیبی نسبت به او داشت. ما آن جا عین الله را از دست دادیم ولی به دنبالش، سیل حمایتهای مردم از مجاهدین، به سمت ما سرازیر شد. یادم می آید مدتی بعد از شهادت عین الله، شهید اشرف رجوی به شهر ما آمد. اشرف به دیدار خانوادهٔ شهیدان و مادران رفت. دیدار اشرف روحیه ها را صیقل زد و شور و نشاط و سرزندگی عجیبی به همه بخشید. از آن پس فعالیتها رنگ دیگری گرفت. درواقع خون عین الله در فعالیتهای مردم قائمشهر در حمایت از مجاهدین، به ثمر نشست.

با این همه مجاهدین با خویشتنداری و با دعوت هواداران به حفظ آرامش، بر آن

بودند تا از هرگونه رویارویی قهرآمیز در این دوران پرهیز کنند، زیرا همهٔ شواهد حاکی از آن بود که به‌رغم تمامی حمله و هجومها و همهٔ بگیر و ببندها، کاندیداهای معرفی شدهٔ مجاهدین در شهرهای مختلف با حمایت گستردهٔ اقشار مختلف مردم روبه‌رو شده و در صورت برگزاری یک انتخابات بالنسبه آزاد و دموکراتیک، بسیاری از آنها به مجلس راه پیدا خواهند کرد. تنها یک نمونه از این حمایت بی‌دریغ مردمی، برگزاری میتینگ ۳۰۰هزارنفری مجاهدین در رشت بود.

بی‌سابقه بود چنین شکوهی!

روز ۱۶اسفند۱۳۵۸ مسعود رجوی در میان ابراز احساسات شورانگیز ۳۰۰هزار نفر از مردم گیلان که در ورزشگاه رشت گرد آمده بودند، از جمله گفت:

«به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

و به نام مردم شریف و آزادهٔ گیلان،

و به نام تمام شهدای خلق و با تکریم و یادآوری دو سردار بزرگ خلق، سرداران بزرگ آزادی، سردار جنگل "کوچک خان" و سردار فقید نهضت ملی ایران دکتر "محمد مصدق"، پیشگامان تمام مجاهدان و مبارزان (فریاد یکپارچهٔ جمعیت: ما همه حامی توایم مجاهد).

مادران عزیز، پدران، خواهران و برادرانم! خیلی وقت بود که در آرزوی زیارت مزار "میرزا" و دیدار شما بودم. ولی همان‌طور که می‌دانید در دو هفتهٔ اخیر در برخی شهرها حوادثی پیش آمد که شاید مرجح بود من امروز در قائمشهر باشم برای این‌که برخلاف انتظار ما، (گریهٔ حضار) حتی بعد از انقلاب هم، قائمشهر مجروح و داغدار شده بود، از پیکرش خون می‌چکید و چشمانش اشکبار شده بود...

به‌هرحال برای من افتخار بزرگی است که امروز در سالگرد وفات پیشوای بزرگ نهضت ملی، مصدق کبیر، در میان شما باشم. در کنار شما، در خانهٔ شما، یعنی در محضر "میرزا"، سردار بزرگ جنگل، سرداری که نخستین پیشگام تاریخ معاصر ایران در مبارزهٔ انقلابی

مسلحانه... بود. سرداری که از پس زمستان تیرهٔ وطن و در تندباد وطن‌فروشی و ساخت و پاخت وثوق‌الدوله ها، از کنج مدرسه راه جنگل را پیش گرفت تا با گرمی و خروش خون خودش، بهاری تازه خلق کند و هر چه درس وفا و صفا خوانده بود در مقابل خلق پس بدهد، راستی که چه خوب وفا، پاکباختگی و وطن‌پرستی و مروت را تعلیم داد، نه به تمام گیلان، بلکه به تمام ایران. آن که وقتی سر از بدن یخ‌زده‌اش جدا می‌کردند، جز یک ریال چیزی بیشتر در جیب نداشت ولی با این‌همه در پی آرمان مردم و آرمان آزادی در مقابل هر توفان سینه سپر می‌کرد.

راستی در تاریخ چه بد نوشته‌اند که سردار ما، در برفها یخ زد، نه، نه! آنها البته می‌خواستند که سردار یخ بزند ولی میرزای ما که یخ نزد، او در آرمانش ذوب شد و در رگها و قلبهای تک‌تک ما جاری شد، مگر ندیدیم که سردار جنگل با همان سلاح و با همان عزم آهنین هر وقت لازم شد از قلب گیلان دوباره به‌پا خاست و آمد در تمام شهرها و روستاها و پیام جنگل سبز را که همان سرود سرخ رهایی است توده گیر کرد؟ پس چه کسی گفت که میرزا یخ زد؟! نه! او همین‌جاست در دل تک‌تک ماست و همین الان دارد می‌تپد...

آخر ما همان نسلی هستیم که تفنگ و آرمان سردار را به دوش کشیدیم، در آرمان و تفنگ سردار زنده شدیم و باز هم او در ما زنده خواهد شد. علیه ستمگرها، دزدان شرف و دزدان حاصل کار مردم، تیمورتاش‌ها ـ که در همین جا والی و حاکم بودند ـ رضاخان‌ها و حاکمها و والیهای دزد و چپاولگر و غارتگر دیگر. پس صدای آرمان میرزا همیشه بلند است. من خودم همین امروز بر سر مزارش وقتی به احترام در تربتش ایستاده بودم، صدا را شنیدم، داشت فریاد می‌زد... "انقلابات امروز دنیا ما را تحریک می‌کند که مانند سایر ممالک اعلان جمهوریت داده و رنجبران را از دست راحت‌طلبان برهانیم. لکن درباریان تن نمی‌دهند که کشور ما از روی مرام دموکراسی اداره شود".

بله، ما باید خلقمان را، خلق رنجبرمان را از دست راحت‌طلبان برهانیم، این صدای "خوش‌الحان" خود میرزا است و بعد هم حلقومهای خلق در ترانه های محلی شما پاسخ می‌دهند. بگذارید خودش را بخوانم:

چقدر جنگله خوسی / ملت واسی / خستانبوسی / می جان جانانا... ترا گوما، میرزا کوچک خانا / خدا دانه که من نتانم خفتن... از ترس دشمن / می دیل آویزانا، تراگوما، میرزا کوچک خانا / چیره زودتر نایی؟ تندتر نایی؟ تنها بنایی؟ / گیلانا ویرانا، تراگوما، میرزا کوچک خانا (کف زدن و ابراز احساسات پرشور جمعیت)

و بیچاره آنهایی که می‌خواستند از مجاهدان جنگل اثری نباشد، حالا کجایند که ببینند این سراسر یک خلق است که مجاهد شده و به مجاهدت قیام کرده، نسل صفری‌لنگرودی‌ها، رضایی‌ها، حنیف‌نژادها، گلسرخی‌ها، شهدای سیاهکل، نسلی که با دکتر حشمت و نسیم‌شمال و دکتر فاطمی‌ها میثاق بسته بود و حالا به میعادش آمده است. نسلی سلاح برکف که در دامن مهر و محبت شما پرورده شد و درس مروت یاد گرفت. کمتر روزی بود که در خیابانها یا در محبس و در شکنجه‌گاهها یا در میدانهای تیر، در خون خودش غوطه نخورد و یاد سرداران را به پا ندارد و پرچم آنها را بیش از پیش به اهتزاز درنیاورد. مگر ما چه می‌خواستیم؟ خیلی از همانهایی که میرزا می‌خواست و هنوز هم متأسفانه برآورده نشده، حقوق رنجبرها، حقوق کارگرها، حقوق دهقانها، حق صیادها، حق برنجکارها و زنهای زحمتکش، آنهایی که سالیان دراز حتی از بهره برداری منابع رایگان طبیعت هم محروم ماندند و چه‌بسا که به‌خاطر صید ماهی حتی برای قوت لا یموت، باید کتک و چماق و گلوله میل بکنند!

... و حالا خواهران و برادران! ما در آستانهٔ انتخابات حیاتی‌ترین شورای کشور قرار گرفته‌ایم: شورای ملی. و به این دلیل است که ما این‌قدر اهمیت برای این انتخابات قائلیم. چون از همین راه می‌خواهیم وابستگیها را قطع کنیم. وابستگیهای قطع ناشده را. حقوق عادلانهٔ ملیتها را برآورده بکنیم. شوراهای مردمی واقعی را گسترش بدهیم. حق کارگر و دهقانمان را بگیریم. حقوق سیاسی ـ اجتماعی مساوی زن و مردان را تأمین بکنیم...

ولی بگذارید روی یک نکته تأکید بکنم. سؤال این است که آیا تابه‌حال و تا همین لحظه یی که من و شما این‌جا نشسته‌ایم، چرخش کارهای کشور شورایی بوده؟ آیا به‌قول پدر طالقانی، همهٔ مردم،

صرفنظر از ویژگیهای نژادی و مذهبی و زبانی و جنسی، در آن شرکت داشته اند؟ نه به خدا، بیشتر انحصارطلبانه بوده تا شورا. اگر این طور بود که در گوشه و کنار کشور این قدر مصیبت و دردسر نداشتیم، اگر این طور بود که به جای چوب و چماق و حملهٔ مسلحانه و غیرمسلحانه به مجاهدین، در برابر آن همه راهپیماییها و روزه گرفتنها و ریاضتهای اقتصادی، تکلیف قراردادها... مشخص می شد. آخر مگر گناه ما چیست؟ مگر ما در سراسر این مدت حتی به عنوان مثال یک گلوله هم شلیک کردیم؟ پس چه شد که برای آنها مجاهد محبوب دیروز، حالا "منافق" شد و "ضدانقلاب" شد؟ البته ما افتخار می کنیم که آنها به ما "منافق" و "ضدانقلاب" بگویند.

همان طور که علی افتخار کرد که به او "کافر" گفتند، و همان طور که حسین بن علی افتخار کرد که به او "خارجی" گفتند. چرا؟ برای این که با انحصارطلبی و با سازشکاری سازش نمی کنیم و نخواهیم کرد.

این کدام یک از ماست که خون خودش را از خون سرداران رنگین تر و ذیقیمت تر تلقی بکند؟ و تازه می بینیم که در آستانهٔ انتخابات مجلس شورا، باز هم تهمتها و فحشها و حملات چه مسلحانه و چه غیرمسلحانه، هر روز زیادتر می شود... ولی مگر ما در مسیر احقاق حقوق خلقمان از پا می نشینیم؟ مگر پرچم سرداران، پرچم کوچک خان و مصدق را فرو می گذاریم؟ مگر می خواهیم لعنت بشویم؟ نه! ما سوگند خورده ایم که راه را ادامه بدهیم (جمعیت: الله اکبر ـ درود بر رجوی ...).

در این تردیدی نیست که نسل به خون شستهٔ ما، نسل به خون تطهیر شدهٔ ما، که اعتقادات و مکتب و رویهٔ سیاسیش را از میان شکنجه گاهها و از میان میدانهای اعدام به دست آورده، مشعل کوچک خان و مشعل مصدق را هر چه محکمتر در دست خواهد فشرد و هیهات، هیهات بر آنهایی که فکر می کنند با این فشارها می توانند مشعل سرداران را از دست ما بیرون بیاورند. نه به خدا نه؛ ما وفاداریم! (جمعیت: الله اکبر ...)

خدایا تو شاهد باش و تو را شاهد گرفتیم بر این وفاداریمان و بر لیاقت و بر صداقت ما بیفزای و ما را تطهیر کن و شما شاهد باشید که اگر ما می خواهیم به مجلس برویم این نه برای طلبیدن کرسی و جاه و مقام که اگر

می‌خواستیم در خیلی از مواقع با یک بله و چشم گفتن، راهش برایمان هموار بود.

... بلکه این به‌خاطر زنده نگه‌داشتن همان آتشی است که در دل میرزا هنوز زنده است (جمعیت: درود بر رجوی). به‌خاطر پاسداری از همان آتش مقدس استقلال و آزادی است که مصدق‌ها فرا راهمان روشن کردند و از مجاهدان و سردارانی مانند "ستارخان" و "باقرخان" تا مجاهدان و سردارانی مانند "حنیف‌نژاد" ها و "رضایی" ها و مجاهدین جنگل و تمام خلق یکپارچه مجاهد ما این راه را تعقیب خواهند کرد تا قلهٔ پیروزی رهایی، ما آن جاودان آتش را هرگز سرد نخواهیم داشت. اگر لازم بود که خونهایمان برایش نثار بشود، بگو بشوند. ما باز هم بیشتر و بیشتر شهدایی تقدیم خواهیم کرد تا این آتش فروزان بماند... کدام آتش؟ آتش اسلام انقلابی، آتش حقوق خلق، آتش آزادی!» (جمعیت: درود بر رجوی)». [۱]

مجید خرسندی:

یکی از وقایع مهمی که در گیلان در آخر سال۵۸ اتفاق افتاد و مردم هیچ‌وقت آن را از یاد نمی‌برند، آمدن برادر مسعود به گیلان و حضور او در میتینگ بزرگ ۳۰۰هزار نفری استادیوم ورزشی شهر رشت بود. یادم هست که از روزها قبل وقتی که مردم با مشاهدهٔ آگهیهایی که به در و دیوار زده شده بود، متوجه شده بودند که برادر مسعود می‌خواهد برای سخنرانی به رشت بیاید، یک جوشش و جنبشی در کل استان به‌پا شده بود. همهٔ مردم منتظر بودند آن روز فرا برسد و بروند در این میتینگ شرکت بکنند. خود من آن موقع در شهرستان آستانه بودم که با تعداد زیادی از مردم و هواداران شهرمان به سمت رشت راه افتادیم. دیدن برادر مسعود برای همهٔ ما که برای اولین‌بار او را می‌دیدیم و صحبتهایش را می‌شنیدیم خیلی انگیزاننده بود. من خودم آن‌جا بودم و از نزدیک، می‌دیدم که چطور برادر مسعود روی تک‌تک حاضران تأثیر می‌گذارد. فریاد شادی و ابراز احساسات آنها برای برادر مسعود، آن‌جاهایی که از سردار جنگل، میرزا کوچک‌خان یا مصدق و از ضرورت مبارزه با دیکتاتوری و دفاع از آزادی صحبت می‌کرد، در تمام ورزشگاه طنین پیدا می‌کرد و می‌پیچید.

---

۱) مجاهد فوق‌العادهٔ شمارهٔ ۵ انتخابات ـ ۱۶اسفند۱۳۵۸

در این میتینگ ۳۰۰هزار نفر شرکت کرده بودند. علاوه بر آن تمام شهر بسیج شده بود. مردم از شادی در پوست خود نمی گنجیدند. همهٔ اینها نشان از یک رابطهٔ عجیب و عمیقی با مسعود داشت. جمعیت شرکت کننده در میتینگ یکپارچه شعار می داد؛ "خلق جهان بداند، مسعود معلم ماست! "، "رجوی! رجوی! حمایتت می کنیم! " شدت ابراز احساسات به‌حدی بود که هر بار مسعود می خواست صحبت کند، باید مردم را به سکوت دعوت می کرد تا بتواند صحبتهایش را ادامه بدهد. چهره‌های مردم از شوق برافروخته بود و بسیاری اشک شوق می ریختند. اوج برانگیختگی مردم زمانی بود که مسعود در وصف میرزا شعری را به لهجهٔ گیلکی خواند، مردم از شادی سر از پا نمی‌شناختند و حمایت خود را با تکرار شعار درود بر رجوی و با کف‌زدنهای ممتد ابراز می کردند.

یک ترفند دیگر ـ دومرحله‌یی کردن انتخابات

در روزهای آخر اسفند۵۸، در آستانهٔ انتخابات مجلس، گسترش محبوبیت اجتماعی مجاهدین و چشم‌انداز ورود نمایندگان آنان به مجلس، خمینی را بیشتر نگران می‌کند. به همین دلیل سردمداران و کارگزاران رژیم در این ایام با تمام قوا برای ممانعت از ورود حتی یک مجاهد به مجلس بسیج می‌شوند و همهٔ امکانات و تاکتیکها را نیز به‌کار می گیرند. علاوه بر انواع تقلبات در روز رأی گیری و در جریان شمارش آرا، ارتجاع از هفته‌ها قبل از برگزاری انتخابات، در ابعادی کیفاً متفاوت و گسترده‌تر از پیش، برهجومها و چماقداریهای خود از یکسو و بر تبلیغات و لجن‌پراکنیهای آخوندی علیه مجاهدین در همهٔ ارگانهای تبلیغاتی و همهٔ منبرها و نمایشهای جمعه می‌افزاید.

محروم کردن مجاهدین از رسانه‌ها و رادیو و تلویزیون و ایجاد انواع محدودیتها علیه آنها نیز امری بدیهی است. اما یکی دیگر از شگردهای ارتجاع برای ممانعت از ورود مجاهدین به مجلس دومرحله یی کردن انتخابات است.

محمد محدثین:

یکی از توطئه‌هایی که رژیم خمینی طرح کرد، برای این‌که کاندیداهای مجاهدین در انتخابات پیروز نشوند و به مجلس راه پیدا نکنند، دومرحله‌یی کردن انتخابات بود. با این شگرد کسانی که بیش از نصف آرا را به‌دست می‌آوردند، در دور اول پیروز

می‌شدند و در انتخابات قبول می‌شدند و بقیه به دور دوم محول می‌شوند. به این ترتیب خمینی می‌خواست اجازه ندهد که حتی یک نفر از مجاهدین هم از این انتخابات به مجلس راه پیدا کند. کمااین‌که در تهران خیلی واضح این کار انجام شد. در دور اول انتخابات در تهران، طبق قانون اساسی رژیم، ۳۰نماینده باید از تهران به مجلس می‌رفتند، در انتخابات دور اول تهران، از نفر شانزدهم و هفدهم لیست به بعد، یعنی ۱۳نفر یا ۱۲نفر از کاندیداها، از مجاهدین بودند، اگر انتخابات یک‌مرحله‌یی بود درواقع از ۳۰نفر نمایندهٔ تهران، ۱۲نفر از مجاهدین بودند، درحالی‌که رژیم با دومرحله‌یی کردن انتخابات درواقع ۱۵نفر اول را به‌عنوان نماینده پذیرفت و بقیه را به دور دوم محول کرد و به این ترتیب اجازه نداد که هیچ‌یک از مجاهدین به مجلس راه پیدا کند.

مجاهدین در اعتراض به این تاکتیک ارتجاع دست به افشاگری گسترده می‌زنند و در قریب ۵۰شهر با برگزاری راهپیماییها و میتینگهای اعتراضی، این سیاست ضدمردمی را افشا می‌کنند. این اجتماعات و اعتراضها که با حضور نمایندگان مجاهدین در شهرهای مختلف برگزار می‌شود، در بسیاری از شهرها با تهاجمات پاسداران و چماقداران مواجه می‌شود.

با این همه میلیشیا در این ایام یکی از درخشانترین دوران فعالیتهای خود را خلق می‌کند. معرفی کاندیداهای مجاهدین به مردم و تبلیغ برای خطوط سازمان حماسهٔ فراموشی‌ناپذیری است که میلیشیا در این ایام در زیر تهاجمات ایادی ارتجاع، با انضباطی آهنین، صبر و سخت‌کوشی پیروزمندانه به پیش می‌برد و پیام مجاهدین را به اقصی نقاط کشور می‌رساند.

میتینگ تبریز

مجاهدین در ادامهٔ مبارزات انتخاباتی خود برگزاری یک میتینگ بزرگ دیگر را تدارک می‌بینند. این بار تبریز قهرمان به استقبال مسعود رجوی می‌شتابد.

در این میتینگ سردار خیابانی سخنرانی می‌کند و از جمله می‌گوید:

«... ما معتقد هستیم که هر اعتقاد اصیل باید آزمایش خود را در میدان عمل پس بدهد و ما اعتقاد خود را و آزمایشهای خود را در میدان عمل تجربه کردیم. ما حقانیت اعتقادات خود را، در میدان عمل انقلابی محک زدیم.

بنابراین به خاطر این تجربه، ما با تمام وجود به اعتقاداتمان پایبندیم و همین طور که در عمل نشان دادیم، به هیچ وجه حاضر به عدول از اصول اعتقادی خود نیستیم و درست به همین دلیل هم هست که امروز ما مورد شدیدترین حملات و شدیدترین تهمتها قرار می گیریم و درست به همین دلیل هم هست که امروز نیروهای معلوم الحال به ما «منافق» می گویند ... اگر ما اهل نفاق بودیم، اگر ما اهل چانه زدن بودیم، اگر ما حاضر می شدیم که کمی از اصول خودمان بگذریم، امروز کسی به ما منافق نمی گفت، در آن صورت ما واقعاً منافق بودیم. امروز به این دلیل به ما منافق می گویند که ما واقعاً مجاهد و واقعاً مسلمان و واقعاً انقلابی هستیم (کف زدن مردم همراه با شعار: تنها ره رهایی، راه مجاهدین است).

اگر ما حاضر می شدیم که لحظه یی از اعتقادات خودمان که به قیمت گران و به قیمت خون و شهادت به دست آورده بودیم، بگذریم، امروز خیلی گرامی و عزیز بودیم. امروز هیچ کس از این تهمتها به ما نمی زد...

کسانی که در اعتقادات و در ایدئولوژی ما زوال افکار کهنهٔ خود را می بینند، کسانی که در گذشته ها سیر می کنند، و می خواهند همان افکار را که در گذشته آزمایش خود را پس داده، دوباره به آزمایش بگذارند، آنها هستند که به ما تهمت منافق، التقاطی، انحرافی و مارکسیست اسلامی و از این قبیل تهمتها می زنند. اینها را ما قبل از این در رژیم شاه شنیده بودیم و متأسفانه پدیده یی است که در تاریخ به کرات مشاهده شده و همیشه افکار و مرام کهنه در مقابل پدیده های نو به مقاومت می پردازند. اما "حقیقت" راه خود را باز می کند.

خواهران و برادران، مردم مبارز و قهرمان تبریز، آخرین نکته یی که می خواستم در مورد انتخابات صحبت کنم، مسأله یی است به نام چماقدارها (جمعیت: مرگ بر ارتجاع). این پدیدهٔ چماقداری و چماقدارها که در زمان شاه به کرّات آن را تجربه کردیم، متأسفانه لکه یی سیاه بعد از انقلاب نیز، بعد از سقوط رژیم شاه نیز، در جامعهٔ ما خودنمایی می کند. می دانید که ما به دست این اوباش چماق به دست شهید نیز دادیم. شهید عباس عمانی...

اما طی روزهای اخیر متأسفانه ما شاهد اوباش چماقدار و چاقو به دست بودیم. شاید شما هم دیده باشید. البته خوشبختانه در دسته های قلیل و در تعدادی کم. آنها که شبها به راه می افتند و با چاقو و قمه، پوسترها را پاره می کنند، آنهایی که افراد مترقی را می گیرند و کسانی را که پوسترها و تراکتها را منتشر می کنند یا به دیوارها



بی سابقه بود چنین شکوهی! مردم آگاه گیلان پذیرای فرزندانی بودند که پاسخ تمامی آرمانهای رهائیبخش و انقلابی خود را در آنها می یافتند

قلب «ستارخان» با حضور «مجاهدین» در تبریز به تپش درآمد



می چسبانند، کتک می زنند. من از شما می خواهم که در این شهر به این پدیدهٔ زشت، اجازهٔ رشد و نمو ندهید. فریاد خودتان را علیه این پدیده بلند کنید. البته من می دانم و دلیل و مدرك دارم و در صحبت با یکی از مقامهای مسئول شهر به وی گفتم که چه کسی و چه کسانی این عناصر را به راه انداختند...

من امیدوارم که شما جو سالم و محیط انقلابی این شهر را با کوشش خود حفظ کنید. من صحبتم را تمام می کنم، در این جا از برادرم می خواهم سخنرانیش را شروع کند. پیروز باشید!» (کف زدن جمعیت). [۱]

سپس مسعود رجوی رشتهٔ سخن را به دست می گیرد و درحالی که ابراز احساسات پرشور مردم، به سختی به او اجازهٔ صحبت می دهد، از جمله می گوید:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. بارخدایا، ما را شایستهٔ اعتماد خلقمان کن. خدایا مسئولیت سنگینی را که از این طریق بر دوش تک تک مجاهدان این خلق قرار می‌دهی، به ما کمک کن تا آن را به آخر برسانیم. "ان الذین قالوا ربناالله ثم استقاموا، تتنزل علیهم الملائکه الاّ تخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون[۲]. کسانی که گفتند پروردگار تکامل بخش ما خداست و سپس در راه او استقامت ورزیدند، برایشان ملائکه و نیروهای یاری‌کنندهٔ آفرینش فرود آیند، که مترسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده داده شده‌اید.

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

به‌نام مردم غیور آذربایجان، خلق آزادی‌ستان و مجاهدپرور تبریز و به‌یاد سرداران و سالاران گرانقدر آزادی، مجاهدان اعظم، مجاهدان شرف بشری، ستارخان، باقرخان، ثقة‌الاسلام، خیابانی و حنیف‌نژاد (ابراز احساسات جمعیت). شاهدان فراموشی‌ناپذیر تاریخ معاصر ایران، سلام بر وادی مقدس آزادی، خاك خونین تبریز، آشیان شهیدان، سلام بر

---

۱) مجاهد فوق العادهٔ شمارهٔ۷ انتخابات ـ ۲۲اسفند۱۳۵۸

۲) سورهٔ فصلت ـ آیهٔ ۳۰

آذربایجان، سرزمین آتش و خون و آزادی، معراج گاه مجاهدان. و کدام انقلابی است در سراسر جهان که از تبریز عبور کند و بر این خاك، نماز آزادی نگذارد؟

مادرها، پدرها، برادرها و خواهرها، برای هر انقلابی، خاك تبریز، همان طور که گفتم یک زیارتگاه است. یعنی هیچ انقلابی راستینی پیدا نخواهد شد که مشتاق دیدارش نباشد و نخواهد به زیارت این حرم آزادی بشتابد.

ولی برای یک مجاهد خلق، این آرزو و اشتیاق، اوج دیگری به خود می گیرد، چنان که یک مجاهد خلق در تبریز، هم زادگاه تاریخیش را پیدا می کند و هم زادگاه سیاسی و عقیدتیش و هم زادگاه تشکیلاتیش را.

زادگاه تاریخیش، از این حیث که در تاریخ جدید ایران اصل و نسب تاریخی ما به مجاهدین صدر مشروطه می رسد، به ستار و باقر. همین طور از نظر روش سیاسی، همیشه ما سربازانی بودیم که تفنگ سردار را بوسیدیم و به دوش انداختیم (ابراز احساسات جمعیت). از حیث عقیده و مرام هم ما ادامه و کمال یافتهٔ همان اسلامی هستیم که در طنین گلوله های سردار نطفه بست؛ وقتی که پرچمهای سفید ننگ و تسلیم را از هم می درید و پرچم سرخ حسین را بر در خانه های تبریز به اهتزاز درمی آورد، اسلامی که در غریو تفنگهای مجاهدین، همهٔ محلات تبریز را از ارتجاع و استبداد تهی کرد. هزاران هزاربار از میان آتش و خون گذشت، علیه استعمار شورید، روی اسب سردار، کوه و دشت را درنوردید، در مردانگی و مروت و مردم دوستی علی گونه، در سردار تجلی کرد و با نامردان هرگز سازش نکرد. جانب محرومان را هیچ وقت رها نکرد ... تا در پارك اتابک، به تیر دشمنان جرار زانویش را فلج بکنند، دق مرگش بکنند. ولی سردار که نباخت، در تهران ریشه کرد، سرچشمه شد، نه، آتشکده شد، مگر نه که سرزمین آذر، از آذرآبادگان آمده بود؟ یک شعله اش رفت به گیلان، جنگید و جنگید، "کوچک خان" شد. شعله های دیگرش، رودبارهای پرخروش دیگرش، هر کدام راه ولایتی را در پیش گرفتند. رفتند و همه جا آتش به پا کردند. پیام آذرخش را از آذرآبادگان بردند و در فراز همهٔ کوهها و جلگه ها به پا داشتند. "مدرس" ها شدند، "مصدق" ها شدند،

" فاطمی " ها شدند، سرداران، همه جا ریشه کردند، بچه کردند و امروز ما نواده های آنها هستیم ...

و بعد از ۱۵ خرداد، حالا فهمیده بودیم، فهمیده بودیم که اسلام حسینی ما، نه اسلام مشروعه خواهها، که جلوی ستارخان هم ایستادند و به او و نظایرش هم که آزادیخواه بودند، کافر و بابی گفتند، بله، همین اسلام حنیف، نه تنها ضداستبداد و ضداستعمار، بلکه به قول " پدر طالقانی " ، ضداستثمار هم هست، حالا ما فهمیده بودیم، ضدبهره کشی هم هست، کارگر و دهقان را می خواهد، جامعهٔ بی طبقهٔ توحیدی را می خواهد. این جا بود که ما، معطل نشدیم، مرکب عشق و امید سردار را سوار شدیم. تفنگش را هم بوسیدیم و برداشتیم، مثل " علی موسیو " و " حاج علی دوافروش " که شماها باید خوب بشناسیدشان، مرکز غیبی درست کردیم، رفتیم و رفتیم. هر وقت که راه پرفراز و پرتنگنا بود، پرفراز و نشیب بود، هر وقت که فشارها زیاد بود، درست مثل سربازهای سردار در بحبوحهٔ جنگهای تبریز، طنین صدای سردار را شنیدیم که با عتاب می گفت: " آهای، آهای، مرا بخوان " . این که مهم نبود، تعداد ما کم بود و تعداد مستبدین زیاد، مگر قرآن نگفته بود: " چه بسیار گروههای کم و اندك که با اعتقاد و آرمان بر گروههای بسیار ولی بی آرمان و بی اعتقاد پیروز می شوند، چرا که خدا یار مقاومت کنندگان است. کم من فئة قلیله غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین " [1] بله، همیشه این کلام سردار در گوشمان طنین می انداخت، آن جا که می گفت " آزدان، آز، چخدان چخ، گلر " (از کم، کم، از زیاد، زیاد می آید) و این طور بود که امروز پرچمداران واقعی سردار زیاد شدند، چرا که از هر قطرهٔ خون سردار و هر مجاهدی که بر خاك افتاد، دهها مجاهد برمی خاست، لاله ها روییدند

" کمثل حبّة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مأتةُ حبه والله یضاعف لمن یشآء والله واسع علیم [2] هم چون دانه یی که هفت خوشه رویانیده که در هر خوشه، صد دانه است. و خدا چند برابر می کند بر آن که بخواهد، و خدا گشایش دهندهٔ علیم است ... "

---

۱) سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۹

۲) سورهٔ بقره آیهٔ ۲۶۱

و چنین بود که از خون سرداران و سالاران آزادی، نسل جدیدی خوشه کرد، در گذرگاه شب تار، همان جایی که ستارخان روی دروازهٔ نور پیکار می‌کرد، اخگران سرخ خوشه زدند، "ثقة‌الاسلام" ها، "شیخ سلیم" ها، "خیابانی" ها، "فرزندان علی موسیو" و "حاج‌علی دوافروش"، "حنیف‌نژاد" ها، "سعید محسن" ها، "بدیع‌زادگان" ها، "صمد" ها، "گلسرخی" ها و هزاران گل سرخ دیگر (ابراز احساسات جمعیت)

خوشه‌ها مثل ستاره پرگلند، خوشهٔ اختر سرخ، با طنینهای سترگ، عاقبت کورهٔ خورشید گدازان خواهد شد. و طومار هرگونه ستم و استثمار را درهم خواهد پیچید.

... ولی ما تمام خلقت و طبیعت را گواه می‌گیریم که سرانجام زمستان بهره‌کشی و استثمار سپری خواهد شد و با به کمال رسیدن انقلابمان باز هم روح سردار، خنده بر لب، هم‌چو گل خورشید بر کوه بلند، جلوه خواهد کرد.

سردار ملی همیشه این‌طور می‌اندیشید: هر وقت ایران آزاد شد، دل من نیز آزاد خواهد شد. وقتی تبریز بخندد، دل من هم خواهد خندید.

و ما مجاهدین، امروز بر آنیم که دل تبریز را، یعنی نبض تمام ایران را به شادی و لبخند بیاوریم تا سردار هم بخندد. چطور؟ همین امروز راجع به آن صحبت خواهم کرد.

داشتم زادگاه تاریخی، سیاسی و عقیدتی مجاهدین خلق را می‌گفتم در تبریز، که حالا می‌رسیم به زادگاه تشکیلاتی ما که فکر می‌کنم با وجود شهید بنیانگذار محمد حنیف‌نژاد، احتیاجی به شرح ندارد. باز هم سردار شعلهٔ دیگری را فرستاد. شاید خواهرها و برادرهایش را جمع بکند در گوشه و کنار کشور. تبریز، شهر مشعل‌داران برای هر مجاهد خلق نه یک دیار، دیار غیر... و نه یک وادی ناآشنا، بلکه زادگاه دردآشنای سیاسی، عقیدتی و تشکیلاتی هم هست که امروز من هم به زیارتش نایل شده‌ام.

بار خدایا، ما را برای میراث سردار و همهٔ اولیای سردارانت شایسته کن. خدایا ما را برای برداشتن کوله‌بارهای شهیدان آزادی که شهیدان راه تو هستند، شایسته کن. پس ما را برای این شهر، شهر ستار و باقر، شهر مجاهدان و مبارزان، شهر ۲۹ بهمن، فرزندان شایسته‌یی قرار بده. آن‌قدر

که کاری کنیم که آذربایجان و تمام ایران به طور پایدار و مستمر لبخند شادی بر لب داشته باشد، چنان‌که سردار می‌خواست ...

و امروز در آستانهٔ انتخابات مجلس شورای ملی، با اهمیتی که این دوره دارد، بایستی به عرضتان برسانم ما نشستیم شورایی تشکیل دادیم که صالحترین کاندیداها را در کادر برنامهٔ ۱۲ ماده یی که برای ریاست جمهوری خود من عنوان شده بود، به مجلس بفرستیم، چون مسألهٔ ما، مسألهٔ برنامه است و نه مسألهٔ فرد. از آنهایی که در کادر گزینش، دعوت ما را پذیرفته بودند، از شورایی که تشکیل داده بودیم، هیأتی را که تشکیل داده بودیم، سعی کردیم بهترینها را انتخاب بکنیم.

برای شما و برای تبریز، به خاطر اهمیتش، به خاطر آن‌که گفتم زادگاه عقیدتی ـ سیاسی ـ تشکیلاتی ماست. بهترین خودمان را، برادر مجاهدم موسی را انتخاب کردیم و به شما هم پیشنهاد می‌کنیم و ما امروز "محور" و "لنگر" تشکیلاتیمان را به شما پیشنهاد می‌کنیم. بارها از برادر شهید و بنیانگذارمان شنیدم، هم در دورانی که ما زندان بودیم و هم مدت کوتاهی که او هنوز در بیرون بود، جزو کسانی که نام می‌برد که تا آخر در این راه خواهند ایستاد، در صدرشان موسی بود... پس امروز مادران تبریزی من! پدرها، برادرها و خواهرها! من به شما تبریک و تهنیت می‌گویم، برای چنین کاندیدایی. چکیده و عصارهٔ مکتبی و تشکیلاتی خودمان را تقدیم شما کردیم و در معرض انتخاب شما قرار دادیم. شما ۶۰سال پیش در شهریور۱۲۹۸، یک خیابانی دیگر را هم با ۶۶۳۵رأی راهی مجلس کردید. اگر آن روز هم خیابانی در مجلس نبود، التیماتوم تزار را می‌پذیرفتند و این‌هم یک خیابانی دیگری است از همان "سلاله" و تبار، از تبار سرداران.

این خیابانی هم نظیر آن خیابانی، از آن جانهایی است که به اعتقاد من هرگز نمی‌شود مغلوبشان کرد. مگر خیابانی شهید، خیابانی بزرگ، خیابانی معلم نگفته بود که "جانهایی که فدیهٔ حق و خلق هستند، هرگز مغلوب شدنی نیست" ...

از مسائل مورد نظرم که در مورد انتخابات باقی مانده است، یکی انتخابات دومرحله یی است، که ناگزیر بایستی به عرض شما برسانم...

شورا باید از هرگونه محدودیت مصون باشد. در طرح پیشنهادی شورای "پدر طالقانی" چقدر خوب می‌بینیم که می‌گوید: شورا بایستی قطع نظر از اختلافات مذهبی، نژادی و عقیدتی و جنسی تشکیل بشود. یعنی فرق نمی‌کند، زن باشد یا مرد، شیعه یا سنی، فارس یا کُرد، مسلمان یا غیرمسلمان و... این یک شورا خواهد شد که تمام مردم در یک زندگی مسالمت‌آمیز و تفاهم‌بار و شورایی گرد هم جمع بشوند و صحبت بکنند... بنابراین نکته یی که می‌ماند این است که اگر انشاءالله به خواست اکثریت مردم ایران انتخابات یک مرحله یی شد که چه بهتر ـ اما اگر نشد باز هم شما هستید که انتخاب می‌کنید ـ لحظهٔ یگانهٔ انتخاب در دستهای شما و در قلبهای شماست.

نکتهٔ شگفت‌انگیزی که برای خود ما هم بسیار اسباب تعجب بود، این مطلب است که من آورده‌ام، ولی به‌علت کمی فرصت فقط می‌خوانم. ملاحظه کنید: نتیجهٔ همه‌پرسی دربارهٔ انتخابات خبرگان را ـ در آن‌جا انتخابات دومرحله یی نبود ـ یعنی شرط نصف به‌اضافهٔ یک وجود نداشت. با این‌که انتخابات مربوط به قانون اساسی بود و این‌دفعه مربوط به قانون اساسی نیست، بلکه برای کارکردن در کادر قانون اساسی است. برای تصویب قانون اساسی طرح دومرحله یی را نگذاشتند.

در این انتخابات با همهٔ اهمیتش در بسیاری نقاط کاندیداها تازه وکلای استان هم بودند، اکثریت مطلق نیاوردند. در یک استان هست که نمایندهٔ استان با ۷درصد و نه ۵۰درصد به‌اضافهٔ یک رأی انتخاب شد. در یک جا ۳۶درصد و در جای دیگر ۴۸درصد؛ نمونه فراوان است. آخر یک بام و دو هوا که نمی‌شود. جالبتر این است که (چند خط را فقط اجازه بدهید برایتان بخوانم) هدف از دومرحله یی‌کردن چیست؟ یکی از روزنامه‌های شمارهٔ ۲۳بهمن، سه‌شنبه، ببینید چطور نوشته است: «بعضی گروهها به دومرحله یی بودن انتخابات و شرط اکثریت مطلق حمله می‌کنند». (البته یک روزنامه فقط نوشته که باید بشناسیدش) «زیرا اگر اکثریت نسبی معیار انتخابات باشد، آنها با استفاده از کثرت داوطلبان و تشکل سازمانی خود احتمالاً می‌توانند به مجلس راه پیدا کنند».

ملاحظه می‌کنید، پس مسأله، ترس از راه‌پیداکردن ما به مجلس

است. برادرها، خواهرها، چرا نیروهایمان را علیه هم هدر بدهیم؟ آیا درس گرفتن از تجارب تلخ کافی نیست. بگذارید این بار سرداران بخندند. بگذارید در این روز تبریز بخندد.

اما، اما هیهات! اگر نصیحتها اثر می‌کرد، تابه حال وضع خیلی بهتر از اینها بود. بنابراین من فقط یک کلام دارم که در مقابل همهٔ این چیزها باز هم از قول خیابانی کبیر، خیابانی معلم، خیابانی شهید تکرار بکنم. از قول ویکتور هوگو، خیابانی در یکی از سخنرانیهایش این‌طور گفت: "درهای پارلمان را به روی جوانان نبندید والا آنها میدانهای عمومی را به روی خود خواهند گشود" ... و شما خواهید گشود. این شمایید که تصمیم می‌گیرید. شمایید که سرنوشت می‌سازید...»

برگزاری اولین دورهٔ انتخابات مجلس

سرانجام روز ۲۴اسفند۵۸ انتخابات مجلس شورای ملی توسط ارتجاع حاکم با انواع تقلبها، برگزار می‌شود. هدف مرتجعان جلوگیری از ورود نمایندگان مترقی و انقلابی و به‌ویژه نمایندگان مجاهدین به مجلس به هر قیمت است. به نمونه‌هایی از عملکرد حکومت آخوندها به روایت شاهدان می‌پردازیم.

محمد اقبال:

من آن‌موقع عضو انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات بودم. یعنی یکی از ۷نفری که نظارت و برگزاری انتخابات مجلس را برعهده داشتند. کار ما این بود که باید، ابتدا انتخابات را سازمان می‌دادیم، حوزه‌ها را مشخص می‌کردیم و بعد می‌رفتیم سرکشی می‌کردیم، آمار می‌گرفتیم و آرا را اعلام می‌کردیم. از همان لحظهٔ اول شکل‌گیری این انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات، من می‌دیدم که اینها یک باندی هستند از حزب جمهوری اسلامی، انجمن اسلامی و وزارت کشور، که می‌خواهند به‌هرحال یک چیز دلخواه خود را به اسم انتخابات برگزار کنند و یک عدهٔ مشخصی را به مجلس ببرند؛ اصلاً خبری از انتخابات به معنی واقعی آن نیست.

بنابراین همان‌موقع شروع به نامه‌نگاری، افشاگری و نوشتن مقاله کردیم. تا بلکه مقداری جلوی این تقلبات را بگیریم. آن‌موقع مجاهدین عضو یک ائتلاف به نام "شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقیخواه" بودند. این ائتلاف کاندیداهای

اطلاعات

یکشنبه ۱۹ اسفند ماه
۱۳۵۸ـ شماره ۱۶۰۹۴



★ پلاکاردهای تبلیغاتی در و دیوار شهر را پر کرده است. هواداران و احزاب و سازمان های سیاسی با حمل پلاکارد هائی که عکس و اسامی کاندیداها روی آنها نوشته شده برای کاندیداهای خود تبلیغات می‌کنند.



مشترکی از مجاهدین و دیگر نیروهای مترقی آن زمان معرفی کرده بود. در این انتخابات من خودم در تهران شاهد و ناظر بودم که چه تقلبات گسترده‌یی انجام می‌شد. در طول روز خودم به‌عنوان عضو انجمن مرکزی به حوزه‌های رأی‌گیری سر می‌زدم. این البته تنها انتخاباتی بود که یک نفر از اپوزیسیون توانست به‌عنوان عضو انجمن مرکزی در آن شرکت کند. بعد از آن دیگر تمام شد! می‌خواهم بگویم که در آن شرایط، من با اعضای دیگر که یکی از آنها آخوند بود، دیگری یک حزب‌اللهی، به حوزه‌ها می‌رفتیم. من می‌دیدم که علناً دارند تقلب می‌کنند. مثلاً پاسداری داشت اسم کاندیداهای مورد نظرش را برای دیگران می‌نوشت، وقتی اعتراض کردم، آخوندی که همراه من بود، گفت آقا حوزه را به‌هم نزن! می‌گفتند الان این‌جا شلوغ می‌شود، محل به‌هم می‌ریزد!

درست در آستانهٔ شمارش آرا، وزارت کشور طی یک ابلاغیه، کلیهٔ افرادی را که می‌خواستند آرا را شمارش کنند عوض کرد و یک عده آدمهای عضو انجمنهای اسلامی را به جایشان گذاشت. بخشی از نامهٔ آخوند مهدوی‌کنی را که آن‌موقع وزیر کشور بود، از این قرار بود:

تاریخ: ۱۳۵۸/۱۲/۲۵
شماره: ۲۴۵۷۰/۵۵
ریاست مرکز آمار ایران

عطف به نامهٔ شمارهٔ۷۸۵۸ مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۳ آن مرکز نظر به این‌که امر استخراج آرای انتخابات مجلس شورای ملی جمهوری اسلامی از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است و لازم است در اسرع وقت و با نهایت دقت توسط افراد صالح و باتجربه و مؤمن به انقلاب اسلامی ایران انجام گیرد.

لذا با توجه به سابقهٔ همکاری صادقانهٔ تعدادی از کارکنان آن مرکز که اسامی آنها ضمیمه گردیده است، خواهشمند است دستور فرمایید ضمن لغو احکام افرادی که طی نامهٔ شماره ۷۸۵۸ ـ ۱۳۵۸/۱۲/۲۳ به فرمانداری تهران معرفی گردیده‌اند و هم‌چنین لغو حکم شمارهٔ ۷۸۵۸ر ـ ۱۳۵۸/۱۲/۲۳ آقای علی‌اکبر بهبهانی به‌عنوان سرپرست گروه استخراج [یعنی حتی حکم سرپرست آن گروه را هم لغو کردند]، نسبت به صدور احکام مأموریت افراد نامبرده، در لیست ضمیمه، از تاریخ ۱۳۵۸/ ۱۲/۲۵ لغایت پایان شمارش آرا به سرپرستی آقای سیدجواد موسوی نسل خامنه [که

این هم یک حزب اللهی بود] اقدام نموده و کلیهٔ امکانات و لوازم مورد نیاز گروه شمارش آرا را در اختیار نامبرده قرار دهید.

محمدرضا مهدوی کنی
سرپرست وزارت کشور
امضا

گیرندگان رونوشت:
۱ـ ستاد انتخابات کشور برای اطلاع
۲ـ فرمانداری تهران جهت اطلاع و همکاری لازم با گروه اعزامی
۳ـ انجمن اسلامی مرکز آمار ایران برای اطلاع و اقدام فوری

این افراد جدید که من دیدم همه شان یک تعداد حزب اللهی بودند. با ریش و تسبیح آمدند و پشت میزها نشستند و بقیه را بیرون کردند. اصلاً صحنهٔ عجیب و غریبی بود! وسط شمارش آرا اینها آمدند و صحنه را به دست گرفتند. به رغم این تقلبات بود که این تعداد از کاندیداهای مجاهدین توانستند رأی بیاورند که باز هم رژیم حتی یک نفر از مجاهدین را به مجلس راه نداد.

شب همان روز انتخابات که بالاخره می خواستند یک ظاهری را حفظ کنند، مرا هم با خودشان برای سرکشی بردند. به چند حوزهٔ شمارش آرا سر زدیم. من سعی می کردم که این بازدید به طور سرزده باشد و مثلاً جاهایی نباشد که الزاماً این افراد انتخاب کرده بودند، به چندین حوزه که رفتیم، آرای متعلق به برادر مجاهد مسعود رجوی را خیلی ساده چیده بودند یک گوشه یی و یک حاج آقایی را هم گذاشته بودند آن بالا که می گفت این آرای منافقین است و نمی شمردند! بعد هم که ما می رفتیم، او که خیال می کرد همهٔ ما یکدست از رژیم هستیم، می پرسیدیم چطوری شمارش کردید؟ می گفت خیالتان جمع باشد، منافقین را کنار گذاشتیم. من اعتراض می کردم، اما بقیهٔ اعضای هیأت نظارت چیزی نمی گفتند، (البته یکیشان موضع بی طرفی داشت ولی بقیه رژیمی بودند). یکی دیگر از چیزهایی که من دیدم این بود که بسیاری از آرای "رجوی" را به اسم "رجایی" ثبت کرده بودند و این کار را آشکارا می کردند. ما چند موردش را رفتیم درآوردیم و نشانشان دادیم. به رغم این همه تقلب بود که باز هم برادر مسعود آن تعداد آرا را در دور اول آورد.

ما آن موقع تلاش می کردیم که از حداقل آزادی در فضای موجود استفاده بکنیم.

من چون عضو رسمی انجمن نظارت بودم، با فشارهایی که آوردم، بالاخره توانستم یک قرار ملاقات از خود خمینی دجال بگیرم. یک پروندهٔ خیلی حجیم، با مدارك خیلی زیاد، که هم سازمان مجاهدین و هم سایر نیروها در اختیارم قرار داده بودند، آماده کرده بودم تا اسناد تقلبات را پیش رویش بگذارم. می‌خواستم سندی بشود که در تاریخ بماند و بعد بیایم براساس آن افشاگری کنم. وقتی خمینی فهمید ملاقات راجع به داستان تقلبات انتخابات است، ملاقات را لغو کرد و به‌جای خودش احمد خمینی و موسوی خوئینی‌ها را فرستاد. به‌هرحال من رفتم و موارد را توضیح دادم. به‌طور خاص یادم هست که یک موردی را توضیح دادم با این مضمون که آقا من رفتم در حوزهٔ رأی‌گیری، آن‌جا یک پاسدار نشسته بود و هر کسی می‌آمد، ورقهٔ رأیش را می‌گرفت، شروع می‌کرد به رأی نوشتن، طرف هم اعتراض می‌کرد... در همین لحظه احمد خمینی برگشت و گفت در نظام جمهوری اسلامی که این تقلب محسوب نمی‌شود، این کمکی است که یک برادر دینی به یک برادر دینی یا خواهر دینی خودش می‌کند!

رضا شیرمحمدی:

من از طرف نشریهٔ مجاهد برای تهیهٔ گزارش به حوزه‌های انتخاباتی در جنوب تهران رفته بودم. در یکی از حوزه‌ها مشغول تهیهٔ گزارش بودم که ناگهان تعدادی از مزدوران رژیم که مربوط به کمیتهٔ منطقهٔ ۱۰ جنوب تهران بودند، به من حمله‌ور شدند و مرا دستگیر کردند و با خود به کمیته بردند. رئیس کمیته آخوندی بود به‌نام علم‌الهدی، او تمام وسایل و فیلمهایی را که من تهیه کرده بودم ضبط کرد. پس از این‌که سازمان از جریان دستگیری من در کمیتهٔ منطقهٔ۱۰ مطلع شد و پس از پیگیریهایی که صورت گرفت، آنها مجبور شدند مرا آزاد کنند. مرا سوار ماشین گشت کمیته کردند، من از آنها خواستم که مرا به کوی دانشگاه تهران در منطقهٔ امیرآباد شمالی برسانند. در مسیر و در یکی از خیابانهای فرعی خیابان فردوسی ناگهان تعدادی از چماقداران رژیم که سر و صورت خودشان را کاملاً پوشانده بودند به سمت ماشین حمله‌ور شدند و مرا مورد ضرب و شتم قرار دادند. در همان حال من دقیقاً یادم است یکی از پاسدارانی که در داخل خودرو بود، می‌خواست نشان بدهد که این داستان مربوط به آنها نیست و آنها هیچ نقشی در این جریان ندارند و وانمود می‌کرد که این حرکت از طرف عناصری که آنها نمی‌شناسند صورت گرفته است. در صورتی‌که

کاملاً مشخص بود که این افراد که من چهره‌های یکی دوتایشان را دیدم، همان پاسدارانی بودند که در کمیتهٔ منطقهٔ۱۰ قبل از آزادی من در آن‌جا حضور داشتند. به‌هرحال، پس از آن، خودرو به سمت امیرآباد شمالی حرکت کرد. آنها مرا به بیابانهای اطراف امیرآباد شمالی بردند و برای مرعوب کردن من، یک صحنهٔ اعدام ساختگی ایجاد کردند. به این منظور مرا از ماشین بیرون آورده و با کشیدن گلنگدن سلاحهایشان، می‌خواستند آن صحنه را ایجاد کنند. در همان حوالی تعدادی خانه‌های مسکونی بود، من با داد و بیداد ساکنان آن‌جا را متوجه جریان کردم. آنها از پنجره‌های خانه‌هایشان بیرون را نگاه کردند. پاسداران چون هوا را پس دیدند و از ترس این‌که مردم در جریان این واقعه قرار بگیرند، بلافاصله مرا داخل ماشین انداختند و به‌سرعت از محل دور شدند و مرا در امیرآباد شمالی رها کردند.

مهدی فتح الله نژاد:

من از ناظران انتخابات در تبریز بودم. قبل از برگزاری انتخابات، فرماندار تبریز را عوض کردند و یک نفر دیگر را آوردند که واقعاً یک فاشیست مزدور بود که فقط و فقط هم برای اجرای انتخابات به‌نفع رژیم خمینی به این سمت منصوب شده بود و بعد از اتمام انتخابات هم از تبریز رفت. به‌رغم این‌که رژیم اقدامهای خیلی وسیعی از جمله آوردن فرماندار جدید، بسیج فالانژها، بسیج آخوندهای خودش، نوشتن اسامی کاندیداهای ارتجاع و دادنش به دست افراد و تا انواع شیوه‌های دیگر ... برای پیروزی در انتخابات کرده بود، اما وقتی نتایج انتخابات اعلام شد، سه نفر از شش کاندیدای ما به دور دوم راه یافته بودند، که برای خود ارتجاع هم باورکردنی نبود. خودم به‌عنوان ناظر در جلسهٔ شمارش آرا حضور داشتم و شاهد بودم که چقدر در شمارش آرا تقلب می‌شد. اسناد تمام تقلبات در دستمان بود. حتی روزی که انتخابات تمام شد، به‌همراه اغلب کاندیداهای تبریز به‌عنوان اعتراض در شهرداری تبریز تجمع کردیم، آن‌جا بسیاری از کاندیداها صحبت کردند و موارد متعددی از تقلبات را گفتند، به‌نحوی که فضای عمومی این بود که تقلب آن‌قدر زیاد است که انتخابات تبریز بایستی باطل شود. روزنامهٔ کیهان هم روز بعدش همین مطالب را درج کرد. خلاصه این‌که با وجود وسعت و گستردگی تقلبات، فضا آن‌قدر در تبریز به‌سود سازمان بود که سه نفر از کاندیداهای ما و به‌طور مشخص سردار شهید موسی خیابانی با رأی خیلی بالایی به دور دوم راه یافتند. البته می‌دانید که دور دوم دیگر اصلاً شیوهٔ کار رژیم

خمینی عوض شد و همان فضای محدودی هم که در دور اول بود، بسته شد.

محمد حسینی:

از طرف انجمن دانشجویان به ما مأموریت دادند که برای نظارت بر انتخابات به یکی از مساجد برویم. از همان لحظات اول انتخابات، تقلبات شروع شد. بیشتر کسانی که آن‌جا بودند، از اعضای حزب جمهوری بودند، سعی می‌کردند هر کس برای رأی‌دادن می‌آید، اعضای حزب جمهوری را به او معرفی کنند که به آنها رأی بدهند. ما از همان لحظات اول اعتراض می‌کردیم و جلوی این تقلبات را می‌گرفتیم؛ تا بالاخره شمارش آرا شروع شد، آن‌جا هم تقلب زیاد بود. اسامی را اشتباه می‌خواندند کسانی که آن‌جا بودند، مثلاً رجوی را رجایی می‌خواندند. که ما زنگ زدیم به وزارت کشور و اعتراض کردیم. توقع داشتیم که وزارت کشور بیاید و این صندوق را باطل اعلام کند یا جلویش را بگیرد. ولی تمام اینها دستشان در دست هم بود و می‌خواستند کاندیداهای خود رژیم را ببرند به مجلس، در نتیجه ما را دستگیر کردند و مانع شدند که ما آن‌جا کار کنیم و تا پایان رأی‌گیری نگذاشتند ما در حوزهٔ رأی‌گیری باشیم.

ابوالحسن فولادوند:

در جریان انتخابات اولین دورهٔ مجلس شورا، من از طرف انجمن دانش‌آموزان مسلمان بازرس انتخاباتی در حوزهٔ مسجد راه‌آهن اراك بودم. حدود ساعت۱۰ صبح بود که متوجه شدم با شناسنامهٔ یک دیوانه به اسم نمایندهٔ حزب جمهوری که اسمش آخوند میرجعفری بود، رأی دادند. این یک تقلب واضح بود. من همین را بلافاصله صورتجلسه کردم، رئیس آن حوزهٔ رأی‌گیری که یک نفر به اسم گنجه‌ای بود، او هم آن را امضا کرد، دو سه نفر دیگر از کارکنان حوزه هم آن را امضا کردند. وقتی که می‌خواستیم عامل این تقلب را تحویل نمایندهٔ کلانتری مستقر در همان حوزه بدهیم، یک ماشین کمیته سر رسید و دو نفر کمیته‌چی آمدند و شروع به ضرب و شتم ما با قنداق ژ-۳ کردند. اما یکی دیگر از بچه‌هایی که آن‌جا بود در همین فاصله توانست آن شناسنامه را که مدرك جرم بود، از حوزه خارج کند. که این شناسنامه بعداً جزء اسناد تقلبات انتخاباتی، در نشریهٔ مجاهد چاپ شد. من آن‌جا مقاومت می‌کردم، آنها هم درحالی‌که با صدای بلند تکبیر می‌گفتند، کتک می‌زدند. در همین بین یک

آهو استیشن مربوط به یک کمیتهٔ دیگر سر رسید. توی آن‌هم چهار پاسدار دیگر بودند. بعد این شش نفر با ضرب و شتم و کتک مرا دستگیر کردند و با همان ماشین به زندانی بردند که به زندان سه‌پله‌یی در اراك معروف است. یکی دو ساعت آن‌جا بودم بعد مرا به زندان کمیتهٔ شهربانی بردند. بعد هم یکی یکی بچه‌های دیگر را هم آوردند. طی مدتی که من آن‌جا بودم چهار نفر دیگر از بچه‌ها را هم آن‌جا آوردند، معلوم بود توی تمام حوزه‌ها همین جریان تقلبات و ضرب و شتم و کتک‌کاری وجود دارد. بعد از این، تا سه روز هیچ جوابی به اعتراضهای ما نمی‌دادند. بعد از گذشت سه روز نمایندهٔ دادستان آن‌موقع که فردی به‌نام دقیانی بود به آن‌جا آمد و با خنده گفت ما کارمان را کردیم. دیگر تمام است. حالا می‌توانید بروید و ما را آزاد کردند.

محمد محدثین:

در جریان انتخابات، ناظران خارجی نیز بر پایگاه گستردهٔ اجتماعی مجاهدین گواهی دادند. از جمله یک نویسندهٔ ایرانی- آمریکایی که هیچ علاقه‌یی هم به مجاهدین ندارد، در سالهای بعد در کتابی به اسم «مجاهدین ایران» می‌نویسد: «کاندیداهای مجاهدین به‌قدر کافی رأی آوردند، که حزب جمهوری اسلامی را بترسانند. آنها در بعضی از حوزه‌ها آن‌قدر خوب عمل کردند که مقامهای محلی مجبور شدند که در آخرین روز صندوقهای انتخاباتی را ببندند تا مانع پیروزی آنها شوند. در شهرستانها به غیر از تهران، مجاهدین ۹۰۶/۴۸۰ رأی آوردند. از طرف دیگر حزب جمهوری بیش از یک‌میلیون و ۶۰۰هزار رأی نیاورد ولی بیش از نصف ۹۶کرسی را که در دور اول تعیین تکلیف شده بودند برد». این خیلی خوب نشان می‌دهد که چطور اساس انتخابات بر تقلب و کلک شکل گرفته بود برای این‌که حزب جمهوری اسلامی یعنی حزب خود خمینی به حاکمیت برسد.

روزنامهٔ لوموند هم در فاصلهٔ انتخابات دور اول و دوم در مقاله‌یی نوشت: «مجاهدین پیاپی با اتکا به مدارك، در مورد بی‌نظمیها، فشارها، تقلبها و خشونتهایی که دور اول را خدشه‌دار کرده است، افشاگری نمودند. ۲۵۰۰نفر از هوادارانشان زخمی شدند، ۵۰نفر به‌وسیلهٔ گروههای مسلح حزب‌اللهی به‌شدت مجروح شدند، این حمله‌ها در طول گردهماییهای انتخاباتی انجام گرفت. انتخابات زیر سایهٔ اسلحه پاسداران اسلامی برگزار شد. نمایندگان مجاهدین که در مراکز یا حوزه‌های رأی‌گیری قصد شکایت داشتند، از حوزه‌ها اخراج شدند، یا کتک خوردند و حتی

بازداشت گردیدند. شورای انقلاب هیأتی را در مورد درخواست مجاهدین که خواستار لغو انتخابات تهران می‌باشند، جهت تحقیق و تهیهٔ گزارش در این مورد مشخص کرده که تا یک ماه دیگر باید آماده شود (تحقیق هرگز آماده نشد). آقای رجوی خطاب به لوموند می‌گوید: "باعث تأسف خواهد بود اگر مجلس تبلور ارادهٔ مردم نباشد، ما در بازی دموکراسی، شرافتمندانه شرکت جسته‌ایم. چرا که خود را از طرفداران همزیستی مسالمت‌آمیز گرایشهای مختلف سیاسی در کنار همدیگر می‌دانیم... یک پارلمان انحصاری، تنها تضادها را افزایش خواهد داد و کشور ما را در درگیری مهیبی غرق می‌کند». [۱]

بنا بر گواهی ناظران خارجی، علاوه بر تقلبات گسترده در سراسر حوزه‌های انتخاباتی، رژیم کوشید تا با جو ارعاب و تهدید و حتی با ضرب و جرح، هرگونه صدایی را که به اعتراض علیه تقلبات بلند می‌شد، خاموش کند. در سراسر کشور صدها نفر از ناظران انتخاباتی و مردم آزاده‌یی که به روشهای ضدمردمی ایادی رژیم اعتراض می‌کردند، دستگیر و شکنجه شدند، مجاهد شهید شهلا حریری مطلق، ناظر وزارت کشور بود که به‌علت اعتراض به تقلب و خرابکاری در انتخابات ناجوانمردانه مورد شکنجه و ضرب و شتم قرار گرفت و بستری شد. شهلا حریری هنگامی که مسعود رجوی به عیادت او رفته بود مشاهدات خود از تقلبات و اخلاقیات مرتجعان را بازگو نمود.

واقعیت این بود که مجاهدین در شهرستانها، بخش زیادی از آرا را به دست آورده بودند و با هر معیار دموکراتیک هر کدام از کشورهایی که پارلمان دارند اگر سنجیده شود، مجاهدین بخش قابل توجهی از کرسیهای پارلمان را به‌دست می‌آوردند. این به‌رغم همهٔ تقلبات بود. یعنی برحسب تعداد آرایی که خود رژیم اعلام کرده بود، باید یک‌سوم کرسیها به مجاهدین تعلق می‌گرفت و این در حالی بود که آرایی که برای مجاهدین اعلام شده بود، حتی نصف آرای واقعی هم نبود چون بسیاری از آرا را در تقلبات از بین برده بودند.

در فاصلهٔ مرحلهٔ اول و دوم انتخابات، بخش اجتماعی مجاهدین، یک کتاب ۲۵۰ تا ۳۰۰صفحه‌یی تحت عنوان "تقلبات" چاپ کرد، که بخشی از تقلبات را با اسناد و مدارك در آن کتاب آورده بود. صدها نمونه از تقلباتی که در تهران اتفاق

۱) روزنامهٔ لوموند، ۹فروردین۱۳۵۹: اریک رولو، گزارش از تهران

نشریه مجاهدین خلق ایران

سال اول ــ شماره ۲۸ ــ چهارشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۵۸ــ تکشماره ۲۰ ریال

ملاقات برادر مجاهد مسعود رجوی با خواهر مسلمان انقلابی



برادرمجاهد مسعودرجوی به هنگام گفتگو با خواهر حریری

خواهر حریری مطلق (ناظر وزارت کشور) به دلیل اعتراضش به تقلب و خلاف کاری در انتخابات ناجوانمردانه شکنجه و مضروب شد

امروز صبح برادر مجاهد مسعود رجوی به دیدار خواهر مسلمان انقلابی شهلا حریری مطلق، که مورد ضرب و جرح ناجوانمردانهٔ مرتجعین قرار گرفته است شتافت. در این دیدار خواهر حریری به تشریح ماوقع جریان پرداخت در زیر قسمت‌هائی از صحبت‌های ایشان را که از نوار پیاده شده است می‌آوریم:

دیروز صبح هم به آنها اعتراض می‌کردم که این‌ها بدون هیچ مدرکی مرا زدند و تا ۳/۵ بعداز نصف شب در کلانتری نگه داشته و این برنامه‌ها را پیاده کردند. در کلانتری گفتند ما نمیتوانیم به این مساله رسیدگی کنیم چون این مساله اصلا مربوط به ما نمی‌شود و برای خودمان هم درد سر درست می‌شود چون کمیته‌ها به ما می‌پیچند، گفتم تلفن کنید به کمیته که دو نفر پاسدار بیایند همانطور که مرا تحویل کلانتری دادند تحویل بگیرند من در این حالت میروم کمیته، و همان پاسداری که مرا زد گفت پس من خودم می‌برمت، آمد مرا برد به کمیته، رئیس نشسته بود، یک مقدار راجع به خوارج صحبت کرد و بعد گفت که شما در رابطه با کجا هستید، سپس

بقیه‌درصفحه۱۴

فوق العاده شماره ۹ انتخابات

نصّل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما

نشریه مجاهدین خلق ایران

سال اول ــ فوق‌العاده شماره ۹ انتخابات ــیکشنبه ۲۶ اسفندماه ۵۸ــ تکشماره ۱۰ ریال

از مجاهدین خلق ایران به کمیته مرکزی

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

ضمن اعتراض شدید به دستگیری غیرقانونی تعدادی از معترضین به تقلبات انتخاباتی و تبلیغات سوئی که به طور غیرقانونی علیه کاندیداهای مجاهدین خلق ایران چه در روز گذشته و چه امروز به عمل می‌آمد، اعلام جرم نموده و مجددا به اطلاع می‌رساند:

بقیه‌درصفحه۶

نامه مجاهدین خلق به ریاست جمهوری در مورد تقلبات و ضرورت تجدید انتخابات در تهران

درصفحه۴

مرتجعین با بهره گیری از همهٔ شیوه های تقلب هم نمیتوانند خود را به تاریخ تحمیل نمایند



انتخابات اولین مجلس شورای ملی بعد از سقوط شاه، صحنه‌ی بسیار نوعی از انواع تقلبات و اعمال نظرها را به نمایش گذاشت. و این علیرغم تاکیدات شخص رئیس جمهور بود. چون تنگ در این صفحات محدود امکان آن نیست که تک‌تک این موارد را حتی فهرست‌وار ذکر کنیم ولی به عنوان "مشت نمونه‌ی خروار" در هر زمینه به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

اما ابتدا لازم است مضمون این تقلبات از یکسو و اشکال مختلف آن را از سوی دیگر بررسی کنیم. بطورکلی هدف از سوءاستفاده‌های مختلف اساسا دو چیز بوده است:

۱ ــ تحمیل اجباری کاندیداهای جناح راست و مشخصا حزب جمهوری.

۲ ــ حذف اجباری کاندیداهای انقلابی و مشخصا سازمان مجاهدین خلق ایران.

چرا که به دنبال انزوا و افشای ارتجاع انحصارطلب به عنوان یکی از ارکان اساسی سحروزی‌های یکسال اخیر پیش‌بینی شکست قطعی این جناح امر مشکلی نبود. به ویژه از نظر خود سردمداران و هرکه‌گردانان ارتجاع.

با توجه به واقعیات فوق‌تنها چاره برای طولانی‌تر کردن احتضار ارتجاع، تشبث به سوءاستفاده‌ها، عوام‌فریبی‌ها و اعمال نفوذها و در یک کلام "تقلبات و تخلفات گسترده و همه‌جانبه" بود.

البته با تقلبات مرتجعین در رای‌گیری‌های گذشته و مشخصا انتخابات مجلس خبرگان کاملا آشنا شده‌بودیم. اما مسئله‌ای که در این انتخابات چشم گیر بود، وقاحت، رذالت، و کنار گذاشتن علنی همه‌ی معیارهای اخلاقی سیاسی، انسانی و قانونی آنهم در حد گسترده‌اش بود.

زیرا این بار برد مشروعیت و مقبولیت مردمی آن جناح به حداقل تنزل کرده و بنابراین هرگونه اعمال در تقلب جای چندانی برای آن باقی نمی‌گذاشت. با وجود این سیل حمایت های مردمی از کاندیداهای سازمان به حدی بود که علیرغم این سوءاستفاده ــ ها اقشار وسیعی از مردم رای خود را به نام سازمان به صندوق می‌ریختند.

برخی از اشکال تقلب و اعمال نفوذها

۱ ــ برای ممانعت از رای‌دادن مردم به کاندیداهای مجاهدین خلق به طور آشکار و گسترده از این شیوه‌ها بهره جستند.

افتاده بود، در این کتاب جمع‌آوری شد و این کتاب در ابعاد گسترده منتشر گردید. ولی رژیم خمینی از آن جا که به‌شدت قاطع بود که نباید حتی یک نفر از مجاهدین به مجلس راه پیدا کند تمام این افشاگریها را نادیده گرفت و مجاهدین را از انتخابات حذف کرد. در جریان دومرحله‌یی کردن انتخابات، مجاهدین اعتراضهای زیادی کردند. از جمله در ۵۰شهر علیه این قانون ضد‌دموکراتیک و انحصارطلبانهٔ دومرحله‌یی کردن انتخابات، تظاهرات کردند. این سلسله تظاهرات به درگیریهای زیادی در شهرها منجر شد. بسیاری از هواداران مجاهدین طی این درگیریها، مجروح شدند. با این‌حال خمینی، کوچکترین حق دموکراتیکی برای مجاهدین قائل نشد. چون می‌دانست که اگر این حق را حتی به اندازهٔ سر سوزنی برای مجاهدین به رسمیت بشناسد، باعث می‌شود که از این جا مجاهدین گسترش پیدا کنند و نفوذی پیدا بکنند که تمامیت رژیمش را درهم بشکنند.

به این ترتیب یک دور دیگر از رویارویی سیاسی و اجتماعی میان مجاهدین و رژیم خمینی سپری می‌شود و خمینی یک بار دیگر این تجربه و تلاش برای زندگی مسالمت‌آمیز را به شکست می‌کشاند. به گونه‌یی که می‌توان انتخابات مجلس را در سرکوب، توطئه و تقلب به‌علاوهٔ یک شهید و صدها مجروح برای مجاهدین خلاصه کرد. با این همه مجاهدین باز هم طریق متانت و بردباری پیشه می‌کنند و دوباره عهد می‌کنند که تا آخرین قطرهٔ دموکراسی، به مبارزهٔ مسالمت‌آمیز خود ادامه دهند و برای افشای ماهیت پلید رژیم خمینی برای مردم از هیچ کوششی دریغ نکنند. با این امید که تاریخ و نسلهای آینده بر مظلومیت و حقانیت آنان و نامشروع بودن حکومت آخوندی گواهی دهد.

کلاسهای تبیین جهان

نبرد ایدئولوژیک و فرهنگی اگرچه از سالها پیش میان مجاهدین و ارتجاع آغاز شده بود، اما پس از پیروزی انقلاب ضد‌سلطنتی به شکلی تمام‌عیار بارز می‌شود. جوهر همهٔ درگیریهای مجاهدین با خمینی از مسألهٔ آزادی گرفته تا حقوق زنان و از مسألهٔ ملیتها گرفته تا حقوق زحمتکشان، ناشی از همین تضاد بنیادین ایدئولوژیک است. مجاهدین ریشه و بنیاد ارتجاعی رژیم آخوندی را هدف قرار می‌دهند و برای پیشبرد این امر اساسی یک کار گستردهٔ افشاگرانهٔ سیاسی را در جامعه آغاز می‌کنند. صدها کتاب

و جزوهٔ حاوی دستاوردهای تئوریک سازمان در دهها‌هزار نسخه منتشر می‌شود. نشریهٔ مجاهد از بالاترین تیراژ در مقایسه با همهٔ روزنامه‌ها و نشریات اعم از حکومتی و غیرحکومتی، برخوردار می‌شود و در ماههای آخر دوران مبارزهٔ سیاسی ـ حتی در شرایطی که مجاهد مخفیانه چاپ می‌شد ـ تیراژ آن به بیش از نیم‌میلیون نسخه می‌رسد. علاوه بر اینها سلسله جلسات سخنرانی و کلاسهای آموزش سیاسی و ایدئولوژیک که توسط مسئولان سازمان برگزار می‌شود، نقش به‌سزایی در ارتقای آگاهی و گسترش فرهنگ انقلابی مجاهدین در جامعه به‌طور عام و ارتقای دانش و انگیزهٔ انقلابی نیروهای جوان و تحصیل کرده به‌طور خاص ایفا می‌کند.

اما در صدر همهٔ اینها باید از کلاسهای آموزشی فلسفه و بحث ایدئولوژیکی تبیین جهان نام برد. این کلاسها در اواخر سال۵۸ و اوایل سال۵۹ هر هفته توسط مسعود رجوی در دانشگاه صنعتی شریف تهران برگزار می‌شوند. در هر جلسه بیش از ده‌هزار نفر با کارت ورودی شرکت می‌کنند. پس از برگزاری هر کلاس، صدها‌هزار نسخه از متن پیاده‌شده و نوار ویدیویی آن در سراسر کشور به فروش می‌رسد و استقبال جوانان آگاه ایران خشم ارتجاع و شخص خمینی را برمی‌انگیزد.

مهدی براعی:

مردم به‌خصوص با مواضعی که مجاهدین در مقابل رژیم خمینی داشتند، خیلی مشتاق بودند که دیدگاههای ایدئولوژیک مجاهدین را بدانند. در آن زمان نامه‌های متعددی از طرف اقشار مختلف، دانش‌آموزان، دانشجویان، کارمندان، روشنفکران و دانشگاهیان به سازمان می‌رسید. آنها در نامه‌های خود از برادر مجاهد مسعود رجوی می‌خواستند که دیدگاههای ایدئولوژیک مجاهدین را بیان کند. به‌خصوص که هرچه جلوتر می‌رفتیم، ماهیت ارتجاعی رژیم خمینی افشا می‌شد و مردم می‌دیدند که در مقابل برداشتهای ارتجاعی خمینی از اسلام، اسلام انقلابی مجاهدین قرار دارد و ضرورت شناخت این ایدئولوژی و دیدگاهها را بیشتر احساس می‌کردند. به‌رغم فشارهای ارتجاع و موانعی که بر سر راه تشکیل نشستها، جلسات و سخنرانیها به‌عمل می‌آورد و به‌رغم این‌که ما می‌دانستیم با مشکلات زیادی مواجه خواهیم شد و وقت و انرژی زیادی که برگزاری این کلاسها از خود مسعود می‌گرفت، تصمیم گرفته شد این کلاسها و جلسات برگزار شود. انجمن دانشجویان مسلمان هوادار مجاهدین، مسئولیت برگزاری این کلاسها در دانشگاه صنعتی شریف را به عهده گرفت. بعد از

جریان اپورتونیستی که سازمان دستخوش تهاجمات ویرانگرانهٔ اپورتونیستی قرار گرفته و متلاشی شده بود، مباحث تبیین جهان توسط خود برادر مسعود در زندان تدوین شده بود و کادرهای سازمان در دوران زندان این آموزشها را فراگرفته بودند و بعد از آن، این مباحث کاملتر و مدون‌تر شده بود. به‌هرحال از اواخر سال۵۸ این کلاسها در دانشگاه صنعتی شریف هر هفته روزهای جمعه به‌مدت چند ساعت تشکیل شد.

بخشی هر چند کوتاه از سخنان مسعود در مباحث تبیین جهان، گویاتر از هر بحث دیگر می‌تواند پیام این کلاسها را توضیح دهد:

«... *در این‌جاست که می رسیم به تقدس کلمهٔ آزادی*، حالا روشن می‌شود که *چرا از روز اول برای بشریت هیچ کلمه‌یی شیرین‌تر از این* نبوده. در هر *انقلابی که شما نگاه بکنید، کلمهٔ آزادی شعار اول است، و چنین است که آزادی بالذّات کلمه‌یی است مقدس*. چرا؟ برای این‌که *شامل سیر تاریخی انسان است*. چون بیان می‌کند *خروج نخستین را از بند و اسارت غرایز؛ گامی والا به سوی دنیای انسانی... انسان با ویژگیهایی* که پیدا کرد، *از جبر طبیعت خارج شد، فعالیت آزادانه و آگاهانه* پیدا کرد. فعالیتی که *با قبلیهای خودش کیفاً متفاوت بود*. انسان دیگر تکاملش بیولوژیک نیست. تکاملش *زیست‌شناسانه نیست*، که اندام جدیدی به او اضافه شود، بلکه *اجتماعی است*. بنابراین *انسان و انسانها* هرچه *آزادتر باشند، که معنای واقعی آزادی را هم الان خواهیم گفت، متکاملترند*. هر چه بیشتر *از زیر بار روابط ظالمانه خارج باشند*، هر چه *از قید غرایز کور* رهاتر باشند، *یگانه‌ترند*. پس همین‌جا نتیجه بگیریم که *نادیده گرفتن یا* محدود *کردن آزادی انسان که خصلت ذاتی انسان است*، خصلت نوعیش هست و *بدون آن در حکم حیوان قرار می‌گیرد*، بالاترین جنایت علیه حقوق انسان است. در عرف *پیامبران هیچ گناهی بالاتر از فروکشتن و* فروهشتن *این فروغ خدایی، این نفخهٔ خدایی در حق انسان نیست*. از *این رو با نفی تمام رسالتهای ضدتکاملی، هرگونه عبودیت و سرسپردگی و* عبادت *جز در آستان ذات یکتا چیزی جز بندگی نخواهد بود*. بنابراین *مذموم و نکوهیده است*...» ۱

---

۱) کتاب تبیین جهان ـ بخش سوم ـ فصل پنجم ص۷۰۸

تهاجم به سنگر آزادی

دومین بهار آزادی که بیشتر به پاییزی خونین شبیه است، از راه می رسد. بهار۵۹ در شرایطی آغاز می شود که در اثر تاخت وتاز چماقداران خمینی در جریان برگزاری انتخابات مجلس چهرهٔ بسیاری از شهرها خونین شده است.

در ۲۳فروردین۵۹ مزدوران ارتجاع مجاهد خلق رضا حامدی را در شهرستان خمین در کوچه یی خلوت، در تاریکی شب، به رگبار می بندند و می گریزند. او مسئول کتابفروشی طالقانی در خمین بود.

۲۸فروردین۵۹ انجمنهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی با افشای یک سند از توطئه چینیهای مزدوران ارتجاع در دانشگاه، از وقوع یک فاجعهٔ دیگر خبر می دهند. توطئهٔ اغتشاش، آشوب و تعطیل دانشگاهها.

اما این که چرا ارتجاع دانشگاهها را هدف سرکوب قرار داده، سؤالی است که دهان به دهان در شهرها می پیچد. دانشگاهها در دوران قیام ضدسلطنتی سنگر آزادی نام گرفته بود و برای دانشجویان و مردم، مکانی مقدس بود. حتی مزدوران رژیم شاه نیز نمی توانستند به سادگی دانشگاه را مورد یورش قرار دهند. بسیاری از تظاهرات و اعتراضهای دوران قیام نیز از همین جا آغاز شده بود. اما آن چنان که از شواهد امر برمی آمد، رژیم خمینی بر آن بود تا دانشگاه را نیز سرکوب کند و سنگر آزادی را پایمال سم ستوران خود سازد. راستی چرا؟ مگر در دانشگاه چه می گذشت که رژیم خمینی ادامهٔ حیات خود را در نابودی دانشگاه می دید؟

مهدی ابریشمچی:

رژیم خمینی البته از گسترش عمومی موج آزادیخواهی در دانشگاهها هراسان بود، علاوه بر آن، آن چه که شخص خمینی از آن رنج می برد، کلاسهای تبیین برادر مسعود بود. وقتی مجموعهٔ جوانان، زنان و مردان جوان شرکت کننده در این کلاسها را، در تهران و شهرستانها، در نظر بگیریم، بالغ بر دهها هزار می شد که در سراسر ایران پراکنده بودند و این خمینی را واقعاً به وحشت انداخته بود. البته خمینی آن روزها عکس العمل مضحکی نشان داد. آن هم این بود که دور و بریهایش به او گفتند که آقا هم تشریف بیاورند و در تلویزیون یک اظهار لحیه یی بکنند و چیزی راجع به قرآن و ایدئولوژی بگویند. خمینی هم در آن زمان، چند جلسهٔ تفسیر قرآن در تلویزیون گذاشت، اما آن قدر مسخره و بدون طرفدار و بدون بیننده بود که پس از چند جلسهٔ

محدود و نامرتب دیگر پخش نشد. خمینی واقعاً می‌فهمید کلاسهای ایدئولوژیک برادر مسعود دارد اندیشه و فلسفهٔ ارتجاع و بنیاد ایدئولوژیکی او را ریشه‌کن می‌کند.

۲۹فروردین۵۹:

یک روز پس از افشاگری و هشدار مجاهدین، تهاجم پاسداران و چماقداران ارتجاع به دانشگاهها در تهران آغاز می‌شود. حملات و یورشهای ایادی خمینی به دانشگاهها تا چند روز ادامه می‌یابد و فضای تهران را به‌کلی ملتهب می‌کند. این یورش ارتجاعی در مدت زمان کوتاهی به تهاجم سراسری مزدوران رژیم تبدیل می‌شود و اغلب شهرهای میهن را فرامی گیرد.

با گزارشهایی از شاهدان، آن روزهای خونین را مرور می‌کنیم.

ملیحه مقدم:

من دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بودم. در جریان کودتای فرهنگی، یک روز صبح دیدیم که درِ دانشگاه را بستند و زنجیر زدند. گفتند دانشگاه بسته است. در صورتی که از قبلَ هیچ چیزی اعلام نشده بود. ما اعتراض کردیم که به چه حقی می‌خواهید دانشگاه را تعطیل کنید؟ و همان‌جا با تعدادی اوباش سازمان‌یافته روبه‌رو شدیم که هیچ‌کدامشان هم دانشجو نبودند. کاملاً مشخص بود که از بیرون آنها را آورده‌اند، آنها به ما حمله کردند و می‌خواستند ما را از خوابگاه دانشگاه بیرون بریزند. یک ساختمان دانشجویی داشتیم که آنها به آن‌جا آمده بودند و از پایین، با شیشهٔ نوشابه، سنگ و با این چیزها به ما حمله می‌کردند که بتوانند ما را از داخل ساختمان بیرون بکشند.

بعد از آن به دانشگاه تربیت معلم حمله کردند که در اثر حملهٔ چماقداران دو تن از دانشجویان دانشکدهٔ تربیت معلم مجروح شدند. یکی گردنش شکست و دیگری هم در حالت بیهوشی به بیمارستان منتقل شد.

خورشید فرجی:

من آن‌موقع دانشجوی دانشگاه ملی بودم و روزی که عناصر چماقدار رژیم، بسیج شده بودند که دانشگاه را به محاصرهٔ خودشان دربیاورند و آن را تسخیر کنند، در یکی از تیمهای حفاظت دانشگاه بودم. عناصر چماقدار رژیم وارد آن‌جا می‌شدند و



صفحه ۵ کیهان
چهارشنبه ۸ اسفندماه ۱۳۵۸
۱۰ ربیع‌الثانی ۱۴۰۰ - شماره ۱۰۹۴۰

گزارش روز

آیا سایه چماق از سر اجتماعات کوتاه می‌شود؟

• سرپرست دانشگاه صنعتی شریف: یورش به میتینگ‌ها، نقض قانون اساسی است.

※ حجت‌الاسلام رفسنجانی: درگیری و برخورد در اجتماعات در مجموع بسود دشمن است.

※ دکتر پیمان: دامن‌زدن به تضادهای درون خلقی، مبارزه ضدامپریالیستی را از ذهن جامعه می‌شوید.

※ حجت‌الاسلام خامنه‌ای: رئیس‌جمهور باید نقش واسطه بین گروهها داشته باشد.

• دکتر سامی: درحوادث اخیر برای جلوگیری از تهاجم گروهها، اقدامی نشد.

• مجاهدین انقلاب‌اسلامی: برهم زدن اجتماعات از عوامل اصلی اغتشاشات کنونی است.

• انجمن دانشجویان مسلمان: سر دمداران حمله به گروهها از نظر ما شناخته شده‌اند.

• حزب جمهوری اسلامی: حزب ما درگیری و حمله به گروهها را محکوم می‌کند

برخورد آزاد اندیشه‌ها و افکار می‌ترسند و در مقابل ارائه طرز فکر وبینش اجتماعی سازمانها دست به چماق واسلحه سرد وگرم می‌برند.

چرا در این زمان که بدستور امام باید نظم وانضباط را حفظ کرد، بعنوان حمایت از دین وامام به مردم هجوم می‌برند. این اقدامات نتیجه‌ای جز تضعیف رهبری ومخدوش کردن مبنای انقلاب اسلامی ما ندارد.

نظر وزیر کشور

● حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی وزیر سابق کشور در باره حمله به مراکز سازمانهای سیاسی واجتماعات وحملات اخیری که در شهرها بوقوع پیوسته است می‌گوید:

اولا این مسائل احتیاج به تشکافتن دارد وباید ببینیم که این درگیریها یکطرفه است یا دوطرفه، ولی باید بگوییم که در مجموع این نوع برخوردها فقط بسود دشمن است ونباید به خاطر هدفهای شخصی به عده‌ای حمله کرد تا منجر به درگیری شود وهرج ومرج بوجود آید وبهرحال این مسئولین هستند که باید به این جریانات رسیدگی کنند.

آزادی یکی از دستاوردهای انقلاب و ثمره خون شهدا است. بنابراین همه سازمانها و گروههای سیاسی مترقی باید در فضایی آزاد و دموکراتیک اجازه فعالیت داشته باشند و مقامات مسئول موظفند باقاطعیت جلو حمله‌ها و تحریکات رابگیرند.

سخنگوی انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران در این باره می‌گوید:

از نظر سازمانهای سیاسی و مخصوصاً سازمان مجاهدین خلق ایران گروههای مهاجم شناخته شده هستند.

مسئولیت رئیس جمهور

● حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای امام جمعه تهران و سرپرست سابق سپاه پاسداران معتقد است که درمورد حمله به اجتماعات سازمانهای سیاسی، رئیس جمهور باید مسئول باشد.

● حزب جمهوری اسلامی در رابطه با درگیریها

دانشگاه تهران: خونها ریخته می شود، دیوارها فرو می ریزد، اما سنگر آزادی هم چنان پابرجا خواهد ماند



شعارهایی علیه دانشجویان می‌دادند و اطراف دانشگاه گشت می‌زدند. دانشجوها با همبستگی زیادی که داشتند، در اطراف ساختمانهای مختلف دانشگاه گرد هم می‌آمدند و زنجیری تشکیل داده بودند که مانع ورود این اوباش به دانشگاه بشوند. ولی مزدوران درحالی که هر کدام وسایل مختلفی مثل چماق و چاقو در دستشان بود، به سمت دانشجوها حمله و آنها را مجروح می‌کردند. من خودم شاهد صحنه‌یی بودم که اینها به سمت در یکی از دانشکده‌ها یورش بردند، یکی از دانشجوها را زیر ضربات مشت و لگد خودشان گرفتند و به شدت او را مجروح کردند که ما او را به زحمت از صحنه خارج کردیم. رژیم با این کارش می‌خواست صدای آزادی را در دانشگاهها خفه کند. ما هم متقابلاً چند شبانه‌روز در اطراف دانشگاه بیدار بودیم و از این محل مقدس دفاع کردیم.

شهادت دو مجاهد خلق در مشهد و شیراز

همزمان با تهران، بعدازظهر روز ۲۹فروردین، دانشگاه مشهد نیز آماج حملات ارتجاع می‌گردد. در نخستین قدم، دانشکده‌های مشهد، مورد یورش چماقداران و پاسداران رژیم قرار می‌گیرند. اما در گام بعد، حدود ۵۰۰تن از اوباش مسلح به چاقو و قمه و دیگر سلاحهای سرد به دفتر مجاهدین در مشهد حمله می‌کنند و با پرتاب کوکتل آن جا را به آتش می‌کشند و طی حملات خونینی که دو روز ادامه می‌یابد و صدها مجروح به جای می‌گذارد، مجاهد خلق شکرالله مشکین‌فام به شهادت می‌رسد. روز بعد دانشگاه شیراز نیز مورد تهاجم چماقداران قرار می‌گیرد.

فرح شیبانی:

روز ۳۰فروردین۵۹ دانشگاه شیراز مورد حملهٔ پاسداران قرار می‌گیرد. حوالی ساعت۴ بعدازظهر درگیری خیلی شدید شد و پاسداران با سلاح حمله را شروع کردند. در همین درگیری خواهر مجاهدمان نسرین رستمی از ناحیهٔ کمر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به بیمارستان سعدی شیراز منتقل شد.

تلاش پرستاران و پرسنل بیمارستان خیلی شگفت‌انگیز بود. چون آنها مثل سایر اقشار مردم شیراز سمپاتی خیلی زیادی نسبت به سازمان داشتند. بنابراین خیلی تلاش کردند که نسرین را نجات بدهند. نسرین از ناحیهٔ کمر به‌سختی مجروح شده و چند

مهرهٔ کمرش شکسته بود. هم‌چنین قسمتی از کلیه‌اش را از دست داده بود. شب اول یک عمل جراحی روی او انجام گرفت. اما این عمل متأسفانه نتوانست کاری از پیش ببرد و چشم‌اندازی برای بهبودیش وجود نداشت. در نهایت نسرین روز ۱۲تیر۵۹ درحالی‌که با روحیهٔ واقعاً شگفت‌انگیزی این مدت را به‌سر می‌برد و اصلاً همهٔ محیط اطرافش را تحت تأثیر قرار داده بود، به شهادت رسید.

شهید نسرین رستمی چند روز پیش از شهادتش، درحالی‌که به‌سختی حرف می‌زد، طی سخنانی که به‌عنوان سندی از روحیهٔ شکست‌ناپذیر میلیشیای قهرمان مجاهد، بر روی نوار ویدئو ثبت شده، خطاب به خواهران و برادران مجاهدش گفت: «فقط این را می‌توانم بگویم که کارشان را ادامه بدهند، راهشان را ادامه بدهند، به‌خاطر خدا و خلق، من هم به‌خاطر خدا و خلق بود که تیر خوردم و افتخار هم می‌کنم...»

پدر شهید نسرین رستمی:

سلام و درود گرم من به تمام پدرها و مادران مجاهدین خلق، بسم‌الله الرحمن الرحیم، درود بی‌پایانم به تمام شهیدان راه آزادی. درود بی‌پایانم به خانوادهٔ رضایی‌ها، طالقانی و امثال اینها. درود بی‌پایانم به مصدق، حسین فاطمی و امثال آنها. بنده یک پیرمردی هستم به نام فیض‌الله رستمی، چند تا بچه دارم. بچه‌هایم، مدت مدیدی است، از اول انقلاب تا حالا داخل سازمان مجاهدین خلق بودند و هستند. اگر روزی یکی از بچه‌های مرا بکشند و آنها خونشان را بدهند در راه خدا، من هر روز خوشحالترم. خون آنها از خون شهیدانی که در راه انقلاب، در راه آزادی، در راه این مملکت کشته شدند، خونشان ریخته و شهید شدند، بچه‌های من عزیزتر نیستند. من هم یکی از آن شهیدداده‌ها باشم. خون بچه‌های من از خون خانوادهٔ رضایی‌ها سرخ‌تر نیست. بچهٔ من هم امثال آنها.

فقط من از مسئولان امر می‌خواهم که طبق دستور خدا، قرآن، اسلام، علی رفتار بکنند، قضاوت بکنند، ببینند آیا این مجاهدینی که این‌قدر شکنجه دیدند، زندان کشیدند، شهید دادند، مبارزه کردند، از آنها بپرسید آخر راه شما چی بوده؟ اگر اینها قلابی بودند، یا این‌که به کسی وابسته بودند، دو نفر شهید می‌شد، ۴نفر فرار می‌کرد، ۵نفر شهید می‌شد، صد نفر فرار می‌کرد، پس اینهایی که این‌قدر شهید دادند و سینه‌شان الان هم سپر گلوله هست و راه خودشان را ادامه می‌دهند، پس اینها

یک راه مستقیمی، صراط مستقیمی دارند. راه اینها، راه قرآن است، راه اینها راه اسلام است، راه اینها راه طالقانی است، راه اینها راه دیانت است، بیایند بپرسند، بیایند قضاوت بکنند، بررسی بکنند. چاقوکش، زنجیربه‌دست، چماق به‌دست، قلوه‌سنگ به دست، داس به‌دست، قمه به‌دست، تبربه‌دست، این که نشد، این شد اسلام؟ این که اسلام نیست. این ضداسلام است، کسانی که ایستاده بودند مردم را می کشتند با چاقو و با قمه و با زنجیر و با سنگ و چوب و چماق، می گفتند حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله، همان کسان را می‌بایست بپرسید از آنها که شما چکاره اید؟

موج تهاجمات ارتجاع به شمال کشور کشیده می شود و دانشگاه گیلان در رشت نیز به خاك و خون کشیده می‌شود. سردمدار ارتجاع در تهاجمات پاسداران و چماقداران به دانشگاه گیلان، آخوند هادی غفاری است. او پیش از این گفته بود دیگر پوستر پاره نمی کنیم، بلکه گلو پاره می کنیم. وی و پاسداران همراهش یک هوادار مجاهدین به‌نام احمد گنجه‌ای را در روز دوم اردیبهشت به ضرب گلوله به‌شهادت می رسانند.

در پی حمله و هجوم وحشیانه و سراسری به دانشگاهها، مجاهدین فعالیتهای گسترده یی را برای افشای آن‌چه که تحت عنوان انقلاب فرهنگی مطرح شده بود آغاز می کنند. مسعود رجوی با شرکت در سمیناری در روز ۱۷اردیبهشت در دانشگاه ملی که از تلویزیون هم پخش می شود، توضیح می دهد که انقلاب فرهنگی واقعی چیست و ارتجاع به‌دنبال چیست. روشنگریها سبب می شد که توطئه های رژیم تا حدودی برای مردم افشا شود. ولی هیچ کدام از اینها مانع از این نمی شود که خمینی از تصمیمی که برای بستن دانشگاهها گرفته بود، کوتاه بیاید. اواخر سال تحصیلی۱۳۵۹، رژیم توطئهٔ خود را در رابطه با بستن دانشگاهها به تدریج به پیش می برد. البته این امر نمی تواند به سادگی انجام شود. دانشجویان انقلابی تصمیم می گیرند که با تمام قوا از سنگر آزادی دفاع کنند. به همین دلیل اشغال هر دانشکده، دانشگاه و حتی خوابگاه دانشجویی با زد و خورد و درگیریهای بسیار شدید همراه است. خمینی در ادامهٔ توطئه اش علیه دانشگاه، تهاجماتش را به مراکز و پایگاههای مجاهدین و دیگر نیروها گسترش می دهد و دامنهٔ آن شهرهای مختلف کشور را فرا می گیرد.

چماقداری، یک پدیدهٔ سراسری و سازمان‌یافته

خمینی برای پیشبرد هدفهایش شیوه‌های خاص خود را به کار می‌گیرد که چماقداری در دوران مبارزهٔ سیاسی مهمترین آنهاست. چماقداری از هفتهٔ اول آغاز حاکمیت خمینی یکی از ابزارهای اعمال حاکمیت او بود. خمینی یک عده چماقدار، قمه‌کش و پاسدار را نه به‌عنوان مأموران رسمی رژیم، بلکه به‌عنوان "مردم" برای سرکوب آزادیها می‌فرستاد. همین چماقداران و گروههای حزب‌اللهی و فالانژها بودند که از یکسو به اعضا و هواداران مجاهدین حمله، آنها را مجروح و مضروب کرده و به قتل می‌رساندند و از سوی دیگر، علیه مجاهدین تبلیغات و لجن‌پراکنی می‌کردند.

در جریان برگزاری مراسم روز کارگر در ترمینال خزانهٔ تهران، صدها تن از مردم و میلیشیای مجاهدین مجروح شدند. این در حالی بود که ساختمان ترمینال خزانه که در وسط یک محوطهٔ باز قرار گرفته، با ۳ الی ۴رشته زنجیر انسانی حفاظت می‌شد. از طرف دیگر مزدورانی هم که از برگزاری میتینگ خبردار شده بودند، از چند ساعت قبل به‌صورت دسته‌های موتور سوار و پیاده آمده و می‌خواستند مانع برگزاری مراسم بشوند. اما با تلاش و کوشش میلیشیا مراسم به‌موقع شروع شد. از زمان آغاز مراسم، حملهٔ دیوانه‌وار چماقداران هم آغاز شد. آنها با کارد، چاقو، ساطور و بطریهای شکسته، به زنجیری که میلیشیا گرفته بود حمله می‌بردند و آنان را مجروح می‌کردند، وقتی یک‌سری از نفرات مجروح می‌شدند، مزدوران تلاش می‌کردند خودشان را به ساختمان برسانند که بلافاصله با زنجیر انسانی بعدی مواجه می‌شدند. مزدوران از زاویه‌های مختلف به مردم حمله می‌کردند و ۱۰ـ۲۰نفره با چاقو و ساطور و... آنها را می‌زدند. در این روز دستهای بسیاری شکست و چهره‌های بسیاری چاك خورده و مجروح شد.

یک زن هموطن (از شرکت‌کنندگان در مراسم):

یک‌باره ما دیدیم سنگ است که از این‌طرف می‌بارد. من ایستاده بودم، چادرم را به بچه‌ها دادم که بتوانند از خودشان در برابر سنگها دفاع کنند... خودم دیگر حالم به‌هم خورده بود، من را هم به قسمت دیگری منتقل کردند. خیلی مجروح داشتیم. خواهران که جلو بودند بیشتر زخمی شدند. حال خودم خیلی بد بود و بقیهٔ ماجرا را نفهمیدم. اما یک‌وقت دیدم عده‌یی می‌گویند زنده باد خمینی و می‌آیند توی سر زنها سنگ می‌زنند.

یک مادر (از شرکت کنندگان در مراسم) :

وقتی سنگ پرتاب کردند، یکی از برادران را همین طوری روی دست آوردند. ما نمی دانیم آخر به چه مقامی شکایت کنیم؟ اگر ما مسلمانیم، خوب این رژیم خودش را می گوید مسلمان، مسلمان که با مسلمان این طور رفتار نمی کند. اگر غیرمسلمانیم، خوب از ما جزیه بگیرند، بگذارند ما راحت باشیم. والله دیگر نه شب داریم، نه روز داریم، نه آزادی داریم، تا زمانی که آن رژیم بود، تمام زندانها جای ما بود، از این زندان به آن زندان، بچه هایمان را می گرفتند ۷سال، ۸سال، ۹سال دنبال بچه هایمان می رفتیم، هی می گفتند ملاقات ندارید. به یک عده مان روز آخر گفتند معذرت می خواهیم بچه هایتان کشته شده اند. آنهایی هم که آزاد شدند یکیشان سالم نیست. آخر آن زمان می گفتیم دشمنمان شاه است، الان ما اسم این چیز را چی بگذاریم؟!

مهرناز نیک سیر :

یکدفعه دیدیم که از یک نقطه همهمه و سر و صدای زیادی می آید، دیدیم که بچه ها یکی از مزدوران رژیم را درحالی که کلت دستش بود دستگیر کرده اند و او نعره می کشید و فریاد "مرگ بر منافق!" سرداده بود. پس از چند دقیقه برادر مجاهد عباس داوری پشت تریبون آمد و گفت که توطئهٔ ترور برادر مسعود کشف شده و ما امروز سخنرانی نداریم. آن مزدور هم چنان فریاد "مرگ بر منافق" سر می داد. یکدفعه دیدیم سایر مزدوران که در همان چند دقیقه قبل دور و بر تریبون می چرخیدند و به طور مشخص می خواستند آن نیّت شوم را اجرا کنند، یکی یکی دارند فرار می کنند و تنها همان مزدوری باقی مانده بود که کلت دستش بود.

اما ارتجاع که نتوانسته بود به هدف شوم خود دست پیدا کند، حمله و هجوم و توطئه و جنایت علیه مجاهدین و هوادارانشان را در شهرها و مناطق مختلف شدت می بخشید.

۹اردیبهشت۵۹ ـ شهرستان دره گز :

جلیل مرادپور یک میلیشیای پرشور ۱۵ساله در حین فروش نشریهٔ مجاهد، به ضرب دشنهٔ چماقداران ارتجاع به شهادت رسید.

۱۴ اردیبهشت۵۹ ـ اصفهان :

در پی تهاجمات مزدوران ارتجاع به فروشندگان نشریهٔ مجاهد، درجه دار انقلابی و شریف ارتش، «سیاوش شمس» که به دفاع از یک میلیشیا در برابر حمله چماقداران خمینی برخاسته بود، به ضرب دشنهٔ عوامل رژیم به شهادت رسید.

۱۹ خرداد۵۹ ـ تهران :

در حملهٔ عوامل مسلح رژیم به انجمن میثاق در جنوب تهران، میلیشیای مجاهد خلق ناصر محمدی به شهادت می رسد.

یکی از جوانان انجمن میثاق، که شاهد عینی حملهٔ پاسداران و چماقداران رژیم به این انجمن بود، در همان روز جریان را برای خبرنگار مجاهد بازگو کرد:

«به محض این که به انجمن میثاق آمدیم، ساعت حدود ۶ بود که دیدیم افراد کمیته، انجمن را اشغال کرده‌اند. تمام اتاقها را به‌هم ریخته بودند، و یکسری خانواده‌ها دوروبر پیکر میلیشیای شهید ناصر محمدی جمع شده بودند. خود اهالی محل مغازه‌ها را تعطیل کرده، دستهایشان را به خون شهید مالیده و در خیابان می چرخیدند و فریاد می زدند این سند جنایت ارتجاع! بعد ازدحام جمعیت بیشتر شد. بیشتر اهل محل آمدند، هواداران و بچه‌ها خودشان به محوطهٔ انجمن آمدند. پاسداران باز می خواستند تیراندازی کنند که چندتا از بچه‌ها رفتند جلوی پاسداران ایستادند و گفتند شما که بدون اجازه به خانهٔ ما آمدید و یکی از برادران ما را هم که کشتید، پس بزنید ما را هم بکشید!».

یکی از مادران سالخورده که در جریان حملهٔ چماقداران به انجمن میثاق در صحنه حضور داشته نیز درحالی که اشک می ریزد، به خبرنگار مجاهد می گوید:

اینها از پشت عکس خمینی به این‌همه مردم آجر و سنگ می‌زنند. با هر چه که دستشان می‌آید این برادران را زدند... غرقه به خون کردند، این دختران را غرقه به خون کردند... فرزند عزیز و شهید فرق سرش باز شده، آخر نمی‌دانم چرا سر مردم این چیزها را می‌آورند؟ آخر این مسلمانی است؟ این اسلام است؟ اسلام گفته این طوری کنید؟ اینها کم فعالیت کردند؟ ۱۵سال است این سازمان مجاهدین دارد فعالیت می کند، دارد شهید می‌دهد، دارد زندانی می کشد، دارد شکنجه می شود، حالا این

مزد دستشان بود که حالا هر روز با چوب و چماق و آجر بریزند اینها را غرق خون کنند؟ همهٔ این دختران مظلوم و بیگناه را غرق خون کنند؟ آخر خدا را خوش می آید؟ اینها که نه یک آجری زدند، نه یک سنگی! آمدند همهٔ شیشه هایشان را شکستند، یک جوان را هم شهید کردند، همه را زیر سنگ و چوب و آجر گرفته اند و دارند می روند. ماشین، ماشین آجر می آورند. این طوری نمی شود که، تلویزیون مال آنها، رادیو مال آنها، روزنامه مال آنها، هی علیه این سازمانها دارند می کوبند، همه حرفی می زنند، این طوری هم که نمی شود آخر این کار نه یک روزه، نه دو روزه، نه یک شهر است، نه دو شهر است، همهٔ ایران صبح تا شب همین بساط است.

عباس داوری:

انجمن میثاق یکی از انجمنهای هوادار سازمان در جنوب شهر تهران بود که توانسته بود در جذب نیروهای زحمتکش و فقیر جامعه به‌سوی سازمان، بسیار مؤثر واقع بشود. جایی که خمینی می توانست با چماقداری کارش را پیش ببرد، همین کار را می کرد. یعنی با چماقداری مرعوب می کرد. چماقدارها را می ریخت تا یک جایی را ببندد. اما جایی که چماقداری موفق نبود، عوامل سرکوبگر رسمیش یعنی پاسداران و کمیته‌چیهایش وارد می شدند. در همین رابطه شهادت مظلومانهٔ مجاهد شهید ناصر محمدی در مبارزات سیاسی ما یک نقطه‌عطف بود. زیرا پاسداران رسمی برای اولین‌بار وارد شدند و او را به‌طور مستقیم هدف قرار دادند. یادم هست که همراه با اشرف زنان مجاهد، شهید اشرف رجوی بالای سر ناصر شهید حاضر شدیم و من که شاهد صحنه بودم، به‌چشم می دیدم که فضا چقدر علیه خمینی است. همهٔ مردم محل از خمینی و از این کارهای جنایتکارانه اش به‌شدت متنفر بودند. فضایی که در آن‌جا وجود داشت به‌شدت ملتهب و بر ضد خمینی بود. چون همه ناصر محمدی را که یکی از جوانان بسیار برجستهٔ آن محل بود، خوب می شناختند و حرفهایش در صحبتی که با پاسداران قاتل خودش قبل از شهادتش داشت، بر سر زبانها بود. وقتی پاسداران او را تهدید می کنند که می کشیمت؛ ناصر می گوید من هم یک مهدی رضایی هستم. به همین جهت شهادت مظلومانهٔ ناصر محمدی در افشای چهرهٔ واقعی خمینی در میان مردم و اهل محل نقش مهمی داشت.

وضعیت شهرستانها نیز به همین گونه است. از زبان چند تن از شاهدان وقایع آن روزها در شهرهای مختلف، حوادث را مرور می کنیم:

محمود باقی پور:

سال۵۹ من در چارچوب انجمن جوانان موحد که هوادار سازمان مجاهدین در بهشهر بود، فعالیت می‌کردم. یک روز خبردار شدیم یکی از افراد شناخته شدهٔ رژیم خمینی قرار است برای سخنرانی به بهشهر بیاید. رژیم هم، کلی برای آن تبلیغات کرد. بعد هم رفتند از روستاها و شهرستانهای اطراف، یک مشت فالانژ و حزب‌اللهی های مثل خودشان را جمع کردند و آوردند. آن مزدور هم در سخنرانیش شروع به جوسازی کرد که آره این‌جا شده لنینگراد و... تماماً علیه سازمان و علیه نیروهای انقلابی صحبت و آنها را به‌شدت تحریک کرد. حدود ساعت۷ بعدازظهر بود که حزب‌اللهیها و فالانژها که سرکرده‌هایشان یکسری از آخوندها و اوباش شهر بودند، آمدند جلوی انجمن و ضمن به زبان آوردن حرفهای لایق خودشان، با پرتاب سنگ تمام شیشه‌های انجمن را شکستند. آنها عربدهٔ منافق، منافق! سر دادند و بعد رفتند دستگاه جوش آوردند و قفل در پایین انجمن را بریدند تا بتوانند به داخل ساختمان بیایند. بعد ماشین آتش‌نشانی آوردند، با فشار آب، تمام ساختمان ما را پر از آب کردند. این جریان ادامه داشت تا این‌که حدود ساعت۱۱ شب از دیوار پشت انجمن وارد ساختمان شدند. من رفتم اعتراض کنم و بگوییم که این کارتان خلاف قانون است. در همین بین یک سنگ محکم به چشمم خورد که من آن‌موقع در اثر شدت ضربه و شدت درد بیهوش شدم و افتادم. بر اثر حملات آنها خونریزی خیلی شدیدی داشتم، بینی‌ام شکسته بود، ابرویم پاره شده بود و در اثر آن ضربه، چشمم هم خونریزی کرده بود دیگر هیچ جایی را نمی‌دیدم.

ابوالفضل فولادوند:

انجمن دانش‌آموزان مسلمان اراك که ما در آن‌موقع در آن فعالیت می‌کردیم، به کانون امید مردم شهر تبدیل شده بود. به همین جهت مزدوران کینهٔ شدیدی از انجمن و میلیشیاهای مجاهدین داشتند تا آن‌که بالاخره در تابستان۵۹ به آن حمله کردند. حملهٔ خیلی سنگین و وحشیانه‌یی که با کوکتل و انواع سلاحهای سرد صورت گرفت. مردم در دفاع از انجمن گرد آن حلقه زدند. بیش از ۵۰۰نفر در دفاع از انجمن زخمی شدند. فالانژها و مرتجعان وحشیانه حمله می‌کردند، زخمی می‌کردند، دست و پا می‌شکستند و از هیچ جنایتی کوتاهی نمی‌کردند. ولی همین حمله و هجوم مرتجعان به انجمن و دفاع قهرمانانه‌یی که میلیشیا می‌کرد، تأثیر مثبت عجیبی روی مردم

داشت. به‌نحوی که دو روز بعد از آتش‌زدن انجمن، آن‌قدر فضا مساعد بود که فروش نشریه صورت خیلی عادی پیدا کرد و تیمهای میلیشیای ما برای فروش نشریه دوباره رفتند سر جاهای خودشان در نقاط مختلف شهر مستقر شدند.

زمان مهدیزاده:

ما در اردبیل انجمنی به نام جوانان مسلمان اردبیل داشتیم که اعضای آن هواداران سازمان بودند. مزدوران رژیم، به‌خصوص فالانژهای فدائیان اسلام اردبیل خیلی سعی می‌کردند که انجمن ما را تعطیل کنند. چشم دیدن انجمن ما را نداشتند. برای همین چندین‌بار سعی کردند که انجمن را به آتش بکشند، بارها حمله کردند، خودم حداقل سه، چهار بار شاهد حمله بودم. صبح روز ۷اردیبهشت۵۹ مزدوران که از قبل نقشه کشیده بودند، به‌طور حساب‌شده و با کلی نیرو به انجمن حمله کردند. در آن‌موقع که اینها حمله کرده بودند، بیش از ۱۰ ـ ۲۰نفر از بچه‌ها در انجمن نبودند. اما با همین عده، جلو اینها را گرفتند تا ما توانستیم از نقاط مختلف شهر خودمان را به انجمن برسانیم. مقاومت بچه‌ها، خیلی سرسختانه بود و آنها واقعاً با شجاعت آن‌جا ایستاده بودند. سنگ و چماق و زنجیر و دشنه بود که سمت بچه‌ها می‌آمد. ولی ما هر کسی یک صندلی یا یک چیزی گرفته بودیم جلوی صورتمان و با آن از خودمان دفاع می‌کردیم. در قسمتی از انجمن، خواهران و مادران ایستاده بودند و در قسمتی هم برادران ایستاده بودند. مزدوران هر چه سعی می‌کردند که به داخل ساختمان نفوذ کنند، نتوانستند مقاومت ما را بشکنند. ما خط مشخص داشتیم که با مزدوران رژیم درگیر نشویم و به آنها به‌اصطلاح ضربه نزنیم، فقط تنها کاری که می‌کردیم این بود که مقاومت بکنیم و نگذاریم اینها وارد انجمن بشوند. ولی هر چه ما مقاومت می‌کردیم اینها تعدادشان بیشتر می‌شد. تا وقتی مزدوران رسمی، یعنی پاسداران رژیم نیامدند، آنها نتوانستند وارد انجمن بشوند. وقتی پاسداران رژیم آمدند، شروع به تیراندازی کردند و مزدوران رژیم هم با کوکتل و مواد آتشزا انجمن را به آتش کشیدند و از پشت انجمن هم تیراندازی می‌کردند. یعنی هم از پشت و هم از جلو به ما حمله شد. با ورود مزدوران رسمی رژیم، کم‌کم زخمیهایمان زیاد شد. حدود ۲۰ـ۳۰نفر از بچه‌ها، سر و دستشان شکسته و زخمی شده بودند. در این درگیری یکی از برادران ما به‌نام احد عزیزی که معلم روستا بود و بچه‌های روستا و مردم محله خیلی به او علاقه داشتند و جوان خیلی صاف و پاکی بود، شهید شد. علت شهادتش هم این بود که مزدوران رژیم نگذاشتند او را سریعتر به بیمارستان برسانیم. وقتی هم او را به بیمارستان اردبیل بردیم، چون

بیمارستان امکانات کافی نداشت، و آن‌جا هم پاسداران یک مقدار معطل کردند، احد در مسیر بیمارستان تبریز شهید شد. در این حمله یکی از مادرانمان هم پایش تیر خورد و یکی از برادرانمان به نام حجت ابراهیمی، چشمش سنگ خورد که بعداً چشمش بینایی خود را از دست داد. حدود ۱۰۰نفر از بچه‌ها هم در آن حمله دستگیر شدند که بعداً یا گروهی یا یکی‌یکی آزاد شدند. مزدوران رژیم، از افراد دستگیرشده، سه تن را در زندان نگه داشتند که یکی از آنها افشین شیخ‌نورانی بود و دیگری محمود یحیوی که اینها را بعد از ۳۰خرداد اعدام کردند.

جلال خرسندی:

من در شهر آستانهٔ گیلان فعالیت می‌کردم. یک روز با بچه‌ها در حال فروش نشریه و کتابهای سازمان در چهارراه اصلی شهر بودیم. طبق معمول مردم استقبال می‌کردند، برای خرید می‌آمدند و ما هم کار خودمان را می‌کردیم که یکی از فالانژها آمد و گفت که جمع کنید و بروید، نمی‌توانید نشریه بفروشید! گفتیم نه، این حق ماست! ما از آزادی دفاع می‌کنیم و باید این کار را بکنیم. به‌تدریج بحث بالا گرفت و مردم تجمع کردند. از آن طرف هم تعداد فالانژها زیاد شد. رفته‌رفته می‌دیدم علاوه بر فالانژها و حزب‌اللهیها، عناصر پاسدار و بسیجی هم در میان آنها هستند. اینها هر کاری کردند، هر قدر تهدید کردند که جمع ما را متفرق کنند نتوانستند؛ در نهایت طبق معمول، با چوب و چماق و فانوسقه و چاقو و هر چه که دم دستشان بود، روی سر ما ریختند و شروع به زدن کردند. یادم می‌آید هر کدام از بچه‌ها را که می‌گرفتند، به گوشه‌یی می‌بردند و تا می‌توانستند با همان وسایلی که دستشان بود کتک می‌زدند. یکی از نفراتی را هم که گرفتند، خودم بودم. مرا هم به همان ترتیب زدند. طوری که از ناحیهٔ دندان و شکم و... آسیب دیدم و پیشانیم شکست. تا این‌که بالاخره مردم ریختند و مزدوران را گوشمالی دادند و آنها فرار کردند.

زهرا میرسیدی:

ما بساطهایی در خیابانهای مختلف مشهد، مثل خیابان دانشگاه، میدان تقی‌آباد، یا سه‌راه راهنمایی داشتیم. در این بساطها، کتاب و نشریه می‌فروختیم. اوباش و چماقداران خمینی مدام به بساطهای ما حمله می‌کردند. ولی به گفتهٔ برادر مسعود، میلیشیا اصلاً وارد این درگیری نمی‌شد و سعی می‌کرد تا جایی که امکان دارد درگیر

نشود. اما پاسدارهای خمینی هیچ مرزی نمی‌شناختند و به وقیحانه‌ترین شکل حملات خودشان را ادامه می‌دادند. در مقابل شاهد حمایت مردم از فرزندان میلیشیای خودشان بودیم. آن صحنه ها و آن کمکها هیچ وقت فراموشم نمی شود.

محمد شکراللهی:

یکی از شیوه هایی که در سال۵۸ و ۵۹ رژیم برای مرعوب کردن هواداران سازمان در تبریز استفاده می‌کرد این بود که میلیشیاها و هواداران مجاهدین را در خیابان می‌ربودند و با ماشین به بیابانهای اطراف تبریز می‌بردند و شکنجه می‌کردند. در یکی از این موارد برادری را در خیابان دستگیر کردند و به بیابانهای خارج شهر بردند و روی سینه اش با آتش سیگار نوشتند «بهشتی»! این برادر بعداً به پایگاهی که من بودم آمده بود و سینه اش را به من نشان داد، فی‌الواقع جگر آدم آتش می گرفت. خودش تعریف می‌کرد که چطور چند نفر که او را دستگیر کرده، دست و پایش را بسته و روی سینه اش نشسته بودند. سیگارها را روشن می‌کردند و مدام پُک می‌زدند تا آتشش تیزتر بشود. با این شکنجه روی سینه‌اش کلمهٔ «بهشتی» را درشت نوشتند. او می گفت در آن لحظاتی که سیگار را روی سینهٔ من می گذاشتند، به طور مستمر بیهوش می‌شدم، باز به‌هوش می‌آمدم ولی آنها کارشان را تا آخر ادامه دادند. بعد هم که او بیهوش شده بود، او را در همان بیابان رها کرده و رفته بودند.

محمدرضا ثانی:

به میلیشیا دستور داده شده بود که فقط مقاومت بکند. میلیشیا اجازه نداشت تعرض بکند، ولی دلش خیلی پُر بود. ما همه اش می گفتیم که آخر چرا ما نباید بزنیم؟ آخر چرا نباید اینها را عقب برانیم؟ می‌گفتیم اگر اجازه بدهید ما اینها را تارومار می‌کنیم. ولی اجازه نمی‌دادند. فرمان این بود که شما با انضباط پولادین، باید فقط مقاومت بکنید، تا ثابت بشود که ما مهاجم نیستیم، ما قصد درگیری نداریم. ما هدفمان این است که بتوانیم مردم را نسبت به جنایتهایی که اینها می کنند، آگاه بکنیم.

به این ترتیب در فاصلهٔ حدود دوماه و نیم از آغاز سال۵۹، ارتجاع گام‌به گام با ریختن خون مجاهدین، در مسیر سرکوب هر چه بیشتر آزادیها پیش تاخت. مجاهدین طی این مدت، هم‌چنان مثل سال۵۸، با خاری در چشم و استخوانی در گلو، تنها خون دادند و

شکنجه شدند و با صبر و خویشتنداری مافوق تصور از پاسخگویی و عمل متقابل و حتی حق دفاع از خود چشم پوشیدند. آری، این بهای افشای ماهیت ارتجاعی و ضدبشری خمینی و دارودسته‌اش و بهای آزادی خلق بود. خلقی که می‌بایست دجالیت و شقاوت خمینی را از یکسو و مظلومیت و حقانیت فرزندان مجاهد خود را از سوی دیگر به‌چشم می‌دید، به آن ایمان می‌آورد و بار دیگر برای کسب آزادی وارد صحنه می‌شد.

ارتجاع از آغاز سال۱۳۵۹، تا نیمهٔ خرداد، یورش گستردهٔ خود به دانشگاهها، میتینگها، انجمنها و دفاتر مجاهدین را با شدت هر چه تمامتر ادامه داد. تنها طی همین مدت ۸تن از مجاهدین و هوادارانشان به‌شهادت رسیدند، صدهانفر مجروح شدند و در اغلب نقاط کشور، دانشگاهها و مراکز سیاسی تعطیل شده بود. در این تهاجمات ارتجاعی برای رژیم دو هدف متصور بود. یا مجاهدین را به تسلیم و سازش و سکوت وادارد و یا به یک درگیری قهرآمیز زودرس بکشاند تا مجاهدین را به‌لحاظ سیاسی نامشروع کرده، و برای حذف فیزیکی آنان بهانهٔ مناسبی پیدا کند. [1]

مجاهدین اما، نه‌تنها در هیچ‌یک از این دو دام نیفتادند، بلکه در پرتو رهبری

---

۱) گسترش اختناق و سرکوب و از بین‌بردن آزادیهای مردم از طریق تشدید حمله و هجوم به مجاهدین در سراسر ایران، طی مدت کوتاهی در سراسر جهان نیز انعکاس یافت و دامنهٔ آن به افکار عمومی جهان کشیده شد.

به‌عنوان مثال «شائول بخّاش» یک نویسندهٔ و محقق مقیم آمریکا که هیچ نظر خوشی هم نسبت به مجاهدین نداشت، در کتابی به‌نام «حکومت آیت‌الله‌ها» می‌نویسد: «در بهمن۵۸، ۶۰هزار نسخه از نشریهٔ مجاهد توقیف و سوزانده شد. در مشهد، شیراز، قائم‌شهر، ساری و دهها شهر کوچک دیگر، دسته‌های اوباش به مراکز مجاهدین، انجمنهای دانشجویان و میتینگها حمله کرده و آنها را غارت کردند. از آن‌جایی که گردهمایی مجاهدین اغلب بزرگ بود این حملات به درگیریهای بزرگی تبدیل می‌شد. در حمله به مرکز مجاهدین در قائمشهر ۷۰۰نفر و در مشهد ۴۰۰نفر مجروح شدند. در جریان این درگیریها در فاصلهٔ بهمن۵۸ و خرداد۵۹، ۱۰ تن از اعضای این سازمان جان خود را از دست دادند. آخوندها معمولاً منشأ این حملات بودند. در قم بعد از سخنان محمدتقی فلسفی و محمدجواد باهنر، راهپیمایی ضدمجاهدین انجام شد. در بهشهر مجاهدین بعد از یک سخنرانی فخرالدین حجازی مورد حمله قرار گرفتند. (آخوند) خزعلی از شهری به شهر دیگر می‌رفت تا علیه مجاهدین موعظه کند. وی به یک جمعیت در شاهرود گفت، اگر آنها توبه نکردند، آنها را بگیرید و به دریای خزر بریزید. وی مجاهدین را متهم به کمونیست‌بودن، شرکت در قیام کردها، کشتن پاسداران و منحرف‌کردن دختران جوان کرد. وی در یک سخنرانی در مشهد گفت، حتی اگر در سوراخ موش قایم شوند، ما آنها را بیرون خواهیم کشید و خواهیم کشت. ما تشنهٔ خون آنها هستیم. ما باید شاهرگ آنها را قطع کنیم. خمینی نسبت به رشد قدرت مجاهدین مشکوك بود و با اقدام آنها به‌عنوان افراد عادی (غیرروحانی) برای تفسیر قرآن مخالف بود». (نقل از کتاب خیانت به دموکراسی ص۱۲۸)

ذیصلاح خود، در یک شرایط به غایت پیچیده و متحول سیاسی، در کمال هوشیاری، با حداکثر صبر و متانت انقلابی و با پای فشردن بر آرمانها و اصول خود، به حراست و دفاع از آزادیهای مردم ادامه دادند و با افشای ماهیت رژیم قرون وسطایی خمینی مردم را هر چه آگاهتر کردند. تا زمانی که همهٔ حجتها تمام شود یا دیگر امکانی برای فعالیت مسالمت آمیز باقی نماند.

فصل چهارم

چه باید کرد؟!



چه باید کرد؟!

برای هر کس که آن روزها شاهد تهاجمات وحشیانهٔ چماقداران و پاسداران رژیم به آزادیهای مردم است و خیانت آشکار خمینی به آرمانهای انقلاب را می بیند، این سؤال ایجاد می شود که انقلاب ایران به کجا می رود؟

آن چه که به طور واقعی در برابر چشمها می گذرد بسیار تلخ و باورنکردنی است. از دیماه سال۱۳۵۸ که عباس عمانی به دست چماقداران ارتجاع به شهادت رسید، تا نیمهٔ خرداد۱۳۵۹ که ناصر محمدی در انجمن میثاق به ضرب گلولهٔ پاسداران به خاك افتاد، ۱۰تن از مجاهدین و هوادارانشان به شهادت رسیدند. علاوه بر این صدها و هزاران مجروح و انبوهی ویرانی به جا ماند. هیچ کس از تعدّی و تهاجم پاسداران و چماقداران ارتجاع در امان نیست. خمینی به راستی می خواهد برای تحکیم پایه های حکومت ولایت فقیه خود در کوتاهترین زمان، اختناق مطلق را حاکم کند و هر مخالفی را از پیش پای خود بردارد. در این شرایط، به راستی چه باید کرد؟

روز ۲۲خرداد۵۹ مسعود رجوی در سخنرانی تاریخی و افشاگرانهٔ خود در میتینگ امجدیه این سؤال بسیار اساسی را در برابر همهٔ مردم ایران و به خصوص اقشار آگاه و نیروهای ترقیخواه و انقلابی قرار می دهد: «چه باید کرد؟» این سخنرانی در شرایطی که رگبار گلوله و گاز اشک‌آور و باران سنگ از زمین و هوا به روی جمعیت می بارد و یورش چماقداران ارتجاع یک لحظه قطع نمی شود، ایراد می شود و یک بار دیگر فضای سیاسی ایران را به لرزه درمی آورد.

«چه باید کرد؟» افشاگری تکان دهنده و تعرض سیاسی ـ اجتماعی مجاهدین علیه

استبداد و انحصارطلبی و علیه جنایتها و یکه‌تازیهای ارتجاعی خمینی و پاسداران و چماقدارانش می‌باشد که با تهاجمات پی‌درپی خود و با کشتار و سرکوب مجاهدین، می‌خواهند آزادی و پرچمداران آن را به مسلخ ببرند و دیکتاتوری زیر پردهٔ دین را حاکم کنند.

هدف این سخنرانی افشای ارتجاع حاکم، به‌خصوص در رابطه با پدیدهٔ منحوس چماقداری و سرنخهای آن در حاکمیت خمینی است.

ارتجاع خمینی که موفق شده بود طی یکسال با بسیج واعزام دسته‌های چماقدار، نیروهای سیاسی، و هرگونه نغمهٔ مخالفی را سرکوب کند، در جریان برگزاری سخنرانی «چه باید کرد»، دست به بزرگترین تهاجم ارتجاعی خود می‌زند و بیشترین چماقداران، قداره‌بندان و اراذل و اوباشش را با حمایت آشکار پاسداران و کمیته‌چیها به صحنه می‌فرستد. هدف این بسیج تمام‌عیار ارتجاعی این است که به هر قیمتی مانع برگزاری سخنرانی رهبر مجاهدین شود. از همین رو حتی پیش از آغاز میتینگ، تهاجم چماقداران همراه با بارش مداوم سنگ و گاز اشک‌آور و رگبار گلوله آغاز می‌شود. ارتجاع یقین داشت که با بسیج تمام‌عیار مزدوران خود، خواهد توانست این میتینگ را به‌هم بزند اما در این محاسبه یک پدیده به‌حساب نیامده بود: میلیشیا!

میلیشیای مجاهد خلق در روز ۲۲خرداد یکی از بزرگترین حماسه‌های خود را در دوران حیات انقلابیش رقم زد و با مقاومتی خارق‌العاده که تحسین یک خلق را برانگیخت و با مایه گذاشتن از پوست و گوشت و استخوان خود از حریم آزادی دفاع کرد. میلیشیا اجازه نداد که ارتجاع خونریز و غدار به هدفهای شوم و ضدمردمی خود دست یابد و در این رویارویی نابرابر، میلیشیای قهرمان مصطفی ذاکری به‌شهادت رسید.

سیمین فیض بخش:

پاسدارها از اول به‌طرز گسترده‌یی سعی می‌کردند که به این تظاهرات حمله کنند و مانع سخنرانی برادر مسعود شوند. از همان اول شروع به شلیک گلوله و گاز اشک‌آور و حمله به بچه‌ها با سلاحهای سرد کرده بودند ولی بچه‌ها سعی می‌کردند با دستهایشان که به‌هم زنجیر کرده بودند، مانع از ورود اوباش به داخل جمعیت بشوند و سعی می‌کردند با دیوارهایی از بدنهای خودشان این حفاظت را هرچه مستحکمتر کنند. طوری‌که حتی در پایان سخنرانی که برادر مسعود می‌خواستند از محل خارج

شوند، با تمام وجودشان سعی می‌کردند زنجیر خود را هرچه فشرده‌تر کنند که مانع کوچکترین نفوذی از طرف پاسدارهای خمینی بشوند.

یادم هست در انتهای سخنرانی، من داشتم از یکی از خیابانهای اطراف استادیوم رد می‌شدم که دیدم تعداد زیادی از این گله‌های چماقدار به‌سمت برادرانمان حمله کرده بودند طوری که چشم یکی از برادران را درآورده بودند که چشمش در دست یکی دیگر از همرزمانش بود و درحالی که داشتند او را به‌سمت آمبولانس می‌بردند، این برادر همین طور شعار آزادی سر می‌داد.

چند قدم آن‌طرفتر، یک عدهٔ دیگر از چماقدارها، با چوب و چاقو به‌سمت یکی دیگر از برادرانمان حمله کرده بودند و ما با وجود خشم و کینی که از رژیم خمینی و عوامل جنایتکارش به‌خاطر شهادت همرزمانمان داشتیم، دستور داشتیم که وارد جنگ و زدوخورد نشویم و هیچ گونه عکس‌العملی نشان نمی‌دادیم.

محمد شکراللهی:

در سخنرانی امجدیه من در آن قسمتی بودم که مجروحان را نگهداری می‌کردند. آن‌جا قسمتی از یک زمین چمن خیلی بزرگ بود که پشت یکی از ساختمانهای امجدیه قرار داشت. بچه‌هایی که جلو فالانژها را می‌گرفتند، در چند صف ایستاده بودند. این فالانژها به‌طور مستمر با چاقو، دشنه و سنگ حمله می‌کردند. آنها سنگهای مرمر دور امجدیه را می‌کندند و به زمین می‌زدند، وقتی این سنگها خرد می‌شد، به‌صورت قطعاتی خیلی تیز و برنده درمی‌آمد، اینها را به‌طرف بچه‌ها پرتاب می‌کردند. آن‌موقع خط سازمان این بود که با اینها درگیر نشویم. آنها به‌طور مستمر با چاقو بچه‌ها را مجروح می‌کردند. در یکی از این حمله‌هایی که کردند، سنگ مرمری را پرتاب کردند که به دهان یکی از دوستانم در آن‌جا خورد و دندانهایش را شکست. یک مورد دیگر همان‌جا شاهد بودم که فالانژها با چاقو به‌صورت یکی از بچه‌ها زدند، الان هم که می‌خواهم تعریف کنم، برایم گفتنش خیلی سخت است. چاقو به چشمش خورد. چشمش در لحظه درآمد. تخم چشم از صورتش آویزان شده بود. توی صورتش فقط یک گودی پر از خون دیده می‌شد. ولی در لحظه‌یی که همه بلندش کرده بودند و داشتند از صحنه دورش می‌کردند تا به بیمارستان برسانند، دستش را به علامت پیروزی بلند کرده بود و درواقع به همه روحیه می‌داد. آن‌جا صحنه‌یی بود که هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود. گاز اشک‌آور تمام منطقه را پر کرده بود. به‌طرف همان

مجروحانی که آن جا بودند گاز اشک‌آور پرتاب می‌شد. خیلی از بچه‌ها لباسهایشان را آتش می‌زدند که بتوانند با این گاز اشک‌آور مقابله کنند، صحنه‌هایی بود که هیچ‌وقت فراموش نمی‌شود.

زهرا داعی‌الاسلام:

در ماجرای امجدیه، از فاصلهٔ خیلی کم، یعنی ۵۰متری به ما سنگ می‌زدند. بچه‌ها شعار می‌دادند و واقعاً جسارت و بی‌باکی بچه‌ها، بی‌نظیر بود. جلو می‌رفتند و اوباش، وحشیانه سنگ می‌زدند. یادم هست یکی از برادران سنگ به چشمش اصابت کرد، کاسهٔ چشمش پرخون شد و درجا به زمین افتاد. بچه‌ها او را بغل کردند و داشتند می‌بردند، فیلمش هم هست که او شروع کرد به شعار دادن: «خلق جهان بداند مسعود معلم ماست!» و «درود بر مسعود رجوی! مرگ بر ارتجاع!» مردمی که شاهد این صحنه بودند، این روحیه و این ایمان و انگیزه، آنها را بهت‌زده کرده بود.

آزادی، ضرورت دوام انسان در مقام انسانی است

مسعود رجوی در میان ابراز احساسات پرشور بیش از ۲۰۰هزار تن از مردمی که در ورزشگاه امجدیهٔ تهران گرد آمده بودند، سخنرانیش را آغاز کرد. اگرچه که توفانی از شعارهایی نظیر «خلق جهان بداند مسعود معلم ماست»، «رجوی، رجوی، خدا نگهدار تو!»، «خون حنیف می‌جوشد، رجوی می‌خروشد!» تا دقایقی چند، مجال آغاز سخن را به او نمی‌داد. مسعود در آن سخنرانی تکاندهنده از جمله گفت:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت و اذا الصحف نشرت، و آن‌گاه که از آن استعداد زنده‌به‌گور و پرپرشده پرسیده شود به کدامین گناه کشته شد و آن‌گاه که نامهٔ اعمال گشوده شود

فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس واللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس، پس سوگند یاد نمی‌کنم به واپس‌شوندگان، فروروندگان محوشونده، و شب، آن‌گاه که همی پایان پذیرد و صبح آن‌گاه که بدمد.



صحنه یی از ازدحام جمعیت در میتینگ امجدیه

صحنه یی از درگیری چماقداران رژیم با میلیشیا



هر شب ستاره یی به زمین می کشند و باز
این آسمان غمزده غرق ستاره هاست .

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

تکلیف ما با این اوضاع چیست؟

(شعار جمعیت : خون حنیف می جوشد ، رجوی می خروشد)

مادرها ، پدرها ، خواهران و برادران ـ جمع شدیم برای یادبود تازه‌ترین شهیدان خلق . پس‌فردا هم هشتمین سالگرد شهادت مجاهد قهرمان رضا رضایی است ... ضمناً آمده‌ایم بپرسیم که دیگر حالا چرا؟ در نظام جمهوری اسلامی چرا؟ و این‌که تکلیف ما با این اوضاع چیست؟ و خلاصه چه بایستی بکنیم؟ هنوز خون کارگر مجاهد شهید عباس عمانی که در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری به‌جرم پخش اوراق تبلیغاتی به‌شهادت رسیده بود، نخشکیده بود که خبر شهادت و اعدام برادران عسگری را شنیدیم و برادر دیگری از همین خانواده که به زندان رفت ...

اوایل اسفند برادر دیگر ما عین‌الله پورعلی (معلم روستایی) در حملهٔ چماقداران به دفتر مجاهدین در قائمشهر شهید شد ...

۲۳ فروردین ، برادر کارگر ما رضا حامدی که قبل از انقلاب ، حزب رستاخیر خمین را منفجر کرده بود و حالا مغازهٔ کتابفروشی طالقانی را دایر کرده بود ، به ضرب ۶ گلوله شهید شد .

۳۰ فروردین خواهر کوچک ما نسرین رستمی ، دقیقاً نمی‌دانم چند سال داشت ، شاید ۱۳ـ۱۴ سال ، در شیراز به‌ضرب گلوله از پا افتاد .

۳۱ فروردین در مشهد یکی از ارزشمندترین برادران ما ، شکرالله مشکین‌فام ، که همین حالا فرزند سه‌ساله‌اش را در بغل من دیدید ، به‌ضرب گلولهٔ ژـ۳ در محل دفتر مجاهدین در مشهد به‌شهادت رسید . ماجرا را از دانشگاه تحت عنوان انقلاب فرهنگی شروع کرده بودند و تعدادی هم ساطور به‌دست و بعد کشانده بودند به مرکز مجاهدین و بعد هم ژـ۳ ...

سوم اردیبهشت، برادر ما، احمد گنجه‌ای در رشت در خیابان تختی به‌ضرب گلولهٔ نامردمانی که از تهران برای انقلاب فرهنگی رفته بودند، به‌شهادت رسید، و باز هم جنگل سرسبز گیلان خون‌فام شد. در این فواصل، آتش‌زدن، ریختن، سوختن، مجروح‌کردن، در بسیاری شهرها فراوان داشتیم.

۱۹اردیبهشت، در درگز، یک قاصدك جوان دیگر، برادر کوچک «مجاهد»فروش، جلیل مرادپور، دانش‌آموز سالهای اول دبیرستان، به ضرب دشنه یی که در قلبش فرو کردند در خون غلتید.

۱۱اردیبهشت، در جریان تهاجم چماقدارها به ترمینال خزانه چشم خواهر ۱۵ سالهٔ ما پروین صادقی را از حدقه درآوردند.

۱۴اردیبهشت، یک قاصدك جوان دیگر آزادی، یک «مجاهد»فروش در اصفهان مورد اهانت و گستاخی و تهاجم چماقداران و اوباش قرار گرفت. یک درجه‌دار آزاده و غیرتمند، یک انسان شریف، یک رادمرد ارتشی به‌نام سیاوش شمس، به‌دفاع از او برخاست، ولی دشنه به قلب خودش نشست و شهید شد.

برادر دیگر ما حجت ابراهیمی در اردبیل که چشمش را از حدقه درآوردند. وای که ما برای بینایی خلقمان چه چشمهایی را بایستی از دست بدهیم. شمعهایی از چشم بایستی فراراه خلق برافروخت. از چشم بهترین فرزندانش. بسوزید ای شمعها، بچرخید ای پروانه‌ها، ای پروانه‌های آزادی؛ شما خون‌بهای بهاران راستین انقلاب را باید بپردازید! و حالا این فصل لاله‌ریزان شماست (ابراز احساسات جمعیت).

بعد در ۷خرداد، در اردبیل نوبت به برادر دیگری رسید. احد عزیزی، معلم روستا... و بعد هم آخرین شهید در روز ۱۹ خرداد. به‌به، عجب شهیدی، یک نوگل محمدی دیگر پرپر شد. ناصر محمدی. سلام بر محمد! یک مهدی رضایی دیگر، درست ۱۸ ساله. دانش‌آموز هنرستان صنعتی از جنوب شهر.

... وای بر سنگدلان... ولی، ولی، ولی، تاریخ سیر تکامل خود را طی خواهد کرد و سرانجام معلوم خواهد شد که ظالم کیست و مظلوم کیست. بله ما تا ابد این کلام ناصر را به یاد خواهیم داشت. حالا [اشاره به

سمتی که مزدوران روی ساختمانهای اطراف امجدیه در حال شلیک بودند] گلوله ها ببارید، ما هم، سینه هایمان را سپر خواهیم کرد (ابراز احساسات جمعیت همراه با شعار درود بر رجوی).

... بله، ستارگان ما برآنند، تا در فلک اجتماعی و سیاسی این میهن طرحی نو دراندازند، طرحی عاری از طبقات، عاری از بهره‌کشی، عاری از جهل، نادانی، اختناق و زنجیر.

و راستی مگر بعثت انبیا که همین دیروز عید مبعث را جشن گرفتیم، جز به‌خاطر این چیزها بود؟ "واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس" [۱] و حالا بگو که باز هم ببارند. بله مادرها و پدرها! اندوهگین نباشید، بالاخره چماقدارها، پاسداران شب، ریشه‌کن خواهند شد (کف زدن جمعیت). اما بگذارید بپرسم، بگذارید در رابطه با این همه گلها و استعدادهایی که پرپر شده بپرسم، بپرسم که "و اذا الموؤدة سئلت بایّ ذنب قُتلت" [۲] به کدامین گناه کشته شدند؟ کدام گناه؟

علمای شریعت! رجال دولت! وکلای مجلس! اصناف! بازاریها! مطبوعات! رادیو تلویزیون! که می‌گویید در خط انقلاب هستید، آخر چرا ساکتید؟

پس گلوله و گاز اشک‌آور برای چیست؟. و به‌خدا قسم اگر کسی فکر کند که ما از گلوله و گاز اشک‌آور می‌ترسیم، هیهات! هیهات! ... آهای کجا هستند آنهایی که می‌گفتند و می‌گویند پیشوای ما علی است؟ اگر منظور شما از علی، امیرالمؤمنین علی است که وقتی شنید گوشواره را از گوش زن غیرمسلمان درآوردند، فریاد زد. وقتی شنید آن زن نمی‌توانسته از خود دفاع کند، و صدا به اعتراض و دادخواهی بلند می‌کرده و پاسخی نمی‌شنیده، و وقتی شنید که آن مهاجمین به‌خصوص در مقابل این بدکاریشان زخمی هم نشده و جزایشان را نپرداخته‌اند، فریاد زد: "فلو انّ امرءاً مسلماً مات من بعد هذا اسفاً ما کان به ملوماً" [۳] اگر مرد مسلمانی از شنیدن این خبر از اسف و اندوه بمیرد، ملامتی بر او نیست. سزاوار است

---

۱) سورهٔ عبس ـ آیه های ۱۷ و ۱۸
۲) سورهٔ عبس ـ آیه های ۸ و ۹
۳) نهج البلاغه ـ خطبهٔ ۲۷

که بمیرد. " ... بل کان به عندی جدیرا" [۱] در نزد من سزاوار است، اگر آن غیرتی در جامعه نیست که جلو این کار را بگیرد، مرگ سزاوارتر است.

فیا عجبا! عجبا " والله یمیتُ القلب و یجلب الهمّ" [۲] ... به خدا قلب آدم می‌میرد از اندوه ... تازه گوشواره را از گوش دختر غیرمسلمان درآوردند، ولی شما چطور است، چطور است که چشم دختر مسلمان را از حدقه درمی‌آورند، دست مادر شهید مسلمان را می‌شکنند، دم برنمی‌آورید؟ آخر تا کی؟ دم زدن صوری از اسلام تا کی؟ مگر حضرت علی فقط به کلام می‌گفت اسلام و قسط؟ فیا عجبا! عجبا! می‌گویید ما مسلمان نیستیم، آخر علامت اسلام چیست جز شهادتین؟ اشهد ان لااله الاالله، محمداً رسول‌الله (کف زدن جمعیت) کف نزنید! فیا عجبا! عجبا! مجاهد خلق باید بیاید و شهادتین بگوید، باز هم بگویید: اشهد ان لااله الاالله، اشهد ان محمداً رسول‌الله، اشهد ان امیر المؤمنین علیاً حجت‌الله.

بگذارید بشنوند، همه، بلندتر بگویید! (تکرار شهادتین توسط جمعیت) ها چه شد گلوله ها؟! [اشاره به سمت مزدوران]

(کف زدن جمعیت)

فیا عجبا! عجبا! اگر کسانی که به قول پدر طالقانی راه جهاد اسلامی را گشودند و دلدادهٔ مکتب قرآن بودند، مسلمان نیستند، پس بیایید مسلمانی را تعریف کنید. گو این‌که قسط و عدالت در اسلام که مسلمان و غیرمسلمان نمی‌شناسد. ولی باشد، باشد، می‌گویید مسلمان نیستیم، باشد. لااقل بر ذمهٔ اسلام هم نیستیم! فیا عجبا! عجبا! ... اما بگذارید من امروز تصریح بکنم، امروز هرچه سر و دست مجاهد و چشم مجاهد را کوردلان دربیاورند و بشکنند، ممکن است کسی به آنها چیزی نگوید، اگرچه باز هم شلاق را بر بدن ما آشنا بکنند. اگرچه به رغم صدها بار شکایت، اعتراض و تقاضای رسیدگی تا این ساعت هیچ رسیدگی جدی ما در این مورد ندیدیم. اما یک چیزی می‌خواهم بگویم. یقین کنید، یقین کنید که هر دستی که از مجاهدین بشکنند، ده دست به آنها افزوده می‌شود (کف زدن جمعیت) و هر چشمی که از حدقهٔ مجاهدین بیرون بیاید صد

---

۱) نهج البلاغه خطبهٔ ۲۷

۲) همان جا

چشم بیناشدهٔ دیگر به آنها افزوده می‌شود. و هر قلبی که از مجاهد پاره کنید و سری که بشکنید هزار قلب و سر دیگر پربرکت به جایش خواهد نشست. این منطق انقلاب است. این منطق توحید است، منطق تکامل است، منطق اسلام است، و منطق راه خدا و راه خلق است. مگر نیست که به قول قرآن، مثل آنها که در راه خدا انفاق و فدیه می‌کنند، "کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مأته حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم" [1] همانند دانه‌یی است که هفت خوشه می‌رویاند و در هر خوشه‌یی صد دانه و خدا چندبرابر می‌کند برای هر که بخواهد که خدا گشایش‌دهندهٔ علیم است. پس ای مادران شهدا! ای خواهران شهدا! "فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هوالفوز العظیم)، [2] بشارت باد به شما برای این خرید و فروشی که کردید. این همان رستگاری بزرگ است. بله در مقابل هر دست، ده دست، هر چشم، صدچشم، هر سر و قلب، هزارتا، بله مادران شهدا، به‌جای هر فرزند، شما حالا در سراسر کشور، هزاران فرزند دارید (کف زدن و ابراز احساسات پرشور جمعیت).

حالا بگذار هرچه می‌خواهند علیه ما توطئه بکنند، شلاق و ژ-۳ بکشند و ما هم‌چنان مانند سیدالشهدا فریاد می‌زنیم: "ان کان دین محمد لا یستقم الا بقتلی، فیا سیوف خذینی" [3] اگر دین محمد جز با عبور ما از جادهٔ خون، استوار و مستقیم و راست نمی‌شود، پس ای گلوله‌ها، [اشاره به سمت تیراندازی مزدوران] بگیریدم (کف زدن جمعیت).

... جالب است بعضی وقتها بعضی از آقایان راه می‌افتند گوشه و کنار کشور تا زمینهٔ چماقداری را آماده کنند، می‌گویند که حرف نزنید تا چماق نخورید، می‌گویند که میلیشیای مجاهدین دروغپرداز است. ولی ما می‌گوییم هرچه می‌خواهید چماق بزنید، گاز اشک‌آور و گلوله. سر مویی از حقوق قانونیمان کوتاه نمی‌آییم (کف زدن جمعیت). ... هر کس که بخواهد آزادیهای انسانی، انقلابی و اسلامی را محدود بکند، نه اسلام را شناخته، نه انسان را و نه انقلاب را. آزادی، ضرورت دوام انسان در

---

۱) سورهٔ بقره ـ آیهٔ ۲۶۱
۲) سورهٔ ۱۱۱
۳) از سخنان امام حسین در روز عاشورا

مقام انسانی است. والا با حیوانات که فرقی ندارد. والا مسئولیت و وظیفه یی ندارد، والا دنیای انسانی به جهان حیوانی تنزل خواهد کرد. بنابراین، تاوانش را خواهیم پرداخت باز هم:

هر که در این بزم مقرب تر است — جام بلا بیشترش می دهند

ما به رزم آزادی آمده ایم، نه به بزم آزادی، به رزم اسلام و انقلاب آمده ایم... و البته یقین داریم، یقین داریم که به حکم خدا، بنا به همهٔ سنن تکامل، به حکم تاریخ، سرانجام در پس همهٔ فراز و نشیبها، این خلقهای درزنجیر جهان و از جمله خلق قهرمان ایران است که بر تمام دشمنان درونی و بیرونی خود پیروز خواهد شد صبح پیروزی نهایی چه وجدانگیز و شیرین است! "واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس" ... سلام بر خلق. سلام بر آزادی. متشکرم». ۱

محمد محدثین:

این سخنرانی و مراسم در تمام ایران یک تأثیر و بازتاب بسیار عجیبی به‌جا گذاشت. میتینگ امجدیه درواقع یک نمایش بسیار باشکوه از پایگاه گستردهٔ اجتماعی مجاهدین، یک صحنهٔ بسیار تکاندهنده از بُرّایی و نفوذ کلمه و قدرت معنوی و سیاسی و محبوبیت برادر مسعود در جامعهٔ ایران بود و هم‌چنین قدرت و توانایی نیروی هوادار مجاهدین، میلیشیای مجاهد خلق را به‌نمایش گذاشت که با دست خالی و بدون هیچ‌گونه سلاحی توانست در مقابل هجوم پاسداران مسلح که می‌خواستند این گردهمایی را به‌هم بزنند و نگذارند سخنرانی برگزار بشود، بایستند.

پاسداران می‌خواستند وارد صحنه بشوند. از درهای مختلف امجدیه می‌خواستند سد حفاظتی میلیشیا را بشکنند و وارد بشوند. اما همهٔ تلاشها و توطئه‌هایشان به شکست منجر شد و سخنرانی با موفقیت تمام برگزار شد. رژیم خمینی در این جریان یک ضربهٔ بسیار جانانه دریافت کرد و در عین حال متحمل یک آبروریزی بسیار بزرگ هم شد. و آن این‌که در این‌جا دیگر چماقداری صرف در کار نبود، این‌جا پاسداران رسماً سلاح کشیده بودند. این رسوایی بزرگ حتی در درون خود رژیم هم مسأله ایجاد کرد. حتی احمد، پسر خمینی، مجبور شد که بیاید و در روزنامه موضعگیری کند و کارهای شنیع چماقدارها و پاسداران را در امجدیه محکوم بکند. حتی در مجلس تازه شکل گرفتهٔ ارتجاع هم بیست تن از نمایندگان

---

۱) مجاهد شمارهٔ ۸۷ ـ ۲۴خرداد۱۳۵۹

مجلس آمدند طی اطلاعیه‌یی در روزنامه‌های خود رژیم چماقداری و حمله به تظاهرات و اجتماع امجدیه را محکوم کردند. این یک پیام بسیار خطرناك برای خمینی داشت.

به این ترتیب میتینگ عظیم مجاهدین در امجدیه با شرکت ۲۰۰هزار تن از مردم تهران و سخنرانی تاریخی مسعود رجوی در شرایطی که ارتجاع حاکم هزاران پاسدار و چماقدار خود را برای تهاجم به‌این میتینگ بسیج کرده بود و به هر قیمت می‌خواست مانع برگزاری آن شود، به یمن مقاومت حماسی میلیشیای قهرمان و به بهای شهادت میلیشیای مجاهد خلق مصطفی ذاکری و مجروح شدن ۲۵۸تن دیگر که ۱۸نفرشان مورد اصابت گلولهٔ پاسداران قرار گرفته بودند، با موفقیت تمام برگزار گردید. از فردای این سخنرانی، نوارهای ویدئویی آن در سراسر ایران و شهرها و مناطق مختلف کشور توزیع شد و سخنان تکان‌دهندهٔ مسعود در سطح وسیعی بین مردم به‌خصوص اقشار آگاه جامعه مورد بحث و گفتگو قرار گرفت.

پرده‌های چماقداری به کناری می‌رود

با برگزاری میتینگ امجدیه، تهاجم نیرومند مجاهدین به خمینی و پدیدهٔ خمینی‌ساختهٔ چماقداری آغاز می‌شود. تأثیرات این سخنرانی در جامعه و صحنهٔ سیاسی، یکی پس از دیگری بارز می گردد. به‌طوری که گروهی از نمایندگان مجلس رژیم، احمد خمینی، معاون وزیر کشور وقت رژیم چماقداری را ناگزیر محکوم می‌کنند. این تحولات به فاصلهٔ دو هفته خمینی را مجبور می کند که شخصاً به صحنه بیاید و آشکارا علیه مجاهدین موضعگیری کند و تصریح نماید که «دشمن نه در آمریکا، نه در شوروی و نه در کردستان است، بلکه در مقابل چشمان ما، در همین تهران است». [1] طی همین سخنرانی بود که خمینی وحشت و گزیدگی خود را از نقش مسعود رجوی به‌عنوان رهبر سازش‌ناپذیر اپوزیسیون ترقیخواه و جبههٔ گستردهٔ مردمی در برابر ارتجاع حاکم به آشکارترین صورت ابراز کرد و گفت: مجاهدین بدتر از کفارند. به این ترتیب رویارویی مجاهدین با خمینی بر سر مسألهٔ آزادیها و حقوق مردم وارد یک دوران جدیدی شد.

در این دوران ترفند دجالگرانهٔ خمینی که می‌خواست پایمال کردن آزادیها و کشتار مجاهدین توسط چماقداران و پاسدارانش را مخالفت مردم با مجاهدین وانمود کند، با

۱) رادیو تهران ـ ۴تیر۱۳۵۹

گزارشی کوتاه از مجروحین امجدیه

۲۵خرداد۱۳۵۹

مجاهد
نشریه مجاهدین خلق ایران

بدنبال حملات وحشیانه‌ی چماقداران و عناصر واپسگرا به مراسم ۵شنبه‌ی امجدیه که شرح آن را در شماره‌ی روز قبل آورده‌ایم . در صدد برآمدیم تا از تعداد مجروحین و کیفیت ضرب و جرح آنها اطلاعاتی به دست بیاوریم. متاسفانه به علت پراکندگی بیش از حد بیماران و شلوغی ناشی از درگیری‌ها هنوز نتوانسته‌ایم آمار کامل مجروحین را دقیقا" مشخص کنیم.

اما تا همین‌اندازه‌هم که معلوم شده خبر از فاجعه‌ای می‌دهد که اگر بطور جدی و قاطع یکبار و برای همیشه جلوی آن توسط مقامات مسئول گرفته نشود، چشم انداز بسیار نگران‌کننده‌ای را در این میهن ترسیم می‌کند. کافی‌است نگاهی به آمار مجروحین و تیرخوردگان بیفکنیم تا عمق قضیه روشن شود. آنچه در زیر می‌آید شمه‌ای از گزارشهای پزشکی در این مورد است:

- ضرب خوردگی زانوی چپ
- چاقوخوردگی
- پارگی لب
- پارگی بینی
- شکستگی بالای ابروی چپ
- تیرخورده به چشم
- تیرخورده به ران
- متلاشی شدن چشم
- ضربه‌ی مغزی
- تیرخوردگی به بازو
- گلوله به ران
- حالت خفگی ناشی از گاز اشک آور
- چاقو به چشم
- پارگی پشت و پهلو
- پارگی لاله‌ی گوش وشکستگی سر
- ضربه خوردگی بیضه
- شکستگی جمجمه‌ی سر و خونریزی داخلی
- گاز گرفتگی
- و........

تاکنون آماری که ما بدست آورده‌ایم خبر از ۲۵۸ نفر زخمی که حدود۱۸ نفر ازاین عده بوسیله‌ی گلوله و تعدادی نامعلوم هم بوسیله‌ی گاز اشک آور و باقی بوسیله‌ی آلات ضرب و جرح، از چاقو و قمه گرفته تا سنگ و آجر مجروح شده‌اند. و علاوه بر همه‌ی این مجروحین، یک شهید.

آیا زمان آن نرسیده است که‌مقامات مسئول در برابر این همه جراحات، شهادت‌ها، دست‌و سرشکستن‌ها و خلاصه خون‌هایی که از بهترین و آگاه‌ترین فرزندان این میهن به خاک ریخته می‌شود عکس العمل نشان دهند؟

آیا این سئوال باقی نمی‌ماند که اگر در ابتدای شکل‌گیری این جمهوری ،جلوی این‌پدیده‌ی زشت گرفته نشود در آینده چه خواهدشد؟ و در آن صورت چه کسی خواهد توانست جلوی آن را بگیرد؟ و خلاصه سرانجام این چماق کشی‌ها می‌خواهد به کجا بیانجامد؟

تاکی باید کشته داد، زخمی داد و سرو دست شکسته‌داد؟



اوباش چماقدار به تحریک چه کسانی با فرزندان خلف، انقلابی و مسلمان خلق‌ما چنین می‌کنند؟ جز همانهایی که از طریق منابر و تریبون‌های عمومی، مجاهدین را دشمن اصلی و خونشان را مباح می‌شمارند؟



آیا واپسگرایان و چماقداران وابسته به آنها می‌خواهندلبنان دیگری بسازند؟



چقدر کوردل هستند آنهایی که گمان می‌کنند باگرفتن چشم فرزندان مجاهد و آزاده‌ی این خلق، می‌توانند جلورشد آگاهی وبصیرت مردم را بگیرند!



آیا زمان آن نرسیده است که مقامات مسئول اقدامی عملی و جدی برای ریشه کن کردن چماقداری انجام دهند؟

شکست مواجه شد. مجاهدین چماقداری را به‌عنوان یک پدیدهٔ شوم ضدانقلابی و ضدمردمی در سطح جامعه افشا نموده و چهرهٔ سردمداران رژیم را که می‌کوشیدند پشت باندهای چماقدار پنهان شوند به‌عنوان سردمداران اصلی چماقداری از پرده بیرون انداختند.

تنها یک روز پس از برگزاری میتینگ امجدیه در واکنش به انعکاس بسیار گستردهٔ سخنرانی مسعود رجوی و افشای مسألهٔ چماقداری و برانگیختگی مردم و نیروهای سیاسی، تلویزیون رژیم ناگزیر شد پیرامون وقایع این میتینگ گزارشی پخش کند و در آن با برخی از مجروحان، پزشکان و پرستاران دربارهٔ پدیدهٔ چماقداری مصاحبه نماید.

در این‌جا متن بخشی از مصاحبه‌ها که در تاریخ ۲۳خرداد۵۹ از تلویزیون رژیم پخش شد، از نظرتان می‌گذرد:

یکی از کادرهای درمانی بیمارستان:

کسی که کشته شده بود، دانش‌آموز بود خیلی جوان بود، زخمش خیلی باز شده بود. معلوم بود که یک چیزی نفوذ کرده یعنی این را باید پزشک قانونی تشخیص بدهد که این با چی بوده ولی بیشتر شباهت داشت به برخورد یک فشنگ، چون خیلی خونریزی شدید داشت و زخم کاملاً برآمده بود و متلاشی شده بود.

یک مرد جوان از شاهدان صحنه:

وقتی توی مراسم بودیم، دیدیم که صدای تیراندازی و شلیک گلوله می‌آید، وقتی بیرون آمدیم دیدیم که ۲۰۰نفر هستند که به‌طرف مردم سنگ می‌زنند و پاسداران به حمایت از آنها سعی می‌کنند که جلو بیایند و جمعیت را عقب بزنند و به‌طرف امجدیه بیایند، همهٔ کوشش اینها این بود که امجدیه را تصرف بکنند و برنامه را به‌هم بزنند که نتوانستند.

یک شاهد دیگر:

وقتی که مراسم تمام شد، همراه جمعیت به سر چهارراه طالقانی آمدم. آن‌جا محل درگیری بود، دیدم که یک پاسداری نشسته و به‌طرف جمعیت شلیک می‌کند. یک نفر که جلوتر بود، زمین افتاد. ما او را برداشتیم، سوار ماشین کردیم و آوردیم طرف میدان رضاییها. آن‌جا یکسری از فالانژها و چند تا از پاسدارها می‌خواستند

ماشین را بازرسی کنند. ما گفتیم عجله داریم، مجروح داریم ولی به حرف ما گوش نکردند. ماشین را بازرسی کردند و توی این فاصله یک مقدار وقت تلف شد و به علت شدت خونریزی، تا رسیدن به بیمارستان، مجروح شهید شد.

پزشک بیمارستان:

حدود ۴ بعدازظهر به بنده اطلاع دادند که تعدادی مجروح و مصدوم به بیمارستان آوردند. من بلافاصله در محل حاضر شدم دیدم تعداد مجروحان قابل توجه است و بلافاصله آقایان رزیدنتها و جراحان مشغول کار شدند. در ارتباط با این حادثه سه نفر به اتاق عمل برده شدند، دو نفرشان تیر خورده بودند، یکی به شکمش، یکی هم به قسمت سینه اش و یک نفر هم جوانی است در حدود ۲۰ ساله که به علت ضربهٔ مغزی و شکستگی استخوان که داشت تحت عمل جراحی قرار گرفت. در بین این حادثه یک نفر فقط به چشمش تیر خورده بود که به علت ازدحام اتاق عمل ما به او را به بیمارستان فارابی فرستادیم، مرکز چشم پزشکی بیمارستان فارابی که از نظر وسیله مجهزتر است و آن جا تحت عمل گرفت.

یکی از پرستاران بیمارستان:

حدود ۳۰ نفر را این جا آوردند، که بیشتر از مجاهدین بودند. کتک خورده بودند و زخمهایشان بیشتر در اثر آجر بود که به پیشانیشان خورده بود و اکثراً بخیه خوردند و سرپایی مرخص شدند.

تیرخورده هم سه نفر داشتیم که یکی به سینه اش خورده بود، یکی در بخش۵ بستری شده و مرد دیگری که تیر به چشمش اصابت کرده بود که چشمش هم کور شد.

یکی از مجروحان بستری در بیمارستان:

دیروز برای سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی به امجدیه رفتیم. از همان ابتدا طبق معمول با حملات یک مشت اوباش همراه با رگبار هوایی روبه رو بودیم و ما فقط جلو در ایستاده بودیم و مانع ورود اوباش می شدیم. آنها وحشیانه با سنگ و چوب حمله می کردند و ما متقابلاً فقط با کاپشنهایمان یا با تخته یا لاستیک در برابر سنگهایی که می زدند دفاع می کردیم. این درگیریها حالت گسترده تری پیدا کرد و فالانژها حمله کردند. اما بچه ها بازو به بازو داده بودند و مقاومت می کردند و مانع ورود اینها

می‌شدند. بعد از این‌که فالانژها دیدند نمی‌توانند حملاتشان را ادامه بدهند یعنی کشش آن را ندارند چون ایمان ندارند، به اسلحه متوسل شدند. بعد رگبار بود که مرتب از هوا و زمین می‌آمد و بچه‌ها زمین می‌افتادند، بقیه آنها را بلند می‌کردند و به‌دوش می‌گرفتند و با فریاد الله‌اکبر می‌بردند سوار آمبولانس می‌کردند. من خودم در جریان همین درگیریها تیر خوردم و درست بغل من دو تا از برادرانمان هم تیر خوردند، که حال آنها خیلی وخیمتر از من است.

سؤال: شما متوجه نشدید که از طرف چه گروهی به شما تیراندازی شد؟

جواب: این خیلی روشن است، آن‌جا تنها پاسدارها بودند که مسلح بودند و کاملاً واضح است که دستهٔ اوباش با حمایت اینها، و به‌اصطلاح زیر چتر رگبارهای هوایی و زمینی اینها به ما حمله می‌کردند.

سؤال: شما خودتان دیدید که پاسدارها یا کمیته چیها یا به‌اصطلاح مأموران نظامی و انتظامی تیراندازی بکنند؟

جواب: بله دقیقاً.

بازتاب بسیار گستردهٔ تعرض سیاسی و موفقیت‌آمیز مجاهدین علیه پدیدهٔ چماقداری و افشای این پدیدهٔ منحوس و ارگانهای سرکوبگری که آن را حمایت می‌کنند باعث شکاف و تشتت در رژیم گردید و موضعگیریها و ابراز مخالفتهایی را علیه چماقداری، حتی در درون رژیم برانگیخت. زیرا آنها می‌خواستند از خشم و تنفر مردم علیه چماقداران و آمران آن، مصون بمانند. حتی معاون وزیر کشور خمینی، در مصاحبه با تلویزیون رژیم به‌رغم تلاش برای توجیه و رفع و رجوع قضیه در نهایت ناگزیر شد حملهٔ چماقداران را محکوم کند. در زیر متن این مصاحبه را ملاحظه می‌کنید:

سؤال: آیا برگزاری سخنرانی دیروز با اطلاع وزارت کشور بوده؟ و اگر با اطلاع وزارت کشور بوده شما برای اقدامهای امنیتی چه کارهایی کرده بودید؟

میرسیلم: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. اولاً با کمال تأسف بگویم که آن‌چه دیروز اتفاق افتاد، برای جمهوری اسلامی موجب تأسف و شرم‌آور است، ثانیاً در رابطه با سؤالی که شما فرمودید، باید عرض کنم که این مراسم با اجازهٔ قبلی وزارت کشور انجام گرفته بود و تقاضای آن از طرف مسئولان سازمان مجاهدین خلق، سه روز قبل

از برگزاری مراسم به وزارت کشور رسید و در مورد نحوهٔ اجرایش، محل برگزاریش با ما مشورت کردند و بالاخره برای این‌که بتوانیم به بهترین نحو امنیت را هنگام برگزاری مراسم حفظ کنیم و نظم به‌هم نخورد، پس از موافقتی که شد با مسئولان سازمان، قرار بر این شد که محیطی که محصور باشد در نظر گرفته بشود و این محیط را استادیوم امجدیه درنظر گرفتیم. در این رابطه از نظر انتظامات با توجه به این‌که هفتهٔ پیش برادران پاسدار و کمیته‌ها با گروههای سیاسی درگیری داشتند و نمی‌خواستند در چنین برنامه‌یی دخالت مستقیم بکنند، قرار بر این گذاشتیم که به‌طور مستقل مأموران شهربانی، انتظامات خارجی این برنامه را به‌عهده بگیرند، انتظامات داخل خود استادیوم هم مسئولان انتظامات داخلی سازمان مجاهدین خلق، و به همین ترتیب هم رفتار شد.

سؤال: پس چرا با وجودی که شما این اقدامها را کرده بودید و با توجه به سابقه‌یی که بود باز هم اجازه دادید که این حادثه پیش بیاید یعنی شما عدهٔ کم فرستاده بودید؟ یا تجهیزات کافی نبوده یا به‌هرحال یک عاملی بوده که این درگیری باز پیش آمده؟

جواب: شروع برنامه خیلی منظم انجام‌گرفت، تا ساعت ۴ـ۳/۵ بعدازظهر که مردم مراجعه می‌کردند به استادیوم، ما مسألهٔ خاصی نداشتیم و برای این‌که کاملاً نشان بدهیم که نظرمان این هست که فقط امنیت حفظ بشود و نظم برهم نخورد، خواسته بودیم که مأموران پلیس تهران بدون هیچ‌گونه سلاحی در اطراف استادیوم حضور پیدا بکنند، یعنی هیچ اسلحهٔ گرمی مأموران با خودشان نداشتند و فقط به‌عنوان ناظر و ناظم در آن‌جا حضور داشتند. مردم شروع کردند به زد و خورد با یکدیگر و پرتاب سنگ و البته ما سعی کردیم که به‌رغم این درگیری که در خیابان مبارزان انجام می‌گرفت، هیچ‌گونه بی‌نظمی در داخل محوطهٔ استادیوم امجدیه به وجود نیاید و برنامه آن‌جا به‌صورتی که پیش‌بینی شده بود از طرف سازمان برگزارکننده توانست اجرا بشود و خللی در آن وارد نیاید.

سؤال: ببینید آقای میرسلیم، شما اشاره کردید به یک گروه دو، سه‌هزار نفری، اینها الان در جامعهٔ ما به‌عنوان حزب‌اللهی یا چماقدار و فالانژ و این‌جور اسامی معروف شده‌اند. این جریان هم سابقه‌اش به یکی دو ماه اخیر محدود نمی‌شود، یعنی ما بیش از یکسال است که مرتب شاهد این جریان هستیم که هر میتینگ حالا چه با اجازه چه بی‌اجازه تشکیل می‌شود، مورد حمله قرار می‌گیرد، خوب به‌هرحال یک عده هم کشته و مجروح می‌شوند. بعضی از سازمانهای سیاسی ازجمله سازمان

مجاهدین خلق ایران اعلام کردند که ما سردمداران این جریان را می‌شناسیم و حاضریم که آنها را معرفی کنیم. خود مقامهای مملکتی و از جمله خود شما هم قطعاً با این جریان موافق نیستید، برای این که بارها گفتید که این کار درست نیست. به‌هرحال حمله از طرف هر گروهی که بشود و هر گروهی و هر کسی که کشته و زخمی بشود قطعاً به‌نفع انقلاب ما نخواهد بود. بنابر این شما چه فکری کرده‌اید چه اقدامی کرده‌اید که این مسأله ریشه کن بشود؟

جواب: ببینید، حمله به گروههای سیاسی به‌هرحال و خصوصاً موقعی که مجوزی برای انجام مراسم دارند محکوم است، و این را ما هر بار گفتیم و تکرار خواهیم کرد».

اما مجاهدین بعد از برگزاری میتینگ امجدیه باز هم به تعرض سیاسی و اجتماعی خود علیه چماقداری ادامه می‌دهند.

نشریهٔ مجاهد ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران که در این ایام تیراژش از ۵۰۰هزار نسخه فراتر رفته است، به‌طور گسترده دست به افشای سرنخهای چماقداری در حزب جمهوری می‌زند. اعتراضهای گسترده علیه چماقداری و سردمدارانش در حزب جمهوری چنان اوج می‌گیرد که تلویزیون رژیم ناگزیر از تهیه و پخش یک برنامهٔ دیگر تحت عنوان «ریشه‌ها» و بررسی سرمنشأ پدیدهٔ منحوس چماقداری می‌شود که در این برنامه سردار شهید خلق موسی خیابانی از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران شرکت می‌کند.

همهٔ شواهد موجود نشان می‌دهد که مجاهدین در افشا و محکوم نمودن پدیدهٔ منحوس چماقداری در میان مردم و معرفی سردمداران آن به موفقیتهای چشمگیری دست یافته‌اند. با این همه مجاهدین خود را برای افشاگری هرچه بیشتر علیه ارتجاع حاکم آماده می‌کنند.

افشای نوار «آیت»

در تاریخ ۳۱خرداد۵۹ نوارهای سخنان آیت، یکی از سردمداران حزب «جمهوری اسلامی» که توطئهٔ این حزب و درواقع نقشهٔ خود خمینی برای حذف جناح مغلوب درون حاکمیت را برملا می‌کرد، افشا شد. متن این نوار ابتدا در روزنامهٔ انقلاب اسلامی چاپ شد ولی همه می‌دانستند که این نوارها را چه کسی به این روزنامه داده است.

این افشاگری در سطح جامعه انعکاس بسیار گسترده‌یی داشت. همگان به‌رأی‌العین می‌دیدند که جریان حذف و تصفیه حتی در درون خود حاکمیت توسط انحصارطلبان حاکم علیه کسانی که کمترین زاویه و مخالفتی دارند تا کجا پیش رفته است.

مسعود رجوی در پاسخ به سؤال خبرگزاری پارس در رابطه با اظهارات توطئه‌آمیز آیت با صراحت تمام حزب «جمهوری اسلامی» را به‌عنوان مسئول و سردمدار همهٔ جنایتها، توطئه‌ها و نابه‌سامانیها افشا می‌کند و می‌گوید:

«بگذارید من به‌عنوان یک مجاهد خلق به مردم میهنم به این وسیله باز هم هشدار بدهم که مسأله را در یک فرد خلاصه نبینند. خیر، مسأله در جریان و در حزبی است که مسئول عمدهٔ نابه‌سامانیهای کنونی است. جریانی که مسئول کشتارهای دانشگاهها، تحت‌عنوان ظاهرفریب انقلاب فرهنگی است. جریانی که مسئول اصلی چماقداریهاست. جریانی که مسئول اصلی همهٔ خونهایی است که بعد از انقلاب در گوشه و کنار کشور از مجاهدین به زمین ریخته شده است... جریانی که با سلطه و نفوذ تفرقه‌افکنانه در همهٔ دستگاههای کشور و به‌ویژه رادیو تلویزیون، پاسداران و کمیته‌ها، دست به چنان اقدامهای شرم‌آوری می‌زند...

بنابراین برخلاف آنها که می‌خواهند وانمود کنند نظایر آیت، تشکیلات و شبکه‌یی برای کارهایشان نداشتند، می‌خواهم به عرض مردم ایران برسانم که خیر این‌طور نیست، تشکیلات چماقداری و حتی ترور هم دارند، آیا این است نحوهٔ «مکتبی» عمل کردن که آقایان مدعی آن هستند؟»

این‌چنین است که در اولین روزهای تیرماه ۵۹ رویارویی پرکشاکشی که از فردای انقلاب ضدسلطنتی بین ارتجاع حاکم و مجاهدین آغاز شده بود، به یک سرفصل کیفی می‌رسد. دیگر از دسته‌های چماقدار و ارگانهای سرکوبگر کاری ساخته نیست و حتی آخوندهایی نظیر بهشتی و خامنه‌ای و رفسنجانی که بالاترین آخوندهای بعد از خمینی بودند در برابر مجاهدین و پیشرویهای سیاسیشان نمی‌توانند قدم از قدم بر دارند و به لانه‌های خود خزیده‌اند. هیولای ارتجاع یا باید شکست را بپذیرد و عقب‌نشینی کند یا از پرده بیرون بیاید و چهرهٔ واقعیش را به نمایش بگذارد.

محمدعلی جابرزاده:

خمینی این جا درواقع مات شده بود. به طوری که بر سر یک دوراهی بزرگ قرار گرفت. یا باید واقعاً خودش به این پدیدهٔ شوم و ضدانقلابی چماقداری پایان بدهد و به چماقداران خودش افسار بزند یا این که برحسب آن چه طینت ضدانقلابی و ضدبشریش اقتضا می کرد و به خاطر تهدیدی که از گسترش پایگاه اجتماعی مجاهدین و مآلاً از جارو شدن خودش احساس می کرد، بیاید و بیش از پیش در این شیوه و روش ضدانقلابی پیش برود و گامی هم به جلو بردارد. این چنین بود که به فاصله کوتاهی بعد از سخنرانی امجدیه، در کمتر از دو هفته، در تاریخ ۴تیر۵۹ شخصاً وارد شد و طی یک سخنرانی، آشکارا علیه مجاهدین موضع گرفت. این موضعگیری در عین حال که کاملاً گستاخانه و رذیلانه بود و در آن نسبت به بنیانگذاران شهید سازمان با رذالت تمام بی حرمتی کرده بود و حتی اتهام دزد به آنها زده بود، ولی در عین حال نشان می داد که چقدر در مقابل این پیشرفت و گسترش سازمان در جامعه، دچار تنگنا شده و سراسیمه است، به طوری که برای اولین بار ناچار شد همهٔ تعارفات را کنار بگذارد و از آن وضعیتی که می خواست در ورای این حملات چماقداران، خودش را بی تقصیر نشان بدهد، دست بردارد. او با تصریح بر این که دشمن نه آمریکاست و نه شوروی و نه در کردستان، بلکه همین جا در تهران، یعنی همین مجاهدین هستند، عملاً اعلام کرد که خودش پشت همهٔ این جنایتها بوده است.

خمینی ناچار شد به صراحت اعتراف بکند که خصم عمده و دشمن آشتی ناپذیر مجاهدین خود اوست و خودش درواقع چماقداران را برای این گونه اقدامهای جنایتکارانه هدایت می کند.

البته خود همین سخنرانی به خوبی نشان داد که در واقع خمینی چقدر از گسترش محبوبیت مجاهدین در وحشت است و اگرچه مجاهدین در مقابل جنایتهای رژیم حتی از حق مشروع دفاع از خود استفاده نمی کنند و با صبر و شکیبایی کامل فقط به توضیح و آگاه کردن مردم اکتفا می کنند ولی این ارتجاع هار و این رژیم قرون وسطایی خمینی است که تحمل کوچکترین آزادی را برای مردم و نیروهای سیاسی و مشخصاً مجاهدین ندارد.

پیش به‌سوی هزاران ستاد در قلب توده‌ها

از فردای ۴تیر، دیگر خمینی و همهٔ ایادیش درحالی که آشکارا مجاهدین را دشمن اصلی خود قلمداد می کنند، مسیر سرکوب و حذف سریعتر مجاهدین را در پیش می گیرند. در مقابل، مجاهدین نیز به میان میلیونها هموطنی که فرزندان مجاهد و میلیشیای خود را به عنوان پرچمداران آزادیشان باز شناخته اند، می روند. آنها به میان مردم می روند تا باز هم دوران دیگری از زندگی سیاسی و مسالمت آمیز را، ولو در شرایط به غایت سخت و طاقت فرسا و همراه با تلخ ترین صبر و شکیباییها، از سر بگذرانند و مسیر آزادی مردم را با پاکبازی و فداکاری هموار کند.

مهدی ابریشمچی:

بعد از حملهٔ آشکار خمینی، دو راه در مقابل ما وجود داشت: یکی این که همان جا وارد درگیری با ارتجاع بشویم؛ دیگر این که فرصت را برای یک دوران کار سیاسی که هنوز به انتها نرسیده بود، با شکل و فرم جدید غنیمت بشماریم. آن چه که آن روزها مورد حملهٔ مشخص باندهای چماقدار بود، مراکز و ستادهای مجاهدین بود. معلوم هم بود که در روزهای آینده و یکی دو روز دیگر بعد از ۴تیر، حمله و هجومها به بهانه یی شروع خواهد شد. ولی طبق معمول رهبری مجاهدین تصمیم بسیار هشیارانه یی گرفت و آن هم عبارت از پیش دستی کردن در تعطیلی ستاد بود. مجاهدین با شعار «ستادها را به میان مردم منتقل کنیم!» ستادها را تعطیل کردند و فعالیتهایشان را در مراکز مختلف گسترش دادند. آنها با یک اطلاعیه، مسأله را به اطلاع همهٔ مردم ایران و هواداران رساندند. با این تاکتیک، ارتجاع ضرر اصلی را کرد. چرا که دیگر این قدر ما گسترده شده بودیم و این قدر شناخته شده بودیم که این مردم بودند که دنبال ما می آمدند و می خواستند با مجاهدین همکاری کنند، می خواستند نشریهٔ مجاهد را بخوانند! حتی آن روزها بازنویسی و تکثیر، گسترده تر کردن انتشارات ما یک امر کاملاً عادی بود. میلیشیاهای قهرمان مجاهد خلق که می دانستند وظیفه شان در این مقطع در رابطه با آزادی چیست، به میان مردم رفتند، آنها معمولاً در خیابانها و در گوشه و کنار دکه هایی می زدند و شروع به تبلیغ مواضع مجاهدین و فروش نشریه، نوار و کتاب می کردند. به این ترتیب فریاد آزادیخواهی مجاهدین نه تنها قطع نشد بلکه رساتر هم شد و از نزدیکتر هم به گوش مردم رسید. بازندهٔ اصلی رژیم خمینی بود اما این چیزی از داغ ننگ بر چهرهٔ ارتجاع کم نمی کند، چرا که باز هم یک گام دیگر در نقض عهد و

سرکوب آزادیها جلو آمد و خودش را برای گامهای بعدی آماده کرد.

محمدعلی توحیدی:

هشیارانه‌ترین موضع از طرف مجاهدین این بود که اتفاقاً در آن نقطه، نه فقط نشریهٔ مجاهد، بلکه ستادها و فعالیتهای خودشان را تعطیل کردند تا با یک برخورد سیاسی با این موضوع نشان بدهند که این آنها نیستند که شعله‌های جنگ را برمی‌افروزند و این آنها نیستند که خواهان مبارزهٔ مسلحانه و ماجراجویی هستند. این موضعگیری توانست خمینی را افشا کند و به همه نشان دهد که مجاهدین خواهان قهر نبوده و نیستند، بلکه این خمینی بود که با پایمال کردن آزادیها و با این شکل ورود شخص خودش به صحنه، زمینه‌های قهر را فراهم کرد و مبارزهٔ مسلحانه را به مجاهدین تحمیل کرد. لازم بود این موضعگیری در آن مقطع انجام بشود تا در روز ۳۰خرداد اتمام‌حجت تاریخی به بهترین صورت و به بهترین شکل انجام گردد.

مهدی براعی:

تعطیل کردن دفاتر مجاهدین به مفهوم عقب‌نشینی در مقابل رژیم و شخص خمینی دجال نبود، بلکه عوض کردن شکل مبارزه و انتقال مبارزه از پایگاههای مشخص و شناخته شده، به سراسر جامعه بود. این‌بار ستادهای مجاهدین در دانشگاهها، مدارس، کارخانه‌ها، ادارات، محلها و تک‌تک خیابانها و چهارراهها، در مناطق مختلف کشور، چه در تهران و چه در شهرستانها و شهرهای بزرگ و کوچک گسترده بود این نقش تاریخی در گسترش ستادهای مجاهدین را میلیشیا ایفا کرد. میلیشیا هر محلی را، هر خیابانی را، هر اداره‌یی را، هر کارخانه‌یی را و هر چهارراهی را تبدیل به یک مقر و پایگاه مجاهدین کرد. سیاستهای ارتجاعی خمینی را افشا کرد. از مواضع مجاهدین دفاع کرد و سیاستهای مجاهدین را تبلیغ و ترویج کرد.

آذر کریمپور:

در تیر۵۹ مثل همه‌جای ایران در قائمشهر هم ستاد مجاهدین و جنبش معلمان، یعنی دو مرکز مهم مجاهدین تعطیل شد و نشریهٔ مجاهد هم منتشر نمی‌شد. اما ما بیش از ۲۰۰مرکز فعالیت در خانه‌ها و نقاط مختلف شهر تشکیل دادیم. هر خانه‌یی، هر میدانی تبدیل به ستاد مجاهدین شده بود. هیچ نقطه‌یی از شهر نبود که تجمع مردم و



نمونه هایی از کارهای تبلیغی میلیشیای مجاهد خلق در دوران مبارزهٔ سیاسی افشاگرانه



میلیشیا و حمایت مردم از میلیشیا را نبینی، کافی بود یک میلیشیا با یک نشریه کنار یک چهارراهی بایستد، فوراً ۳۰ تا ۴۰نفر دور و برش جمع می‌شدند و به حرفهایش گوش می‌دادند و از او حمایت می‌کردند. نشستهای ۴۰تا ۵۰نفره‌مان را در خانه‌ها می‌گذاشتیم، نشستهای مادران، نشستهای کارمندان، کارگران و کارخانه‌ها و جلساتمان را آن‌جا می‌گذاشتیم. دیگر همه‌جا شده بود جنبش مجاهدین! روزبه‌روز بر تعداد میلیشیا افزوده می‌شد و ما هر روز می‌دیدیم که به صفمان اضافه می‌شود. اینها را ما تصادفی به‌دست نمی‌آوردیم اینها دقیقاً به‌خاطر عشقی که به مسعود داشتند، می‌پیوستند؛ کمااین‌که همه‌مان با عشقی که به مسعود داشتیم، آمده بودیم و مبارزه را انتخاب کرده بودیم و به‌خاطر همین هم بود که رژیم این‌قدر نسبت به میلیشیا کینه داشت. به‌خاطر همین می‌آمد حمله می‌کرد و بچه‌ها را سر میز کتاب به‌شهادت می‌رساند. چون می‌دانست در قلب تک‌تکشان عشق به مسعود موج می‌زند. و آن زمان خمینی خوب می‌فهمید با کی طرف است.

پس از تعطیل ستادهای علنی مجاهدین، تهاجم سیاسی و نیرومند میلیشیا به ارتجاع در صحنهٔ اجتماعی پدیده‌یی بود که خمینی هیچ‌گاه آن‌را در محاسبات خود به‌حساب نیاورده بود. میلیشیا با حضور گستردهٔ خود در هر شهر و کوچه و خیابان، با کار توضیحی گسترده و افشاگرانه، روزبه‌روز رژیم ارتجاعی خمینی و سیاستهای سرکوبگرانهٔ آن علیه آزادیها را برای مردم افشا می‌کند و متقابلاً حمایت هرچه بیشتر مردم را برای مجاهدین به ارمغان می‌آورد. البته بهای آگاهی مردمی که می‌بایست ماهیت پلید خمینی را می‌شناختند و بهای احیای امید و اعتماد پرپرشده‌شان، شهادتها و جراحتهای باز هم بیشتر میلیشیا به‌دست ایادی ارتجاع بود. با این تفاوت که دسته‌های ترور و کشتار جایگزین دسته‌های چماقدار شده بودند، میلیشیای قهرمان مجاهد خلق در تابستان۵۹ شهیدان دیگری را فدیهٔ راه آگاهی و آزادی خلق می‌کند:

۴تیر۵۹، شهادت کارگر مجاهد قدرت‌الله زاهدی با شلیک گلولهٔ پاسداران ارتجاع در آمل.

۱۷مرداد۵۹ شهادت مجاهد خلق نادعلی فلاح با ایجاد صحنهٔ ساختگی تصادف با ماشین در قائمشهر.

۳۰مرداد۵۹ شهادت مجاهد خلق جاسم بنی‌رشید در حملهٔ باندهای چماقدار و

پاسدار در آبادان.
۸شهریور۵۹ شهادت مجاهد خلق محمود گل‌عموزاده با ضربات چاقوی ایادی ارتجاع در قائمشهر.
۲۹شهریور۵۹ شهادت مجاهد خلق محمدحسین صادقی به ضرب گلولهٔ ژـ۳ در تهاجم پاسداران به دفتر جنبش معلمان مسلمان در قائمشهر.
تابستان۵۹ اعدام مجاهد خلق هوشنگ رستمی، در دزفول با حکم به‌اصطلاح دادگاه انقلاب تحت عنوان تحریک مردم علیه رژیم خمینی.

همهٔ شواهد حاکی از آن است که ابتکار عمل به‌غایت هشیارانه و خویشتندارانهٔ مجاهدین و میلیشیا که تحت رهبری مسعود انجام می‌شود، خمینی را در جبههٔ داخلی و در رویارویی با مجاهدین بر سر آزادیها مات کرده است. از یکسو وحدت نظر در درون رژیم برای سرکوب مجاهدین از دست رفته است و از سوی دیگر باندهای چماقدار نیز که اهرم اصلی اعمال سرکوب هستند دیگر کارایی سابق را ندارند. خمینی راه برون‌رفت خود از این بحران سیاسی ـ اجتماعی داخلی را که پایه‌های رژیمش را به‌لرزه انداخته در استفاده از یک بحران بزرگتر و در یک عامل خارجی می‌بیند. در چنین شرایط متحول و پیچیده‌یی است که یک عامل خارجی در صفحهٔ شطرنج سیاسی ایران تغییر جدی ایجاد می‌کند. عاملی که خمینی برای تغییر شرایط موجود و مآلاً سرکوب مجاهدین و شعارهای آزادیخواهانهٔ آنها به‌غایت از آن سوءاستفاده می‌کند. این عامل خارجی، جنگ ایران و عراق است.

جنگ، موهبتی برای خمینی

۳۱شهریور۵۹ جنگ ایران و عراق به‌طور رسمی آغاز می‌شود. این در حالی بود که آتش‌افروزی پیش از آن شروع شده بود. روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» در ۱۸شهریور۵۹ نوشت: «به فرمان فرمانده کل قوا نیروهای انقلاب آمادگی خود را برای تصرف عراق با پشتیبانی مسلمین اعلام کردند». بدین ترتیب درگیریهای مرزی ایران و عراق که به‌صورت محدود از مدتی پیش آغاز شده بود، با تهاجم قوای عراقی و اشغال بخشهایی از خاك ایران به یک جنگ تمام‌عیار تبدیل می‌شود. جنگی که خمینی با شعارهای «فتح قدس از طریق کربلا و جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم»، آن را ۸سال ادامه داد و تلاش کرد، که از آن به‌عنوان سرپوش سرکوب و اختناق و کشتار مجاهدین

و مبارزان و پایمال کردن آزادیها استفاده کند. دقیقاً به همین دلیل خمینی که می رفت تا در صحنهٔ داخلی، تعادل قوا را به مجاهدین ببازد و رژیمش با بحرانهای سیاسی اجتماعی گسترده تری روبه رو شود، از آغاز جنگ به غایت استقبال کرد و از آن به عنوان موهبت الهی نام برد. زیرا تنها به کمک همین جنگ بود که می توانست موقتاً هم که شده شکاف و تشتت میان باندها و جناحهای درونی رژیمش را تخفیف دهد، در کالبد نیروهای روحیه باخته اش جانی بدمد و خواستها و نیازهای مردم را به بهانهٔ جنگ بی پاسخ بگذارد و هر مخالفتی را تحت عنوان ستون پنجم دشمن سرکوب نماید.

بدین ترتیب دجال جماران بر آتش جنگ خانمانسوزی که طی ۸سال یک میلیون کشته، یک میلیون مجروح و معلول، هزار میلیارد دلار خسارت، ۸۷شهر و ۲۶۷۰ روستای ویران به بار آورد، می دمد و آن را در رأس امور کشور قرار می دهد. دهها هزار تن از دانش آموزان خردسال را به عنوان سربازان یک بار مصرف بر روی میدانهای مین می فرستد و تکه تکه می کند و هزاران فاجعه و مصیبت دیگر به بار می آورد.

و حالا نوبت مجاهدین است که در شرایطی به غایت پیچیده و دشوار، نشان دهند در برابر فتنهٔ دجالگرانه یی که خمینی تحت عنوان جنگ اسلام در برابر کفر به راه انداخته، چگونه می توانند هم چنان که تاکنون از دامهای دجال جماران جسته اند، این بار نیز از میان شعله های جنگ، مسیر آزادی و صلح را بگشایند و از خوان آتشین و هولناك جنگ ضدمیهنی که خمینی برای نابودیشان گسترانیده نیز به سلامت عبور کنند.

مهدی براعی:

مواضع مجاهدین در رابطه با جنگ ایران و عراق، مواضع واضح و روشنی بود. اگر بخواهم از همان ابتدا بگویم، بعد از آن که خاك ایران توسط قوای عراقی اشغال شد، مجاهدین برای شرکت در دفاع و حضور در جبهه ها برای مقابله با قوای عراقی، برای بیرون کردن آنها از خاك میهن اعلام آمادگی کردند. مجاهدین در همین رابطه هم، شهیدانی تقدیم کردند. از جمله باید از مجاهد شهید دکتر احمد طباطبایی که در راه امدادرسانی به مردم جنگزدهٔ غرب کشور به شهادت رسید، یاد کنیم. اما هنوز مدت خیلی کمی از حضور مجاهدین در جبهه نگذشته بود که ارتجاع اقدامهای سرکوبگرانه و فتنه هایش را علیه حضور مجاهدین در جبهه شروع کرد. حتی وقتی که هواداران مجاهدین برای گرفتن مهمات و سلاح مراجعه می کردند، مرتجعان نه تنها

اصلاً توجهی نمی کردند و وقعی نمی گذاشتند، بلکه به هر وسیله سعی می کردند مانع حضور آنها در جبهه ها شوند. تا این که دو ماه از حضور مجاهدین در جبهه نگذشته بود، که دادستانی ضدانقلاب حکم دستگیری و اخراج مجاهدین از جبهه را صادر کرد. به همین خاطر تعدادی از مجاهدین دستگیر و از جبهه مستقیماً روانهٔ زندان شدند. اما آن چه که به مواضع مجاهدین در رابطه با جنگ ایران و عراق برمی گردد این است که درواقع حتی قبل از این که جنگ شروع بشود، مجاهدین با صدور بیانیه یی مواضع خود را اعلام کردند و خواستار جلوگیری از مخاصمات و شروع جنگ شدند. اما رژیم خمینی بنابر ماهیت ارتجاعی خود و در راستای سیاست صدور ارتجاع، جنگ را نعمت الهی می دانست. به همین خاطر رژیم خمینی فراخوانهای صلح را رد می کرد و وقتی هم که قوای عراقی از خاك ایران خارج شدند و به طور مشخص وقتی شهر خرمشهر در بهار سال۶۱ تخلیه شد، باز هم بر ادامهٔ جنگ اصرار کرد و حتی با شعار «فتح قدس از طریق کربلا» وارد خاك عراق شد. اما مجاهدین اعلام کردند ادامهٔ جنگ یک عمل ضدمردمی و ضدمیهنی است و خواهان صلح شدند. رهبر مقاومت برادر مجاهد مسعود رجوی در تاریخ ۱۹دی۶۱ پس از ملاقاتی که با نایب نخست وزیر عراق طارق عزیز انجام گرفت، بیانیهٔ صلح مشترکی را صادر کردند. شورای ملی مقاومت نیز در اواخر سال۶۱ طرح صلحی را تهیه کرد که این طرح به عنوان مبنا برای مذاکرات صلح مورد موافقت دولت عراق هم قرار گرفت.

به این ترتیب در برابر دجال جماران که هر روز نعره های جنگ جنگ سر می داد و مردم و خانه ها و خانواده ها را بیشتر به تنور جنگ خودش می ریخت، مقاومت ایران شعار صلح می داد و چه در صحنهٔ داخلی و چه در صحنهٔ بین المللی شعار صلح را تبلیغ می کرد. در همین رابطه ۳دوره فعالیت و بسیج سراسری برای تبلیغ شعار صلح توسط هسته های مقاومت در سالهای۶۲، ۶۳ و ۶۴ در سراسر کشور انجام گرفت که مورد استقبال وسیع مردم واقع شد و هر چه بیشتر ماهیت جنگ طلب دجال جماران را افشا کرد.

مجاهد، کلمهٔ ممنوع

در هفتم و یازدهم آبان۱۳۵۹، دادستانی ضدانقلاب، در ضدیت با مجاهدین و با سوء استفاده از شرایط جنگی، انتشار نشریات و اعلامیه های مجاهدین و هوادارانشان را به کلی ممنوع اعلام کرد. هدف این بود که بتوانند هر کسی را که حتی اعلامیه یی از

مجاهدین دارد، دستگیر کنند. دو روز بعد در تاریخ ۱۳آبان، ۲۸تن از مجاهدین در سنگرهای جنوب کشور دستگیر و راهی زندان می‌شوند و آمار زندانیان مجاهد در زندان اهواز در تاریخ ۱۸آبان به ۸۷تن می رسد.

قاسم غفوری:

من هنگام شروع جنگ در اهواز بودم و در آن‌جا فعالیت داشتم. تعداد بسیار زیادی از هواداران سازمان از سراسر ایران به جبهه‌ها آمده بودند. رژیم از همان روز اول در سراسر جبهه‌ها شروع به دستگیری هواداران کرد. من و دو نفر دیگر از بچه‌ها در اسفند۵۹ در یکی از پایگاههای سازمان در اهواز دستگیر شدیم. وقتی ما رفتیم زندان، حدود ۴۰نفر از بچه‌ها را دیدیم که همه‌شان را در جبهه‌ها دستگیر کرده بودند. همهٔ آنها بدون استثنا شکنجه شده بودند. از آن‌جا که مدرکی از ما نداشتند، پس از دو هفته ما را آزاد کردند. اما بعدها ۵نفر از آن بچه‌ها را به‌شهادت رساندند. در صورتی که همهٔ این بچه‌ها قبل از ۳۰خرداد۶۰ دستگیر شده بودند.

رضا شیرمحمدی:

در اوایل جنگ ایران و عراق، من برای تهیهٔ گزارش برای نشریهٔ مجاهد به شهرهای جنوب، رفته بودم. در آن شرایط نیروهای سازمان از تمام مناطق ایران برای کمک به مردم جنگزده به‌سمت جنوب می‌رفتند. سازمان در شهرهای اهواز، آبادان و خرمشهر، محلهای مختلفی را برای کمک به جنگزدگان ایجاد کرده بود و تعدادی از پزشکان و امدادگران سازمان از تهران و شهرهای دیگر ایران به این منطقه اعزام شده بودند. ما هم در شهرهای آبادان و اهواز در نقاط مختلف شهر، سنگرهایی ساخته بودیم که از آنها برای کمک‌رسانی به مردم استفاده می‌کردیم. اما رژیم از این مسأله وحشت داشت. مردم شاهد بودند که چطور تمامی نیروهای سازمان به کمک آنها می‌شتابند، اما رژیم هیچ کاری به وضعیت مردم جنگزده نداشت و هیچ کمکی به آنها نمی‌کرد. تنها کسانی که آن زمان در آن مناطق بودند، نیروهای سازمان بودند، که ۲۴ساعته برای کمک‌رسانی به مردم جنوب حالت آماده‌باش داشتند. من می‌دیدم که مردم چطور از کمکها و امدادرسانیهای نیروهای سازمان استقبال می‌کردند و آنها را به‌عنوان حامیانشان و درواقع تنها پشتیبانشان احساس می‌کردند. تا آن‌که یک شب من شاهد بودم که پاسداران رژیم به تعدادی از خانه‌ها و مناطقی که نیروهای سازمان

مستقر بودند حمله‌ور شدند و شبانه آنها را دستگیر کردند و راهی زندانهای اهواز و دیگر شهرها کردند. این مجاهدین، پس از شکنجه‌های طولانی که در زندان متحمل شدند، ناجوانمردانه توسط جلادان خمینی به‌شهادت رسیدند. تعدادی از این بچه‌ها، از بچه‌های جنوب، شهرهای خرمشهر، آبادان و اهواز بودند و تمامی مردم آنها را کاملاً می‌شناختند و با این چهره‌ها آشنا بودند.

در ۲۰آبان۵۹، ۲۰ نفر از هواداران سازمان در شیراز تنها به‌جرم پخش اعلامیه دستگیر و به شش ماه تا دوسال زندان محکوم شدند. روز ۲۵آبان ارتجاع حاکم محمدرضا سعادتی را پس از یک محاکمهٔ فرمایشی در بیدادگاههای ضدانقلابیش با سوءاستفاده از شرایط جنگی به ۱۰سال زندان محکوم کرد. و بالاخره در همین شرایط، دادستانی به‌اصطلاح انقلاب حکم احضار و دستگیری کادر مرکزی مجاهدین را صادر نمود. مجاهدین اما بی‌اعتنا به این حکمهای پی‌درپی صادر شده، که حتی برخلاف قانون اساسی خود رژیم و صرفاً برای سرکوب مجاهدین و آزادیها بود، انتشار نشریهٔ مجاهد را از آذر۵۹ آغاز می‌کنند. نشریهٔ مجاهد در این ایام با انتشار یک سلسله گزارش مستند، از یک حقیقت تلخ دیگر پرده برمی‌دارد: شکنجه!

براساس اظهارات شاهدان و مجاهدین اسیر، اغلب دستگیریها و بازجوییها در زندانهای رژیم خمینی با شکنجه همراه است. این مجموعه گزارشها، به‌همراه مصاحبهٔ مسعود رجوی در مورد شکنجه، وجدان عمومی را به‌شدت برمی‌انگیزد و سردمداران رژیم را در برابر این سؤال قرار می‌دهد که درحالی‌که هنوز دو سال از سرنگونی دیکتاتوری سلطنتی و انحلال ساواک و تعطیلی زندانها و شکنجه گاههای شاه نگذشته، چرا شکنجه مجدداً رایج شده است؟ آمار زندانیان مجاهد در نیمهٔ‌آذر ۵۹ به ۷۰۰ تن بالغ می‌شود. راستی انقلاب ایران به کجا می‌رود؟

شواهد نشان می‌دهد که رژیم خمینی خود را برای سرکوب مسلحانهٔ مجاهدین آماده می‌کند. از یکسو با از بین رفتن کارآیی دسته‌های چماقدار، حالا باندهای ترور به‌جای آنها سازماندهی شده‌اند و از سوی دیگر ماشین شکنجه در زندانها علیه مجاهدین و نیروهای انقلابی به‌کار افتاده است. به این ترتیب مجاهدین می‌بایستی در هر قدم بهای دفاع از آزادی را با خون خود بپردازند.

مجاهدین با این همه در برابر تمامی جنایتها، دستگیریها و شکنجه‌های اعمال شده از سوی سردمداران ارتجاع، جز طریق صبر و بردباری پیشه نمی‌کنند و دادخواهی خود

را به نزد خلق قهرمان ایران می برند. از جمله در اطلاعیه یی که روز ۵آذر۵۹ منتشر شده و در نشریهٔ مجاهد به چاپ می رسد، چنین آمده است:

«هموطنان آزاده، مردم مبارز ایران، مجاهدین خلق ایران! پس از مدتها شکیبایی در برابر انواع شکنجه ها که به طرق گوناگون و به نامهای مختلف علیه اعضا و هواداران سازمان اعمال می شد، و پس از اوجگیری موارد و نمونه های ضد انسانی و چندش آور آزار و شکنجه، بر آن شدیم تا مسألهٔ شکنجه و نمونه هایی از آن را به طور مستقیم با خود مردم در میان گذاشته و از مردم دادخواهی نماییم. شاید که اطلاع مردم از این مسأله و طبعاً اعتراض نسبت به آن باعث دست برداشتن عاملان و دست اندرکاران نابخرد شکنجه، از این کردار زشت و ضدمردمی شود. چرا که شکایتها و گزارشهای ارسالی به مقامهای مسئول مانع اعمال شکنجه نشده است».

افشاگریهای مجاهدین دربارهٔ اعمال شکنجه، وجدان عمومی را علیه شکنجه برمی انگیزاند و سردمداران ارتجاع را در چشم مردم بیش از پیش منفور و منزوی می کند. اما آن همه افشاگری و ارائهٔ اسناد و مدارك مستند نیز مانع از گسترش سرکوب و اختناق و تهاجمات دستجات چماقدار و باندهای ترور علیه مجاهدین و انقلابیون نمی شود. همهٔ کسانی که آن ایام را دیده اند، حکایتهای شنیدنی بسیاری از رذالت و ددمنشی چماقداران و عوامل سرکوبگر رژیم و متقابلاً شکیبایی و مقاومت حیرت انگیز میلیشیای مردمی و هواداران مجاهدین دارند. با خاطرات مجاهدین، به آن روزها نگاهی می اندازیم:

فریبا فروغی:

یک روز من و یکی از دوستانم در حال چسباندن اطلاعیهٔ سازمان روی دیوارها، نزدیک چهارراه پل فلزی اصفهان بودیم. دو ماشین سپاه به همراه یک مینی بوس از راه رسیدند. پاسداران پیاده شده و ما را محاصره کردند. یکی از مزدوران که سرکردهٔ آنها بود، گفت که نشریاتتان را بدهید! الان شما بازداشت هستید و باید با ما بیایید زندان! ما گفتیم به چه جرمی؟ مگر ما چکار کرده ایم؟ ما داشتیم این جا اطلاعیهٔ سازمان را پخش می کردیم، مگر آزادی نیست؟! او شروع کرد به فحاشی، این که شما منافقید و حق ندارید! شما آزادی ندارید! و... پاسداران بی اعتنا به اعتراض مردم، با زور و

تهدید و فشار، ما را به زندان سپاه بردند، آن‌موقع زندان سپاه در خیابان کمال اسماعیل اصفهان بود که مرکز سپاه هم بود و بچه‌هایی را که دستگیر می‌شدند، مستقیم آن‌جا می‌بردند. در همان لحظهٔ اول، مزدوران رژیم، با مشت و لگد و ضربات زنجیر به جان من و آن خواهری که با هم بودیم افتادند و دیگر هیچ حریم و حرمتی را هم رعایت نمی‌کردند. بعد از این‌که ما را به شدت کتک زدند، در یکی از سلولها انداختند، حدود یک هفته آن‌جا بودیم. هر بار که می‌آمدند اسامی ما را می‌خواستند، ما می‌پرسیدیم مگر جرم ما چیست که ما را این جا آورده‌اید؟ و تا آخرین لحظه هم اسممان را به مزدوران ندادیم.

مسعود محمدخانی:

برادرم با تعداد دیگری از بچه‌ها در شاهرود دستگیر شده بودند و هیچ‌کس هم از آنها خبر نداشت. آنها را به مسجدی به‌نام مسجد غربا برده بودند. این مسجد مرکز فعالیت فالانژهای شهر بود. آنها را چند شبانه‌روز در زیرزمین مسجد، مورد شکنجه قرار داده بودند. همهٔ خانواده‌ها و هواداران هم پیگیری می‌کردند که این بچه‌ها کجا هستند و چرا نیستند؟ بعدها که آنها آزاد شده بودند تعریف می‌کردند که چطور مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. از جمله در دهان هر کدامشان چوب گذاشته بودند و با چرخاندن چوب دندانهایشان را شکسته بودند. یا برای هر کدامشان صحنهٔ اعدام ساختگی ترتیب داده بودند، تا مقاومتشان را درهم بشکنند. این فشارها قبل از ۳۰ خرداد به نقطه‌یی رسیده بود که همیشه من خودم فکر می‌کردم که ته این خط به کجا می‌رسد و رژیم با این همه فشار می‌خواهد چکار کند؟

فشار چماقداران در شاهرود روی هواداران خیلی زیاد بود. بعد از یک حملهٔ گستردهٔ چماقداران به مغازه‌های هواداران در سطح شهر، مادران و خواهرانمان جلو فرمانداری شاهرود دست به یک تحصن اعتراضی زدند. حرف آنها این بود که چرا خود رژیم به حملاتی که چماقدارها می‌کنند، رسیدگی نمی‌کند؟ ما هم که هوادار بودیم به محض این‌که از تحصن خبردار شدیم، آمدیم و در آن شرکت کردیم. تحصن از صبح تا حدود ساعت۸ شب ادامه داشت. بلافاصله سپاه، کمیته و تمامی چماقداران شهر را به‌علاوهٔ چماقدارانی که از حاشیهٔ شهر و روستاهای اطراف با اتوبوس و مینی‌بوس و... جمع کرده بودند، به آن‌جا آوردند. ساعت به ساعت حلقهٔ محاصره را تنگ‌تر کردند، طوری که به هیچ عنوان امکان خروج از آن حلقهٔ محاصره

نبود. درگیری از حوالی ساعت۹ صبح شروع شد، آنها با انواع و اقسام چیزهایی که در دست داشتند به ما حمله می‌کردند و ما را مورد ضرب و جرح قرار می‌دادند. حملات خیلی شدید بود، ولی مردم عادی که از آن‌جا رد می‌شدند، به‌رغم این‌که فالانژها نمی‌گذاشتند ما زخمیهایمان را خارج کنیم، آنها در ماشینهایشان را باز می‌کردند، تا مجروحین را از آن‌جا خارج کنند. تنها چیزی که باَعث می‌شد ما متقابلاً وارد این درگیری نشویم و فقط همان حرکت اعتراضی خودمان را داشته باشیم. پیامی بود که برادر مسعود داده بود و گفته بود: خویشتنداری کنید تا پیام خودمان را به مردم برسانیم. و به ارتجاع فرصت ندهید که بهانه پیدا کند. در این درگیریها بیش از صد تن از هواداران زخمی شدند که همان موقع در نشریهٔ مجاهد هم به‌چاپ رسید.

فریبرز نعمتی:

یادم است که وقتی یکی از فالانژها چاقویش را کشید که یکی از خواهران میلیشیا را بزند، تا ما خودمان را به صحنه برسانیم که جلو او را بگیریم، خود آن خواهر با وجودی که چاقو را در دست فالانژ می‌دید، با شجاعت تهاجم کرد به‌سمت فالانژ که با او درگیر شود. آن فالانژ با چاقوی خودش ضرباتی به سر و صورت او زد و مجروحش کرد. با وجودی که خون از سر و صورت آن خواهر می‌ریخت، او شروع به دادن شعار الله‌اکبر کرد و فریاد زد ما از آزادی کوتاه نمی‌آییم و تا آخرین قطرهٔ خونمان سر مواضع خودمان هستیم.

محمد شکراللهی:

در سال۵۹، یکی از برادران مجاهد، در خانه‌یی در خیابان شهناز جنوبی تبریز جلسهٔ تفسیر قرآن می‌گذاشت. بچه‌های بخش دانش‌آموزی، دانشجویی و محلات، در آن شرکت می‌کردند، در آن روز شرکت‌کنندگان حدود صدنفر می‌شدند. کمیتهٔ تبریز خبردار شد که این‌جا جلسهٔ مجاهدین است. آمدند خانه را محاصره کردند و بچه‌ها را برای به‌اصطلاح تحقیقات به کمیتهٔ تبریز بردند. بچه‌ها با شعار "مرگ بر ارتجاع!" درحالی‌که در حلقهٔ محاصرهٔ مزدوران کمیته بودند، به زندان تبریز منتقل شدند. چند ماه بعد یعنی پس از ۳۰خرداد، بسیاری از همین بچه‌ها را که فقط برای شرکت در یک جلسهٔ قرآن رفته بودند و درواقع هیچ کاری هم نکرده بودند، بدون هیچ محاکمه‌یی به جوخه‌های تیرباران سپردند.

باز هم ترور و کشتار

دو ماه بعد از آغاز جنگ موج تهاجمات تروریستی با هدف قتل و کشتار مجاهدین دوباره شدت بیشتری پیدا کرد.

۱۳آذر۱۳۵۹ شهادت کارگر مجاهد حسین سالارمحمدی پس از سه شبانه‌روز یورش و حملهٔ مسلحانهٔ پاسداران و چماقداران ارتجاع به محلات شهر آمل در پی حملهٔ فالانژها به تکیهٔ قادی که محل فعالیت هواداران مجاهدین بود.

مادران و خواهران هوادار و خانواده‌هایی که در محله بودند، به‌عنوان اعتراض در شهرداری متحصن شدند. اما مزدوران با گاز اشک‌آور و تعداد زیادی چماقدار به متحصنان حمله کردند. در جریان این درگیری حسین سالارمحمدی مورد اصابت گلولهٔ ژ-۳ پاسداران قرار گرفت و شهید شد. مزدوران برای رفع و رجوع جنایتشان، شبانه جسد شهید را دزدیده و دفن می‌کنند. روز بعد در اعتراض به جنایتهای چماقداران بازار آمل تعطیل می‌شود و حدود ۱۲هزار نفر دست به تظاهرات می‌زنند.

۱۴آذر۱۳۵۹ شهادت معلم مجاهد اردشیر خانی به ضرب گلولهٔ پاسداران در رودسر. در تهاجم وحشیانهٔ پاسداران و چماقداران به یکی از تجمعات مجاهدین در خلیفه‌محلهٔ شهرستان رودسر، مجاهد دلیر اردشیر خانی شهید و حدود ۸نفر دیگر زخمی شدند.

۲۶آذر۱۳۵۹ شهادت مجاهد خلق داوود سلیمانی فرمانده میلیشیا به ضرب دشنهٔ چماقداران ارتجاع در محل کتابفروشی هواداران مجاهدین در ساری.

۲۸آذر۵۹ حملهٔ چماقداران ارتجاع به انجمن کارکنان مسلمان در تهران. تهاجم پاسداران و چماقداران به انجمن کارکنان مسلمان، از روز جمعه ۲۸آذر ۵۹ آغاز شد و پس از یک درگیری طولانی با دستگیری مهاجمان و تحویل آنان به مقامهای رسمی به‌طور موقت پایان یافت. این تهاجم به سرکردگی رئیس بسیج مسجد انصارالحسین صورت گرفت. در صورتجلسه‌یی که توسط مسئول سپاه پاسداران منطقهٔ ۶ و مسئول ستاد امنیت منطقهٔ ۶ در پایان این تهاجم تهیه و امضا شده، چنین آمده است: «اینجانب محمدرضا سلطانی شمارهٔ شناسنامه ۴۷۳ صادره از تهران که مسئول سپاه پاسداران

منطقهٔ۶ و مسئول ستاد امنیت منطقهٔ۶ می باشم، در ساعت۵ بامداد تاریخ ۲۹آذر۵۹، در بازرسی از حمله و هجومی که از طرف عناصر مهاجم و عمدتاً مسلح به سلاح سرد و گرم به عمل آوردم، موارد زیر را مشاهدهٔ عینی نمودم و تمام عملیات خرابکارانهٔ مهاجمان را ضد انسانیت و اخلاق می دانم. شکسته شدن اکثر شیشه ها و در و پیکر ساختمان، تعدادی مجروح توسط چاقو، زنجیر و چماق. متأسفانه یک عدد کارت شناسایی آقای سید فرهاد عطیفه، پاسدار کمیته مستقر در کلانتری یوسف آباد مشاهده نمودم، با نهایت تأثر و تأسف از چنین اعمال شنیعی که پیاپی از طرف عناصر شناخته شده صورت گرفته است و با امید به پیگیری امر و پیگرد مهاجمان و تعقیب عوامل اصلی مهاجمین».

۳دی۱۳۵۹، شهادت مجاهد خلق حمید رضا رضایی در جریان تهاجم مسلحانهٔ مجدد پاسداران به انجمن کارکنان مسلمان در تهران به سرکردگی لاجوردی، جلاد اوین.

به فاصلهٔ کمتر از یک هفته، ارتجاع که پوزه اش در حملهٔ نافرجام به انجمن کارکنان مسلمان بر اثر مقاومت هواداران دلیر مجاهدین و اعتراض گستردهٔ مردم به خاک مالیده شده بود، به یک تهاجم مسلحانه و خونین دیگر اقدام می کند. این تهاجم که به سرکردگی لاجوردی جلاد و کچویی مزدور به وسیلهٔ گروه ضربت و گروهی از زندانبانان و شکنجه گران زندان اوین صورت می گیرد با دستگیری ۵ پاسدار و بسیجی و یک دانشجوی خط امام مفتضحانه پایان می گیرد و یک شهید (مجاهد خلق حمیدرضا رضایی) و ۴مجروح به جا می گذارد.

مجاهدین و هوادارانشان کلیهٔ مهاجمان دستگیرشده را که دست در خونریزی و جنایت و قتل داشتند، به مقامهای رسمی کشور تحویل دادند. در پایان این شکست خفت بار ارتجاع و چماقدارانش، یک بار دیگر حکم رسمی دادستانی جهت تخلیهٔ ساختمانِ انجمن به مجاهدین داده می شود. اما ارتجاع که در این تهاجم شکست خورده و به شدت بی آبرو شده، با امضای یک توافق با هواداران مجاهدین نه تنها به ناچار حکم تخلیه را پس می گیرد، بلکه متعهد می شود از استمرار تشنج در منطقه، جلوگیری کند.

۱۳دی۱۳۵۹ شهادت میلیشیای قهرمان حسن فرحناك به ضرب دشنهٔ چماقداران در

جریان تهاجم به مردم بی دفاع، در رشت.

در این روز هنگامی که مردم مشتاقانه در خیابان تختی رشت به خواندن اعلامیهٔ سازمان مجاهدین که به شکل بزرگ نویسی بر دیوار نصب شده بود، مشغول بودند، طبق نقشهٔ طرحریزی شده عده‌یی چماقدار به مردم حمله کرده و قصد پراکنده نمودن مردم و پاره کردن اعلامیه را داشتند. این کار با اعتراض مجاهد شهید حسن (بهرام) فرحناك روبه‌رو می‌شود. متعاقب آن عده‌یی از اوباش به‌طرف او که از قبل می‌شناختند رفته و چند نفره دست و پای او را محکم می‌گیرند، یکی از آنها دشنه‌یی را در قلب بهرام که قادر به هیچ گونه دفاعی از خود نبود، فرو می‌برد. مردم بلافاصله بهرام را به بیمارستان منتقل کردند ولی متأسفانه او پس از دقایقی به شهادت رسید. روز بعد، تشییع جنازهٔ میلیشیای شهید از خانهٔ آنها با استقبال بی‌نظیر مردم شروع شد. در این مراسم که به‌طرز باشکوهی آغاز شده بود، حدود بیست هزار نفر شرکت می‌کنند. تمام مدارس شهر تعطیل شده و دانش‌آموزان انقلابی، دسته‌دسته به صف راهپیمایان می‌پیوندند. ۱۲ کارخانهٔ شهر تعطیل می‌شود و شهر یکپارچه در غم ازدست‌دادن مجاهد شهید بهرام فرحناك به سوگ می‌نشیند. در جریان این تشییع جنازه در اثر حملات مسلحانهٔ پاسداران به مردم، بیش از صد نفر مجروح می‌شوند. در میان مهاجمان مسلح، آخوند هادی غفاری دیده می‌شد که با کلت به‌سوی مردم شلیک می‌کرد. [۱]

اول بهمن۱۳۵۹ شهادت مجاهد خلق بهرام کردستانی در خرم‌آباد به‌ضرب گلولهٔ پاسدارانی که قصد ربودن او را داشتند. هنگامی که بهرام از هنرستان به خانه بازمی‌گشت، پاسداران در برابر چشم عدهٔ زیادی از دانش‌آموزان و مردم شهر او را به رگبار بستند. به گفتهٔ شاهدان مزدوران ارتجاع با قساوت تمام به‌طرز فجیعی بهرام را به‌شهادت رساندند. آنها اول به پاهایش شلیک می‌کنند، بعد به کتفش می‌زنند و آخر سر، مزدور جنایتکاری به نام عظیم مرادی به او تیر خلاص می‌زند.

۹بهمن۱۳۵۹ شهادت مجاهد خلق مهری صارمی به‌ضرب گلولهٔ پاسداران در تهاجم به مراسم شب هفت مجاهد شهید بهرام کردستانی در خرم‌آباد.

شهادت مظلومانهٔ بهرام کردستانی قلب لرستان را به درد می‌آورد. در تشییع جنازهٔ

۱) نشریهٔ مجاهد شمارهٔ ۱۰۵ ـ ۲۳دی۱۳۵۹ ص۱۲

او همهٔ مردم خرم‌آباد شرکت می کنند. پاسداران بر سر مزار شهید در گورستان خضر که یک منطقهٔ کوهستانی در خارج شهر خرم‌آباد بود، مردم را به رگبار بستند. تعداد زیادی زخمی و مهری صارمی از میلیشیای دانش‌آموزی و خانم کبری ایازی یکی از شرکت کنندگان در مراسم به شهادت رسیدند. عده یی هم دستگیر شدند.

مراسم ۱۴اسفند۵۹ در دانشگاه تهران با نقش فعال میلیشیا در آن، یکی از نقاط برجستهٔ همین مواضع انقلابی در راستای وارد آوردن ضربهٔ سیاسی به دشمن ضدبشری بود.

مهدی براعی:

تضادهای درونی رژیم با انتخاب بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری شدت بسیار بیشتری پیدا کرد. عناصر انحصارطلب و مشخصاً حزب جمهوری در درون رژیم سعی داشتند هر چه بیشتر قدرت را در دست بگیرند و بنی‌صدر را هر چه بیشتر محدود بکنند. سخنران مراسم ۱۴اسفند که در دانشگاه تهران انجام گرفت، بنی‌صدر بود. این مراسم در پروسهٔ تشدید تضادهای درونی رژیم، یک نقطه‌عطف بود. در آن روز چماقداران و عناصر رژیم قصد داشتند این مراسم را به‌هم بزنند. اما مقاومت میلیشیا مانع از این کار شد و این ضربهٔ بزرگی به چماقداران بود و برای ارتجاع خیلی گران تمام شد. در این مقطع چون تضادها به یک نقطهٔ بی‌بازگشت رسیده بود، خمینی سعی کرد با انداختن این قضیه در بستر به‌اصطلاح قانونی، جناح لیبرال حاکمیت را از صحنه خارج کند. برای رسیدگی به این مسأله، هیأتی تحت عنوان هیأت حل اختلاف تشکیل شد. این آخرین برگ ارتجاع، برای حل و فصل و مهارکردن تضادهای درونیش بود. البته این شگرد دیگر کارایی نداشت و در مراحل بعد دیدیم که حتی این مجمع حل اختلاف یا هیأت حل اختلاف هم نتوانست کاری بکند و به‌دلیل ماهیت ارتجاعی باند حاکم این تضادها بعد از مدتی دوباره سربرآورد و اوج گرفت، چنان که بعدها دیدیم، در نهایت به حذف بنی‌صدر منجر شد.

۱۵اسفند۱۳۵۹ شهادت میلیشیای مجاهد سیما صباغ با گلولهٔ پاسداران ارتجاع در لاهیجان. مزدوران رژیم که از چند روز پیش به بسیج گسترده یی در لاهیجان دست زده بودند، با اعزام نیرو از شهرهای مختلف به‌خصوص رشت، می خواستند به هر نحو

شده جلوی فعالیتهای مجاهدین را در لاهیجان که پایگاه خیلی گسترده یی داشتند، بگیرند. در جریان این حمله و هجوم، پاسداران و مزدورانی که به انواع سلاحها مسلح بودند، بی محابا به طرف مردم شلیک می کنند. در یکی از این درگیریها سیما صباغ که همراه با عده یی از مردم و دانش آموزان در مقابل پاسداران به مقاومت برمی خیزد، مورد اصابت گلولهٔ پاسداران قرار می گیرد و به شهادت می رسد. شهادت مظلومانهٔ این میلیشیای مجاهد خلق و بعد از آن هم از شهادت یک پدر سالخورده، که او هم مورد اصابت گلوله قرار گرفت، مردم لاهیجان را به شدت متأثر و از رژیم منزجر می کند.

۲۸اسفند۱۳۵۹ شهادت مجاهد خلق صنم قریشی در بندرعباس در اثر شلیک پاسدارانی که قصد دستگیری او را داشتند.

بهمن و اسفند۱۳۵۹ ـ انتشار مصاحبه های مهم و روشنگرانهٔ مسعود رجوی دربارهٔ سیاستها و نیروهای سیاسی، یکی از دستاوردهای تئوریک سیاسی جنبش ضدارتجاعی در دوران دو سال و نیمهٔ مبارزهٔ سیاسی است.

در این جا شایسته است فرازهایی از آن سلسله مصاحبه های روشنگر را که نقشی بی مانند در روشن کردن فضای سیاسی آن روز ایران داشت، از نظر بگذرانیم:

مجاهدین مقابله به مثل نکردند

«مجاهدین به یمن یک انضباط انقلابی آهنین که در کل تاریخ نیروها و سازمانهای انقلابی ایران، تاکنون بی نظیر بوده است، هنوز دست باز نکرده و به رغم دهها شهید و هزاران مجروح و مضروب، تاکنون فقط و فقط «خوردن» پیشه کرده اند، والاّ صریحاً می گویم که اگر کار به تلافی به مثل و «زدن» می بود، یقین بدانید که کافی بود ما فقط سدهای استوار انضباطی را قدری ـ فقط قدری ـ سست کنیم. تا آن وقت در این کشور آتشها و خونها به پا شود و آن وقت به شما می گفتم که کدام حاکم ضدشرعی و کدام به اصطلاح دادستان ضدخلقی را یارای خروج از خانه اش می بود، چه رسد به این که هر روز دسته دسته مجاهدین را شکنجه بدهد و یا به عناوین مختلف مثل جاسوسی و... زندان بیندازد! این مطلب به طور جهانی

آن‌قدر در ایران مبرهن است که «اونیتا» روزنامهٔ حزب کمونیست ایتالیا در مصاحبه‌یی که خبرنگارش چندین ماه پیش با من داشت، عبارتی به این مضمون گفت که «در ایران مجاهدین هستند که از کشت و کشتار جلوگیری نموده‌اند» ...

و راستی چه کسی نمی‌داند که در کشوری که سراسر خونریزی است، آرامش نسبی صفحات مرکزی و شمال را باید اساساً مرهون صبر و تحمل مجاهدین دانست؟ آن‌هم در شرایطی که ارتجاع، یک لحظه از توطئه چینی و بسیج چماقدار در این مناطق فروگذار نمی‌کند.

پس باز هم بگذارید از حزب توده بپرسیم که لابد مسئولیت مجاهدین در انتخابات پرتقلب مجلس (با آن‌همه اهمیتی که در وحدت جامعه و صفوف مردم داشت)، کمتر از به‌قول شما جناحهای افراطی قشری نیست، و لابد این به قول شما «افراطیون قشری» هستند که به مجلس راه نیافته‌اند! و لابد صندلیهای مجلس تماماً از مجاهدین پرشده است!

بله، به این ترتیب وقتی ما می‌گوییم که معیار مشروعیت و ترقیخواهی رژیم در رابطه‌اش با انقلابیون و از جمله مجاهدین خلاصه می‌شود، منظورمان به هیچ‌وجه خلاصه کردن خودخواهانهٔ همهٔ نابسامانیها در کیفیت ارتباط حکومت با «خود فردی یا گروهیمان» نیست. به‌عکس، ملموسترین رهنمود ضدتفرقه‌گرایانه‌یی را نشان می‌دهیم که مراعات آن، سرآغاز اصلاح امور است. هم‌چنان‌که عدم مراعات آن، سرمنشاء همهٔ خرابیها بود. و البته این یک مسألهٔ سیاسی و مربوط به مسألهٔ اساسی انقلاب، یعنی کیفیت و رابطهٔ قدرت حاکمهٔ سیاسی با سایر نیروها و طبقات خلق است.

«مسألهٔ اصلی» انقلاب

ضمناً همین‌جا روشن می‌شود که چرا مجاهدین گفته‌اند: «...در ورای هرگونه ادعا و شعار و تبلیغات، چگونگی برخورد یک رژیم با نیروهای انقلابی، مهمترین اصالت‌سنج مشروعیت و ترقیخواهی آن رژیم است...» و این همان جملاتی است که حزب توده به نقل از «مجاهد» در روزنامه‌اش آنها را به مسخره گرفته است. چرا؟

زیرا این حزب بنا به طینت خود، باید و لازم است که عمداً فراموش کند که «مسألهٔ اصلی هر انقلاب مسألهٔ قدرت سیاسی است». و باید نادیده بگیرد که حل تمام مسائل دیگر انقلاب، موکول به این مسألهٔ اصلی و معطوف به این است که این قدرت در دست چه طبقه یی و در خدمت کدام راه رشد و در جهت کدام آینده یی به کار می رود. چرا که گفتیم ورود در آن‌چه علما آن را «معقولات» می‌دانند (یعنی همان چیزهای اساساً رنجش‌آور)، دیگر برای این حزب مجاز نیست.

لیکن مجاهدین از آغاز انقلاب، پیوسته مصر بوده‌اند که تا وقتی عنصر ارتجاعی در بافت کنونی حاکمیت، دست بالا را دارد، مبارزهٔ ضدامپریالیستی مقدمتاً از کانال دموکراتیسم انقلابی می‌گذرد، و این حقیقت ضمناً ناظر بر این است که «مسألهٔ اساسی انقلاب» فعلاً و در این مرحله، جز در رابطه با آزادیهای مزبور گشودنی نیست. و این هم عملاً بدان معنی است که مشروعیت انقلابی سیستم (به‌عنوان یک حقانیت واقعاً مردمی) تابع نحوهٔ برخورد او با نیروهای انقلابی و آزادیها و حقوق انقلابی و مردمی است و این‌که خلاصه تا کجا حقوق دموکراتیک را رعایت می‌کند.

حقانیت کلی سیاست مجاهدین

با گذشت دو سال از سرنگونی رژیم شاه، اکنون در اثبات حقانیت کلی سیاست مجاهدین در قبال جناحین سیستم، دلایل تجربی بسیار استوار دیگری نیز یافت می‌شود:

الف ـ عکس‌العمل اجتماعی و واکنشهای اقشار بسیار وسیعی از مردم که هر روز بیشتر از روز قبل بر اساس واقعیات عینی زندگی سیاسی و اجتماعی از سیاستها و عملکردها و جریانات و احزاب ارتجاعی، مأیوس، بریده و دورتر و دورتر می‌شوند.

ب ـ تحولی آرام، لیکن فوق‌العاده اجتناب‌ناپذیر و بعضاً حاد، در تمامی یا بخشهایی از جناح مغلوب، که پابه‌پای تودهٔ مردم، گریزها و مقاومتهای ضدارتجاعی (که در مقاطعی با میل به رادیکالیسم نیز عجین است) از خود نشان می‌دهد.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که جامعه، چه از بالا و چه از پایین عملاً صحت خط مشی مجاهدین را تأیید می‌کند و بدان پاسخ مثبت می‌دهد. گواین‌که مجاهدین خود این خط مشی را از تمایلات و مرحلهٔ معین رشد جامعه، استنباط کرده بودند».

محمدعلی توحیدی:

از فردای انقلاب ضدسلطنتی، مباحث سیاسی از یک‌طرف توسط مجاهدین و متحدانشان و از طرف دیگر توسط خمینی و متحدانش مطرح بود. متحدان ارتجاع، جبهه‌یی که حزب توده درواقع کانونش بود ـ و البته سرنخ همه دست خمینی و رژیمش بود ـ سعی می‌کردند با مطرح‌کردن برخی بحثهای به‌اصطلاح چپ، فتنه‌ها را دامن بزنند و شرایط را مبهم جلوه دهند و مبارزهٔ ضدارتجاعی و آزادیخواهانه را کند و تخطئه بکنند. در مقابل، مجاهدین هم بحثهای خودشان را مطرح می‌کردند و بر ضرورت مبارزهٔ ضدارتجاعی و آزادیخواهانه تأکید می‌کردند. منتها مصاحبه‌های برادر مجاهد مسعود رجوی با نشریهٔ مجاهد در سال۱۳۵۹ که طی چند شماره منتشر شد درواقع ضربهٔ اساسی و کاری به تمام فتنه‌انگیزیهای ارتجاع و جبههٔ متحد آن وارد آورد. به جرأت می‌شود گفت که این مصاحبه‌ها چشم فتنه را کور کرد. نه‌فقط چشم فتنه را کور کرد، بلکه جنبش را یک مدار کیفی ارتقا داد، راه نیروها را باز کرد، گره‌های اصلی مسائل تئوریک را گشود، گره‌های بسیاری از مسائل را باز کرد، به‌خاطر این‌که مرکزی‌ترین مسائل در این مصاحبه‌ها مورد بحث قرار گرفته بود. مسائلی مثل ماهیت انقلاب ۲۲بهمن، مسألهٔ رهبری ارتجاعی خمینی، مسألهٔ سیاستهای راست‌روانه و سازشکارانه در مقابل این رژیم، که حزب توده آنها را تبلیغ می‌کرد، مسألهٔ سیاستهای چپ‌روانه و غیرمسئول که آنها هم آب به آسیاب رژیم می‌ریخت، و هم‌چنین مسألهٔ آزادیها و تأکید بر مبارزهٔ ضدارتجاعی و ضددیکتاتوری، در این مصاحبه‌ها به‌طور تئوریک شکافته شد. آن‌هم طی بحثهای نظری عمیق و با مثالهای مشخص از سیاستهای مشخص نیروهای مختلف، با مثالهای تاریخی از انقلابهای مختلف، با بحثهای عام نظری که حتی در شرایط امروز و در هر شرایطی می‌تواند مورد استفادهٔ نیروهای انقلابی و مبارز قرار بگیرد.

می‌توانم به جرأت بگویم که این مصاحبه‌ها غنی‌ترین بحث سیاسی در تاریخ معاصر ایران است. به‌خاطر مسائل عامی که در آنها مطرح شده و می‌تواند در هر

شرایط مورد استفادهٔ نیروهای آگاه و انقلابی قرار گیرد و همهٔ نیروهای آگاه و مبارز و همهٔ رهبران جریانهای مختلف سیاسی که در آن شرایط صادقانه می‌خواستند مبارزه کنند، با خواندن این مصاحبه‌ها به‌شدت تحت تأثیر قرار گرفته بودند. یکی از کسانی که خیلی تحت تأثیر این مصاحبه‌ها قرار گرفته بود، انقلابی نامدار میهنمان، شهید شکرالله پاکنژاد بود که گویا وقتی این مصاحبه‌ها منتشر می‌شد در مسافرت بود؛ او این مصاحبه‌ها را خوانده بود و بعد نامه‌یی برای برادر مجاهد مسعود رجوی نوشته و تأکید کرده بود که با این مصاحبه‌ها، مجاهدین به قلب جنبش منتقل شدند و در کانون جنبش ضدارتجاعی و آزادیخواهانهٔ مردم ایران قرار گرفتند و از این به بعد درواقع فصل جدیدی در مبارزهٔ ضدارتجاعی گشوده شده و مبارزه جهش خواهد کرد و پیش خواهد رفت. فکر می‌کنم شهید پاکنژاد به‌خاطر تجربهٔ غنی مبارزاتی که در زمان شاه داشت، درك کرده بود که این مصاحبه‌ها از نظر تئوریک، سیاسی و تاریخی چه اهمیتی داشته و در آن شرایط چه مسائل عمده‌یی را حل کرده است.

به این ترتیب رهبر مجاهدین که تا این نقطه توانسته بود مبارزه علیه ارتجاع حاکم و استبداد مذهبی خمینی را در صحنهٔ عمل به بهترین و مؤثرترین صورت پیش ببرد، از این پس با راهگشاییهای خود چه برای مجاهدین و چه برای سایر نیروهای مردمی بیش از هر زمان دیگر در نقطه ثقل جبههٔ نیروهای ترقیخواه و انقلابی قرار می گیرد و راه جنبش را به پیش می گشاید.

بهار خونین ۱۳٦۰

تا پایان سال۵۹، بسیاری از شهرهای میهن با خون مجاهدین و میلیشیا گلگون می‌شود. ارتجاع به‌شدت می کوشد تا مجاهدین را با این کشتارها یا به تسلیم بکشاند یا با تحمیل یک رویارویی قهرآمیز و زودرس، در صحنهٔ سیاسی ـ اجتماعی منزوی نموده و بدین‌ترتیب زمینهٔ حذف و سرکوب آنها را آماده کند. اما مجاهدین در برابر تمامی تهاجمات ارتجاعی خمینی و ایادیش با صبر و شکیبایی شگفت‌انگیزی از مقابله به مثل خودداری می کنند و زمان تعیین‌تکلیف قطعی و نهایی با رژیم خمینی را باز هم به‌عقب می اندازند. اما تهاجم ارتجاع بی وقفه ادامه دارد.

۶فروردین۱۳۶۰، شهادت مجاهد خلق اصغر فلاحی در روستای قادیکلای

قائمشهر با ضربات چاقوی چماقداران ارتجاع. ساعت چهار و نیم عصر تعدادی از کمیته چیها و چماقداران که حدود ۶۰نفر می شدند، به بساط نشریه فروشی میلیشیا در این روستا حمله می کنند. اصغر فلاحی قادیکلایی با ضربهٔ قمهٔ یکی از چماقدارها از ناحیهٔ ران زخمی می شود و با این که بلافاصله او را به بیمارستان قائمشهر منتقل می کنند، ولی به علت عمق جراحت و شدت خونریزی صبح روز بعد به شهادت می رسد.

۷فروردین۱۳۶۰ : شهادت مجاهد خلق خیرالله اقبالی نژاد به ضرب گلولهٔ پاسداران ارتجاع در رامسر.

۱۳فروردین۱۳۶۰ : شهادت مجاهد خلق تیمور تالش شریفی حین فعالیتهای تبلیغاتی در رامسر، به ضرب گلولهٔ پاسداران ارتجاع.

دوم اردیبهشت۱۳۶۰، شهادت مجاهد خلق شهرام اسماعیلی در قائمشهر به ضرب گلولهٔ پاسداران ارتجاع.

در مراسم بزرگداشت این شهید در قائمشهر، تظاهرات بزرگی برگزار می شود. بازار نیز تعطیل می شود و مردم شهر در تشییع جنازه شرکت می کنند.

۴اردیبهشت۱۳۶۰، دو میلیشیای مجاهد خلق فاطمه رحیمی و سمیه نقره خواجا در قائمشهر در جریان یک تهاجم مسلحانهٔ پاسداران، با رگبار گلوله مظلومانه به شهادت می رسند.

شهادت مظلومانهٔ دو خواهر میلیشیا، فاطمه رحیمی و سمیه نقره خواجا، قلوب مردم ایران را به سختی به درد می آورد و کینه یی سخت از رژیم و پاسدارانش در دلها باقی می گذارد. خبر این عمل جنایتکارانه به سرعت در سراسر ایران می پیچید و موجی از اعتراض مردمی را برمی انگیزد. با این گونه تهاجمات ضدانقلابی و جنایتکارانهٔ پاسداران علیه خواهران میلیشیای بی دفاع که تنها «گناهشان» پخش نشریه بود، دیگر تردیدی باقی نمی ماند که رژیم خمینی برای سرکوب قطعی و تمام عیار آزادیها خیز برداشته و بدون تردید راه قهر و حذف و سرکوب نهایی مجاهدین را درپیش گرفته است. کمااین که آمار زندانیان مجاهدی که در آن ایام در زندانهای حکومت آخوندی به سر می بردند و اغلب آنها تحت شکنجه قرار گرفته بودند، به ۹۳۹نفر بالغ می شود. اینک یکبار دیگر چشمها به مجاهدین دوخته شده است تا ببینند برای این دوران از رویارویی با ارتجاع خمینی چه مسیری بازگشوده خواهد شد.

معرفی شهدای مجاهدین خلق در رابطه با سیاست سرکوب و چماقداری



مجاهد شهید
نسرین رستمی



مجاهد شهید
جلیل مرادپور



مجاهد شهید
سیاوش شمس

از کمیته‌ی "ستادمیثم منطقه‌ی ۶" به انجمن جوانان‌مسلمان میدان ... کرده بودند.
محل شهادت: تهران

مجاهد شهید میلیشیای قهرمان مصطفی ذاکری

تاریخ‌شهادت: ۲۲/خرداد/۵۹
نحوه‌ی شهادت: در جریان برگزاری مراسم گرامی‌داشت شهدای مجاهد خلق وسالگرد شهادت مجاهد قهرمان رضا رضائی در ورزشگاه امجدیه، به ضرب گلوله‌های کمیته‌چی‌ها شاهرگ پای مصطفی قطع و در راه رساندن به بیمارستان شهید می‌شود.
محل شهادت: تهران

مجاهد شهید نسرین رستمی



مجاهد شهید
حمیدرضا رضائی

تاریخ‌شهادت: ۱۲/تیر/۵۹
نحوه‌ی شهادت: در ۳۰ فروردین ۵۹ در جریان به اصطلاح انقلاب فرهنگی!! مورد اصابت گلوله‌ی پاسداران واقع شده و در تاریخ ۱۲تیرماه به شهادت رسید.
محل شهادت: شیراز
شغل: دانش‌آموز

مجاهد شهید کارگرقهرمان قدرت‌الله‌زاهدی

تاریخ و نحوه‌ی شهادت
۱۷/ تیر / ۵۹ در روز قدس به دنبال تحریکات عبدالله فردوسی چماق‌دار معروف و عضو موثر حزب جمهوری آمل به مردم بی‌دفاع روستای گزنک در آمل حمله شده و ضمن درگیری با شلیک گلوله‌ای توسط فردی پاسدار به نام "آقاجان سلیمانی" به شهادت می‌رسد.
محل شهادت: آمل

مجاهد شهید نادعلی فلاح

تاریخ و نحوه‌ی شهادت: ۱۷/ مرداد/ ۵۹ با ایجاد صحنه‌ی ساختگی تصادف با ماشین ترور شده است.
محل شهادت: قائمشهر

مجاهد شهید جاسم بنی‌رشید

تاریخ‌ونحوه‌ی شهادت: در تاریخ ۳۰/مرداد/ ۵۹ هنگام دفاع از چادر تعاونی هواداران مجاهدین در آبادان به ضرب چماق مهاجمین‌که به سر وی وارد شد به شهادت رسید.
محل شهادت: آبادان

مجاهد شهید محمودکل عموزاده

تاریخ و نحوه‌ی شهادت: ۸/ شهریور/ ۵۹ به وسیله‌ی ضربات چاقوی ایادی ارتجاع



مجاهد شهید
ناصرمحمدی



مجاهد شهید
اردشیرخانی

به شهادت رسید
محل شهادت: قائمشهر

مجاهد شهید محمد حسین صادقی

تاریخ و نحوه‌ی شهادت در تاریخ ۲۹/ شهریور/ ۵۹ هنگام دفاع از دفتر جنبش معلمین مسلمان در قائمشهر به ضرب گلوله‌ی ژ-۳ به شهادت رسید.
محل شهادت: قائمشهر

مجاهد شهید هوشنگ رستمی

در تابستان ۵۹ تظاهرات وتحصن دیپلمه‌های بیکار مورد تهاجم چماق‌داران و افراد مسلح سپاه قرار گرفته و در این ماجرا یک نفر شهید می‌شود. به دنبال آن برادر هوشنگ رستمی و چند نفر دیگر را به‌عنوان محرک دستگیر و در به اصطلاح دادگاه انقلاب



مجاهد شهید
داودسلیمانی

محاکمه و تیرباران می‌کنند.
محل شهادت: دزفول

کارگرمجاهد حسین سالارمحمدی

تاریخ‌شهادت: ۱۳/آذر/۵۹
نحوه‌ی شهادت: در جریان تهاجم چماقداران تحت حمایت پاسداران به تکیه هادی محله در آمل وتوسط گلوله‌ی ژ-۳ یکی از پاسداران مهاجم.
محل شهادت: آمل

مجاهد شهید اردشیرخانی

تاریخ‌شهادت: ۱۴/آذر/۵۹
نحوه‌ی شهادت: هنگام حمله‌ی پاسداران به روستای "خلیفه‌محله" از توابع رودسر، مورد اصابت گلوله‌ی آنها واقع شده و به شهادت می‌رسد
محل شهادت: خلیفه‌محله‌ی رودسر

مجاهد شهید فرمانده‌ی میلیشیا داودسلیمانی

تاریخ‌شهادت: ۲۶/آذر/۵۹
نحوه‌ی شهادت: ضمن حمله‌ی چماقداران به فروشنده‌ی نشریه‌ی مجاهد، به ضرب دشنه‌ای که یکی از ایادی ارتجاع به قلب او فرو کرد، به شهادت رسید
محل شهادت: ساری

مجاهد شهید حمیدرضارضائی

تاریخ‌شهادت: ۳/دیماه/۵۹
نحوه‌ی شهادت: در جریان حمله‌ی چماقداران و افرادمسلح تحت فرماندهی به اصطلاح دادستان انقلاب تهران (لاجوردی) به انجمن کارکنان ... واقع در خیابان



مجاهد شهید
مصطفی‌ذاکری



مجاهد شهید
حسن‌فرحناک



مجاهد شهید
بهرام‌کردستانی

مبارزان، توسط آنان به شهادت رسید
محل شهادت: تهران

مجاهد شهید میلیشیای قهرمان حسن (بهرام) فرحناک

تاریخ‌شهادت: ۱۳/دیماه/۵۹
نحوه‌ی شهادت: قداره‌بندان و ایادی ارتجاع در تاریخ ۱۳ دی‌ماه به محله‌ی تختی رشت وارد شده و اعلامیه‌ی سازمان را که به نحوه‌ی آزادکردن گروگانها اعتراض کرده بود، پاره می‌کنند پاره کردن اعلامیه مورداعتراض مردم وهمچنین برادرمجاهدمان واقع می‌شود. متعاقب آن، اوباش که حسن را از قبل می‌شناختند، به سوی اوهجوم آورده و درحالیکه چندنفری او را محکم گرفته بودند، یکی

بقیه در صفحه‌ی ۱۹

فصل پنجم

توفان در راه است



توفان در راه است

از دیماه۵۸ و شهادت عباس عمانی، اولین شهید مجاهد به‌دست عوامل خمینی، تا اردیبهشت سال۶۰، خون بیش از ۳۵مجاهد خلق توسط پاسداران خمینی بر زمین ریخته می‌شود. در این تاریخ یعنی اردیبهشت۶۰، آمار مجاهدین اسیر در زندانهای خمینی، به یکهزار تن می‌رسد که اغلب آنان توسط پاسداران شلاق خورده و شکنجه شده اند. راستی گناه مجاهدین چیست؟ جز دفاع از آزادیها و تلاش برای استمرار یک زندگی سیاسی مسالمت‌آمیز، آن هم بدون شلیک حتی یک گلوله و با صرفنظر کردن از حق مشروع دفاع از خود در مقابل تمامی تهاجمات چماقداران و پاسداران ارتجاع؟ اما از آن‌جا که مجاهدین پرچمدار دفاع از آزادیها و حقوق خلق هستند؛ خمینی دجال سرکوب و کشتار مجاهدین را لازمهٔ استقرار دیکتاتوری مذهبی و سلطنت مطلقه و قرون‌وسطاییش می‌بیند و هم‌چنان که از فردای به‌حکومت رسیدنش از هیچ تلاشی در این زمینه فروگذار نکرده بود، تلاش می‌کند که با انواع لجن‌پراکنیها و دجالگریهای تبلیغاتی و با گسیل پاسداران و چماقداران خود به‌طور مستمر زمینهٔ تصفیه‌حساب نهایی با مجاهدین را تدارك ببیند.

اما مجاهدین که در این دوسال‌ونیم از شرف مردم و از آزادی دفاع کرده بودند، هم‌چنان مسئولیت دفاع از آزادی را به دوش می‌کشند. میلیشیای مجاهد خلق با تمام قوا می‌ایستد بدون آن‌که یک تیر شلیک کند. در تمام این دوران، میلیشیا بهای آزادی را با خونش می‌پردازد و به‌عنوان یک نیروی جان‌برکف، فداکار، پاکباخته و با انضباط آهنین با ریشه‌های عمیق اجتماعی در برابر نیروهای هار دیو ارتجاع می‌ایستد و می‌رزمد. در جریان این رویارویی نسل مجاهد، نسل میلیشیا، صفحات درخشانی از فدا، جسارت، شجاعت و خلوص را در تاریخ ایران با خون خود می‌نویسد.

آنها در مدت زمان کوتاهی به مثابه مشعل داران آگاهی و آزادی در قلب توده های مردم جای می گیرند. آن چنان که با شهادت هر مجاهد که در مسیر دفاع از آزادی به خاك می افتد، اعتماد و ایمان مردم نسبت به پیشتازان مجاهدشان فزونی می یابد و متقابلاً بر شناخت آنها در مورد ماهیت ارتجاعی رژیم خمینی و بر تنفر و انزجارشان از این رژیم افزوده می شود.

از آن سو، خمینی در این ایام پس از دو سال انحصارطلبی و پیش بردن سیاست سرکوب و نابود کردن آزادیها، با گسیل کردن چماقداران و قداره بندان و پاسدارانش علیه مجاهدین، زمینهٔ تصفیه حساب نهایی با آزادی و مدافعانش را در سراسر کشور تدارك می بیند. این جا و آن جا، در هر گوشه و کنار میهن، هر روز مجاهدی بی دفاع، با دشنه و کارد یا با گلولهٔ پاسداران خمینی به خون می غلتد.

محمد شکراللهی:

کمیته چیها و فالانژهای تبریز به جلسهٔ سخنرانی هواداران مجاهدین در مسجد عندلیبی های تبریز حمله کردند. قبل از حمله، من در خیابان ایستاده بودم. در کنارم، یک میلیشیای دانش آموز ۱۵ـ۱۶ ساله بود. فالانژها یکباره به این میلیشیا حمله کردند و به صورت وحشیانه یی او را مورد ضرب و شتم قرار دادند. من اعتراض کردم که چرا نوجوانی به این کم سن و سالی را این طور می زنید؟ که به خودم حمله ور شدند و با چند ضربه چاقو به شدت مجروحم کردند. بعد کمیته چیها بلافاصله به مسجد حمله کردند، قبل از شروع حمله، مادرانی که داخل مسجد بودند، متوجه شدند و در را بستند که فالانژها و کمیته چیها با تیراندازی هوایی و ضربات لگد و مشت به در مسجد، آن را شکستند و وارد شدند. از همان لحظه یی که این اوباش وارد مسجد شدند، به طرز وحشیانه یی مادران را مورد ضرب و شتم قرار دادند. طبعاً مادران بی دفاع در مقابل قنداق تفنگ و مشت و لگد این اراذل و اوباش جنایتکار کاری نمی توانستند بکنند. بسیاری از مادرها به شدت مجروح شدند. از جمله مادر مجاهد سکینه چاقوساز را از بلندی به پایین پرت کردند که دچار ضربهٔ مغزی شد، بیمارستانهای تبریز نتوانستند او را مداوا کنند و به بیمارستانهای تهران منتقل شد که بعد از چند ماه در اثر همان ضرباتی که به سرش وارد کرده بودند، به شهادت رسید.

ناصر هاشمی:

در یک تهاجم مزدوران به هواداران سازمان در تهران دستگیر شدم. وقتی ما را به کمیته بردند، اول آمدند اسامیمان را بگیرند، هیچ کدام از بچه ها اسمش را نداد.

تقریباً تا نیمه شب ما را زدند که اسامیمان را بگیرند. بعد که دیدند به هیچ قیمتی اسم نمی دهیم، ما را به زندان اوین بردند. سه چهار ساعتی ما را آن جا توی مینی بوس نگاه داشتند بعد ما را از آن جا بردند خاك سفید. البته اول نمی دانستیم آن جا خاك سفید است و فردایش فهمیدیم؛ آن جا ما را که ۱۳نفر بودیم، بردند در یک اتاق ۱/۵ در ۲متر، سه روز ما را نگاه داشتند بدون این که آب و غذایی به ما بدهند.

فریبرز نعمتی:

یادم می آید که فضای سیاسی آن موقع خیلی تیره و تار بود به نحوی که دیگر امکان فروش نشریهٔ مجاهد و بیان حرفهایمان را نداشتیم. برای همین مجبور بودیم که در گروههای چندنفره برای روشنگری به میان مردم برویم. به خصوص این که می دانستیم ارتجاع چه نقشه هایی در سر دارد. در آن زمان برای پیشبرد این کار، در گروههای ۲۰ و ۳۰ نفره کار فروش نشریه را به طور علنی شروع کردیم. پاسداران مسلح رژیم با لباس شخصی سعی می کردند این روشنگری را با یورش مسلحانه خفه کنند. به یاد دارم که در میدان توپخانه یکی از بچه ها مشغول فروش نشریه بود که یک فالانژ با سلاح کمری به سراغش آمد که نشریه را از او بگیرد آن برادرمان مقاومت کرده بود. آن پاسدار هم بدون این که درنگ کند سلاحش را کشیده و به صورت آن میلیشیای مجاهد شلیک کرده بود، که مغز او از کاسه سرش بیرون ریخته و به زمین افتاده بود.

با این همه میلیشیای مجاهدین با ایستادگی در برابر تمامی تهاجمات پاسداران و چماقداران ارتجاع، تصویری به یادماندنی از فداکاری، بردباری و انضباط انقلابی در مسیر دفاع از آزادی در تاریخ این میهن از خود به جا گذاشت.

تظاهرات ۲۰۰هزار نفرهٔ مادران در تهران و استقبال عظیم مردم

تهران ـ هفتم اردیبهشت ۱۳۶۰

مادران و زنان هوادار مجاهدین به پشتیبانی از سازمان پیشتاز انقلاب و در اعتراض به شهادت فرزندان مجاهدشان، بغض فروخوردهٔ دوسال و نیمهٔ مردم ایران را به چنان فریاد عظیمی تبدیل می کنند که طنین آن خمینی و مزدورانش را به لرزه می اندازد.

شرکت ۲۰۰هزار نفر از مردم تهران در این تظاهرات، آن هم بدون اطلاع قبلی،

رژیم خمینی و پاسداران ارتجاع را غافلگیر و وحشتزده می کند. هنوز ساعتی از شروع تظاهرات نگذشته بود که سیل خشمگین و خروشان مردم به حمایت از مادران به راه می افتد و در اندك مدتی به ۱۰۰هزار نفر و ساعتی بعد به مرز ۲۰۰هزار نفر می رسد. این بزرگترین خروش اعتراضی مردم است که از زمان غصب رهبری انقلاب توسط خمینی علیه او و مزدوران مهاجم و خونریزش در پهنهٔ میهن طنین افکن می شود. خمینی وحشتزده و بیمناك از عواقب این تظاهرات عظیم، مزدوران خود را به صحنه می فرستد و پرتاب گاز اشک آور و شلیک گلوله آغاز می شود. اما سیل خروشان و نیرومند زنان شجاع، هر مانع و خس و خاشاکی را از سر راه خویش برمی دارد و به مقابل خانهٔ پدر طالقانی می رسد... به این ترتیب حرکت شجاعانه و اعتراضی مادران مسلمان به عنوان بزرگترین راهپیمایی بعد از انقلاب ضدسلطنتی به ثبت می رسد.

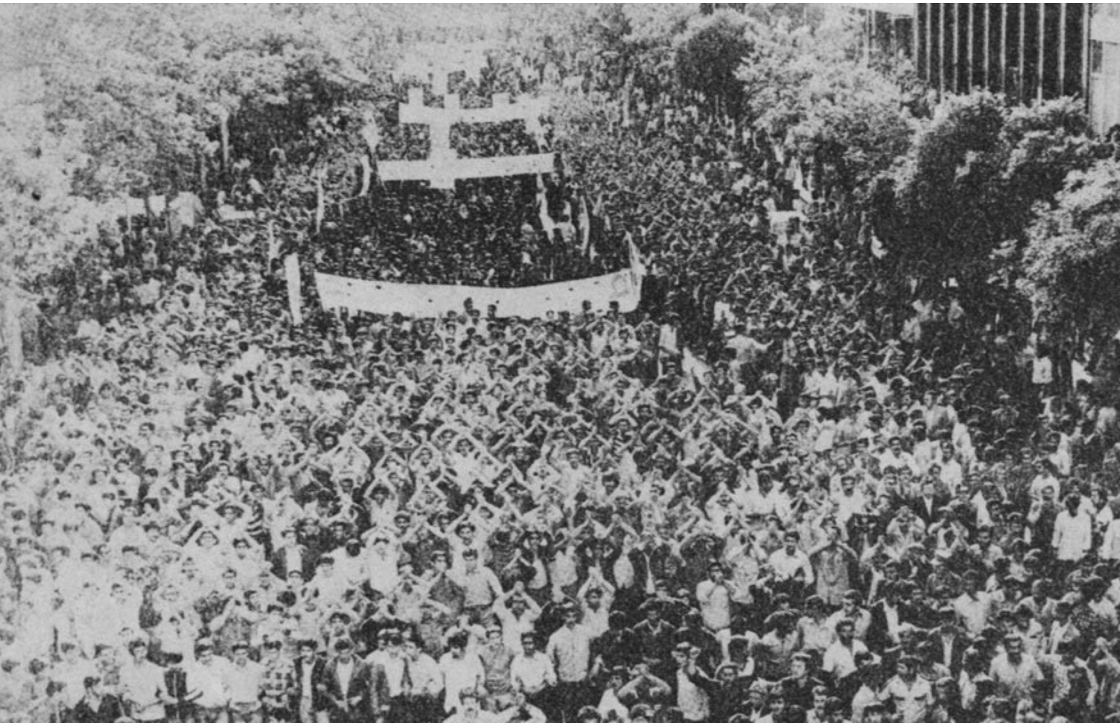
فاطمه رضایی:

مادران مجاهد همیشه از این که فرزندانشان در سراسر ایران دست و پایشان می شکست، چشمانشان از حدقه درآورده می شد، مورد شکنجه قرار می گرفتند و مظلومانه به شهادت می رسیدند، ناراحت بودند و دلشان می خواست کاری بکنند. سرانجام روز ۷ اردیبهشت، زمان این کار فرارسید. در این روز، کلیهٔ مادران از صبح زود در منزل عزیز (مادر رضاییهای شهید) جمع شدند و وصیتنامه های خود را نوشتند. از میان آنها می توانم از مجاهد قهرمان، مادر کبیری، یاد کنم که با روحیه یی سرشار می گفت "دوست دارم اگر قرار است خونی ریخته شود من هم یکی از آنها باشم" و وصیتنامهٔ بسیار انگیزاننده یی نوشت و روانهٔ تظاهرات شد. مادر ذاکری، مادر مصباح و بسیاری از مادران دیگر، که بعدها توسط رژیم آخوندی دستگیر و اعدام شدند، با شوری وصف ناپذیر در این تظاهرات شرکت کردند. حتماً می دانید که این تظاهرات بدون اطلاع قبلی آغاز شد. مادران و خانواده های مجاهد خلق و میلیشیاهای دلیر دهان به دهان یکدیگر را خبر کردند و در میدان فلسطین گرد آمدند.

با شروع تظاهرات وضع تهران دگرگون شد و خبر آن به سرعت در میان مردم پیچید. مردم از ترکیب مادران مجاهد خلق که با همه چیز خود در این تظاهرات شرکت کرده بودند، متعجب شده بودند. جمعیت انبوهی از قشرها و طبقات



گوشه‌یی از تظاهرات عظیمی که به‌دعوت انجمن مادران مسلمان و با شرکت گستردهٔ مادران در اعتراض به کشتار مجاهدین در ۷اردیبهشت۶۰ برگزار گردید. این راهپیمایی اعتراضی سرانجام به‌وسیلهٔ مزدوران خمینی و به دستور مستقیم خود او به گلوله بسته شد و دو نفر شهید و تعدادی مجروح گردیدند



مختلف مردم از کارگر، کارمند، کسبه، دانشجو و دانش‌آموز به هستهٔ اولیهٔ این تظاهرات یعنی مادران مجاهد و خواهران میلیشیا پیوستند. وجود تعداد زیادی از همافران و درجه‌داران و سربازان آزاده در این تظاهرات چشمگیر بود. مردم شعارهای مختلفی می‌دادند "مجاهدین زندانند یا کشته در میدانند"، "زحمتکشان، محرومان، مجاهدین یارتان، مشعل پیکارتان". جمعیت آن قدر زیاد شده بود که دیگر امکان تردد نبود. رژیم هم از همان جا شروع کرد به تهاجم وحشیانه. ما اصلاً انتظار نداشتیم که رژیم به مادران پیر و بچه‌های خردسال حمله کند. اما شقاوت و بیرحمی پاسداران حد نداشت. ضرب و جرح تظاهر کنندگان کافی نبود و پاسداران سرانجام شروع به شلیک به طرف مردم کردند. دو میلیشیای مجاهد خلق به نامهای ودود پیراهنی و خلیل اجاقی در این تهاجم بیرحمانه به شهادت رسیدند.

پرتاب گاز اشک‌آور موجب ناراحتی مادران پیر شده بود و بعضی از آنها در آستانهٔ شهادت قرار گرفته بودند. مردم آنها را به داخل خانه های خود می بردند و مداوا می کردند. اما مادران لحظه‌یی از مقاومت دست برنمی‌داشتند. مادر فراهانچی (مادر برادر مجاهد مهدی ابریشمچی) که بسیار سالخورده بود، با شلیک گاز اشک‌آور حالش به شدت وخیم شده بود. اما آرام نداشت و فریاد می زد "ولم کنید بگذارید بمیرم تا دنیا بفهمد خمینی چه جنایتکاری است". مادر دیگری، که بچه اش به سختی توسط گاز اشک‌آور صدمه دیده بود و می‌خواستند او را از تظاهرات خارج کنند، می گفت "ولم کنید مگر خون بچهٔ من از خون فرزند امام حسین رنگین تر است. بگذارید ما کشته شویم تا ماهیت این رژیم برای همه روشن شود". شور و علاقهٔ مادران در این تظاهرات شگفت‌آور بود.

در مقابل شقاوت و بیرحمی پاسداران رژیم، مردم برای کمک به تظاهر کنندگان واقعاً مایه می گذاشتند و کمکهای بیدریغی می کردند. آنها از پنجره هایشان روزنامه و لاستیک به پایین پرتاب می کردند تا تظاهرکنندگان برای مقابله با گاز اشک‌آور از آن استفاده کنند. اوضاع شبیه روزهای قیام شده بود. رژیم به رغم حمله های وحشیانه نتوانست از حرکت مردم جلوگیری کند. ارادهٔ مادران و خواهران میلیشیا و خشم و نفرت جمعیت از آخوندها آن قدر زیاد بود که رژیم نتوانست مانع از حرکت مردم شود. تظاهرات به هرحال ادامه یافت تا به خانهٔ پدر طالقانی رسید و مادر کبیری قطعنامه را در منزل پدر طالقانی خواند.

زهرا نوری:

ما در نزدیکی کمیته مستقر در سفارت آمریکا بودیم که دیدیم فالانژها در پناه کمیته چیها با سلاح گرم و گاز اشک‌آور و درحالی که خودشان به ماسک مجهز بودند، به صفوف تظاهرکنندگان حمله کردند. من آن موقع حفاظت صف تظاهرکنندگان را به‌عهده داشتم. کمیته چیها می‌خواستند با پرتاب گاز اشک‌آور جلو پیشروی تظاهرات را بگیرند، اما تظاهرات هم‌چون سیلی خروشان به پیش می‌رفت. گاز اشک‌آور فضای خفه‌کننده‌یی ایجاد کرده بود. مردم با دیدن این صحنه، به حمایت از تظاهرکنندگان برخاستند. از ساختمانهای اطراف و پنجره‌ها کاغذ برای تظاهرکنندگان می‌ریختند. از طبقات بالای ساختمانها پارچه آویزان کرده و آتش زده بودند که بتوانند گاز اشک‌آور را خنثی بکنند. شاهد صحنه‌های زیادی بودم که خواهران، برادران و مادران زیادی بر اثر گاز اشک‌آور به‌حالت اغما افتاده بودند که همگی با کمک مردم از صحنه خارج شدند. درگیری خیلی شدید بود، اما چماقداران به‌علت مقاومت تظاهرکنندگان و مردمی که به حمایت از آنها بلند شده بودند، نمی‌توانستند هیچ کاری انجام بدهند و ناچار عقب‌نشینی کردند. وقتی در اثر حملهٔ چماقداران صفوف تظاهرات به‌هم می‌خورد، دوباره حدود ۱۰۰ الی ۲۰۰متر بعد تظاهرات بار دیگر شکل می‌گرفت و باز هم با نظم و آرامش شروع به پیشروی می‌کرد. تظاهرات واقعاً چون سیلی خروشان خود را به خانهٔ پدر طالقانی رساند.

مریم کاویانی:

من آن روز در صف تظاهرکنندگان بودم. یعنی مسئولیت تهیهٔ گزارش از تظاهرات را برعهده داشتم و گاهی هم در حلقهٔ زنجیری قرار می‌گرفتم که کنار تظاهرات بسته بودیم. همین‌طور که صف جلو می‌رفت، در نقاط مختلف می‌دیدیم که از جلو نارنجکهای دودزا به‌سمت ما پرتاب می‌شود تا شاید بتوانند صف را متوقف، یا تظاهرکنندگان را متفرق کنند. اما در هیچ نقطه‌یی صف تظاهرات که به‌حرکت درآمده بود متوقف نشد. یعنی به‌رغم این‌که رژیم هر کاری می‌کرد، از شلیک گاز اشک‌آور تا تیراندازی، اما مرتباً به جمعیت تظاهرات اضافه می‌شد و ما مرتب حلقه را بازمی‌کردیم تا نفرات بیشتری به صف وارد شوند. حملات چماقداران ادامه داشت و در نتیجه در هر مرحله تعدادی مجروح می‌شدند. از خیابان بهار که می‌آمدیم پایین، حمایت مردم بعضی جاها ما را هم متأثر می‌کرد. مردم برای این که اثر گلوله‌های دودزایی را که رژیم می‌زد خنثی بکنند، بعضی

حتی پتو و مبل خانه‌هایشان را به خیابان آورده و آتش می‌زدند که تظاهرات ادامه پیدا بکند. تظاهرات ما تا جلو خانه پدر طالقانی ادامه پیدا کرد و در این جا قطعنامهٔ تظاهرات خوانده شد و یکبار دیگر پرده از چهرهٔ واقعی رژیم برداشته شد. آن روز دو شهید داشتیم، یکی کارگر هوادار مجاهدین خلیل اجاقی و دیگری از میلیشیاهای قهرمان به‌نام ودود پیراهنی که به‌دلیل جراحت شدیدی که داشتند شهید شدند.

ناصر هاشمی:

کمیته‌چیها محل تظاهرات مادران را می‌دانستند. ما ۲۰نفر بودیم که ساعت یک بعدازظهر از طرف انجمن ونک به میدان فلسطین رفتیم و دور و بر آن‌جا ایستادیم، می‌خواستیم ببینیم نیروهای رژیم چه واکنشی نشان می‌دهند، چماقداران با موتور می‌آمدند و می‌رفتند. همه‌اش آن‌جا را چک می‌کردند تا مبادا آن‌جا تجمعی بشود. ساعت۲ بعدازظهر تعداد زیادی از خواهران و مادران شروع به تجمع کردند. من جزء نفرات حفاظت قسمت جلو راهپیمایی بودم که زنجیر بسته بودیم. ساعت۳ ـ ۳/۵ راهپیمایی از خیابان طالقانی به‌سمت خیابان بهار شروع شد و همان‌طور ادامه یافت. ساعت۵ ـ ۶ عصر به‌هنگام غروب، تهاجم چماقداران شروع شد.

غلامعلی مصباح:

من شاهد بودم که چطور یک وانت به جمع تظاهرکنندگان زد و باعث شهادت یک نفر شد. من به چشم خود پاسداری را در حال تیراندازی دیدم. او درحالی‌که عقب‌عقب می‌رفت و قصد فرار داشت، به‌طرف تظاهرکنندگان تیراندازی می‌کرد. مغازه‌داری که کنار من ایستاده بود، می‌گفت این خیلی وحشی است، بدون این‌که بفهمد کی هست و کی نیست همین‌طور تیراندازی می‌کند. در اثر همین تیراندازیها دو تن از هواداران مجاهدین شهید شدند.

دامنهٔ اعتراض نسبت به جنایتهای خمینی علیه مجاهدین علاوه بر تظاهرات بزرگ مادران مجاهد در تهران، در سایر شهرهای میهن نیز بالا می‌گیرد و به یک موج سرتاسری از تظاهرات و حرکتهای اعتراضی می‌انجامد.

پس از استقبال گستردهٔ مردمی از تظاهرات پیروزمندانهٔ مادران مجاهد در تهران و سلسله تظاهرات اعتراضی در سایر شهرها، به‌رغم حمله و هجوم پاسداران مسلح به

شرکت کنندگان در این تظاهرات و ریختن خون هواداران مجاهدین، مسعود رجوی طی پیامی باز هم مردم و هواداران مجاهدین را به آرامش و بردباری فرامی خواند. اما ضمناً هشدار داد که: «چنان‌چه باز هم مقامهای مسئول به بهانه‌های مختلف بر خواستهای عادلانهٔ ما صحه نگذاشته و از چماقداری و شکنجه و کشتار ممانعت نکنند، این‌را دیگر انقلاب ایران تحمل نخواهد کرد و آن‌گاه بر فرزندان راستین انقلاب و تمامی اقشار خلق است که دست در دست یکدیگر با همان اتفاق پیشین مقاومت کنند».

خمینی: یا تسلیم یا گورستان!

تظاهرات ۲۰۰هزارنفرهٔ مادران مسلمان در تهران، توطئهٔ بزرگ خمینی را که می‌خواست نابودی تتمهٔ آزادیها و سرکوب و حذف نیروهای سیاسی و به‌خصوص مجاهدین را به‌اسم مردم یا به‌قول خودش، «امت همیشه در صحنه» عملی کند، با شکست مواجه کرد. برگزاری این تظاهرات عظیم و موفقیت‌آمیز یکبار دیگر، محبوبیت و پایگاه گستردهٔ اجتماعی و اقتدار سیاسی مجاهدین را به‌عنوان سازمان پیشتاز جنبش به‌نمایش گذاشت و نشان داد که مجاهدین آن‌قدر گسترش یافته‌اند که خمینی دیگر نمی‌تواند به‌صورت غیررسمی به سرکوب آنها ادامه دهد و دیگر شیوه‌های کهنهٔ او مؤثر نیست. این تغییر تعادل قوا، بحران سیاسی و تضادهای درونی رژیم را نیز شتاب می‌بخشید. به‌نحوی که خمینی دجال یکبار دیگر ناگزیر از ورود به صحنه شد و به‌طور رسمی و علنی مجاهدین را به تعیین‌تکلیف و دست‌برداشتن از مواضعشان تهدید کرد و به‌تلویح گفت که در غیر این‌صورت حکم نابودی و کشتار و اعدام مجاهدین را صادر خواهد کرد.

محمدعلی جابرزاده:

در مقابل این گستاخی خمینی، رهبری سازمان طی یک نامهٔ سرگشاده به خمینی، ضمن افشای عملکردهای جنایتکارانهٔ رژیم و مزدورانش و ضمن افشای پایمال‌شدن حقوق و آزادیهای مردم و تصریح بر مسئولیت خود خمینی در این جریان به تهدید و خط و نشانی که خمینی کشیده بود پاسخ داد و صراحتاً گفت که اگر در مقابل این حرفهای حقی که داریم می‌زنیم تو باز هم مصر هستی و می‌خواهی تعیین‌تکلیف بکنی، خوب مجاهدین دیگر کاری جز نوشتن وصیتنامه‌هایشان ندارند. یعنی که در

مقابل انتخاب بین تسلیم در مقابل ارتجاع حاکم یا پذیرش مرگ، البته که ما زیر بار تسلیم نمی‌رویم و وصیتنامه‌هایمان را خواهیم نوشت. معنی این حرف کاملاً روشن بود و در ادامهٔ همین نامه برای این‌که با خمینی اتمام حجت شود و پیشاپیش دستش برای جنایتهایی که بعدها می‌خواهد مرتکب شود، برای مردم کاملاً رو باشد، مجاهدین گفتند که برای اتمام‌حجت بگذار ما بیاییم و حرفهای خودمان را همراه هوادارانمان پیش خودت بزنیم. برای این‌که قضایا به قهر کشیده نشود و هیچ‌گونه اقدامی از طرف مجاهدین برای ایجاد درگیری و مسأله در سطح جامعه به‌وجود نیاید.

با این اتمام‌حجت و با این اقدام به‌غایت هشیارانه و انقلابی، در عین حال که سازمان مجاهدین از مواضع و اصول خودش کوتاه نمی‌آمد، ولی حجت را هم بر خمینی تمام می‌کرد و موضع خمینی و موضع مجاهدین را، در معرض قضاوت مردم قرار می‌داد. این ابتکار عمل درخشان سیاسی، خمینی را مجبور کرد که درواقع در لاك دفاعی فرو برود و تمام آن نقشه‌یی که کشیده و ژستی که گرفته بود برای منزوی‌کردن، به‌دام‌انداختن و سرکوب مجاهدین، نقش بر آب شد، به‌نحوی‌که مجبور شد با زبان خودش آشکارا بگوید که: «نه شما لازم نیست بیایید، من خدمت شما خواهم رسید!» این را هم کاملاً آگاهانه گفته بود؛ به این دلیل که وقتی مجاهدین اعلام می‌کردند که ما با هوادارانمان می‌آییم که با شما دیدار بکنیم، خمینی خیلی خوب با شمّ ضدانقلابیش درمی‌یافت که این یعنی راه‌افتادن یک تظاهرات مسالمت‌آمیز یک میلیون نفری توسط مجاهدین و هوادارانشان و این برای خلع سلاح سیاسی ـ اجتماعی، خمینی کافی بود. مفهومش در یک کلام جاروکردن سیاسی ـ اجتماعی خمینی و رژیمش بود.

پس از تظاهرات ۲۰۰هزارنفرهٔ مادران مجاهد، پروسهٔ تحولات شتاب پیدا می‌کند و آخرین قطب‌بندیها در جامعه شکل می‌گیرد. در این ایام انبوه حمایتهای اقشار مختلف مردم نسبت به مجاهدین ابراز می‌شود. در ارتباط با رویارویی مجاهدین و رژیم خمینی، بسیاری از شخصیتهای سیاسی، هنرمندان، وکلا و حقوقدانان، نویسندگان و سایر قشرهای آگاه حمایت خود را از مجاهدین اعلام می‌کنند. هم‌چنین مسائل انقلاب ایران، به‌ویژه تحولاتی که مجاهدین در آن سهم دارند، به‌نحو بسیار گسترده‌یی در رسانه‌های خارجی منتشر می‌شود و مورد توجه گستردهٔ افکار عمومی قرار می‌گیرد. در کنار این تحولات جوخه‌های ترور و دسته‌های چماقدار خمینی نیز

جنایتهای خود را در ابعاد گسترده‌تری علیه مجاهدین ادامه می‌دهند.
مروری بر رویدادهای اردیبهشت۱۳۶۰ و شهادت شمار دیگری از هواداران و «پرستوهای خونین بال میلیشیا»، گویای این گسترش و افزایش است:

* شهادت مجاهد خلق احمد ارگنجی توسط مزدوران خمینی در رشت، پس از ربودن، شکنجه و غرق کردن او در دریاچهٔ «سد»
* ۸اردیبهشت۱۳۶۰، شهادت مجاهد خلق فاطمهٔ کریمی به‌دست چماقداران خمینی در کرج
* ۸اردیبهشت۱۳۶۰ شهادت مجاهد خلق منصور یاسایی به‌ضرب گلولهٔ ژ-۳ پاسداران در بندرعباس
* ۱۰اردیبهشت۱۳۶۰ شهادت مجاهد خلق علی فتح‌کریمی به‌ضرب گلولهٔ پاسداران در شهرکُرد
* ۱۱اردیبهشت۱۳۶۰ شهادت مجاهد خلق عباس فرمانبردار در اثر پرتاب نارنجک توسط مزدوران خمینی در قائمشهر

تا اول خرداد۶۰ آمار مجاهدین اسیر در زندانهای رژیم خمینی که سازمان از دستگیری آنان اطلاع یافته، به ۱۱۸۶تن بالغ می‌شود.

گو، گلوله‌ها ببارید!
ما هم سینه‌هایمان را سپر خواهیم کرد
(مسعود)

با آغاز ماه خرداد شمارش معکوس برای سرکوب آخرین ذرات آزادی و استقرار سیاهترین دیکتاتوری مذهبی و قرون‌وسطایی از جانب خمینی آغاز می‌شود.
تا آن زمان همهٔ تلاشها و فداکاریها و جانفشانیهای مجاهدین برای استمرار یک زندگی سیاسی مسالمت‌آمیز و دفاع از حداقل شرایط و فضای دموکراتیک در جامعه توسط خمینی دجال به بن‌بست رسیده بود. خمینی برای استقرار سلطنت مطلقه و ضدبشریش با گسترش سرکوب و تشدید وحشیگریهایش به‌خصوص علیه مجاهدین به هر تلاشی برای یک زندگی سیاسی مسالمت‌آمیز پاسخ منفی داده بود.
او در آستانهٔ حذف جناح مغلوب درونی خود و یکپایه‌کردن حاکمیت ارتجاعیش

بود. مجاهدین به یمن سیاستهای هوشیارانه و انقلابی خود در جهت افشا و منزوی کردن ارتجاع حاکم و شقه کردن رژیم، خمینی را در نزد توده های مردم افشا و از نظر سیاسی ناگزیر از تن دادن به بزرگترین جراحی رژیمش کردند. در مسیر تشدید سرکوب و اختناق، نخست روزنامه های جناح مغلوب تعطیل شد و فقط روزنامه هایی که تحت سیطرهٔ حزب چماقداران خمینی بود باقی ماند. چماقداران و قداره بندان ارتجاع از همهٔ شهرها به سوی تهران فراخوانده شدند. فضای رعب و وحشت در پایتخت روزبه روز شدیدتر می شد. البته در این میان یک مانع بزرگ و جدی در برابر ارتجاع حاکم وجود داشت که اجازه نمی داد خمینی جنایتهایش را به اسم مردم انجام دهد و پاسداران و چماقدارانش را مردم بنامد و از این طریق هدف پلیدش را محقق کند. این مانع بزرگ، مجاهدین، میلیشیای مجاهد خلق و تشکیلات سراسری قدرتمند آنها بود.

مجاهدین در آن روزهای پرالتهاب که همهٔ چشمها به سویشان خیره شده بود، یک رویارویی سیاسی ـ اجتماعی را در برابر ارتجاع غدار به پیش می بردند. میلیشیا در آخرین لحظات حیات آزادی، فداکارانه از آرمانهای مردم دفاع می کرد و نشریهٔ مجاهد در واپسین روزهای انتشارش آفتاب آگاهی را در سراسر میهن پرتوافکن می نمود.

خمینی دجال و خون آشام مصمم بود که برای ازبین بردن آخرین قطرات آزادی پرچمداران و مدافعان آزادی را سرکوب کند تا بتواند نقشه های پلید خود را در فضایی از رعب و وحشت به اجرا درآورد، و به هیچ کس امکان نفس کشیدن و حرکت ندهد. هدف دسته های چماقدار و پاسدار نیز در این روزها سرکوب و دستگیری مجاهدین و میلیشیای مجاهد خلق و ایجاد اختناق و وحشت در سراسر جامعه بود تا از هرگونه تظاهرات و حرکتهای اعتراضی علیه ارتجاع حاکم جلوگیری کند.

مشاهدات کسانی را که در شهرهای مختلف شاهد ماجرا بودند، از نظر می گذرانیم:

مهدی ابریشمچی:

شبکهٔ هواداران مجاهدین در تمام شهرها و شهرستانهای کشور گسترش پیدا کرده بود. هواداران غیرمرتبط هم به شدت افزایش یافته بودند. آرای مجاهدین به طور میلیونی در سراسر ایران بالا رفته بود. یک شاخص بسیار مادی تر آمار فروش مجاهد بود. نشریهٔ مجاهد که روزانه منتشر می شد، ۶۰۰هزار نسخه به فروش می رفت. این

تیراژ واقعاً سرسام‌آور، در حالی بود که ارتجاع با غیرقانونی اعلام کردن انتشار مجاهد مشکلات چاپ در شرایط مخفی را بر نشریهٔ مجاهد تحمیل کرده بود. نشریهٔ مجاهد به‌صورت مخفی در ۳۰مرکز یا خانه، با ماشینهایی که نسبت به چاپخانه‌های خیلی پیشرفته بسیار مقدماتی بودند، چاپ می‌شد. تیراژ مجاهد نشان‌دهندهٔ گستردگی تشکیلات مجاهدین بود. شبکه‌های دانش‌آموزی، دانشجویی، شبکه‌های محلات در همه‌جا گسترده بود. تقریباً هیچ محله‌یی در تهران نبود که یک کانون هواداران در آن وجود نداشته باشد. هیچ دانشگاهی نبود که در آن یک انجمن هوادار مجاهدین و هیچ کارخانه‌یی نبود که در آن انجمن کارگران هوادار یا شوراهای کارگری هوادار مجاهدین تشکیل نشده باشد.

مسئولان قسمت اجتماعی مجاهدین از جمله فرمانده والامقام مجاهد شهید محمد ضابطی و مجاهدان شهید قاسم باقرزاده، حمید جلالزاده، مهدی کتیرایی، محمد مقدم، حسن صادق، نصرت رمضانی، سوسن میرزایی، بتول اکبری و پری یوسفی، مسئولان ادارهٔ نیروهای گستردهٔ اجتماعی در تهران بودند. بخش اجتماعی هم‌چنین در تمام شهرها و شهرستانها شعبه داشت. بسیاری از آنها نشریه منتشر می‌کردند. مثلاً در مازندران، نشریهٔ طلاونگ و در گیلان پیام جنگل منتشر می‌شد. در بخش کارگری بازوی انقلاب منتشر می‌شد، در گودهای تهران، فریاد گودنشین منتشر می‌شد، یعنی دیگر ارگان سراسری مجاهدین، نشریهٔ مجاهد برای اقشار و طبقات مختلف کافی نبود و برای شهرها و شهرستانهای مختلف بایستی نشریه‌های ویژهٔ آنها منتشر می‌شد.

نیروهای زبده و سازمان‌یافتهٔ مجاهدین شامل دهها‌هزار میلیشیای مجاهد خلق بود. این بدنهٔ تشکیلاتی سراسری و این گسترش عظیم، خودش نشان‌دهندهٔ مرحله‌یی بود که ارتجاع را مجبور می‌کرد تصمیم بگیرد که خودش را هرچه سریعتر یکپایه کند، چرا که خوب می‌دانست این نیرو، نیرویی نیست که بتواند در مقابل گسترشش زیاد دوام بیاورد.

روزهای آخر خرداد، ۲۴، ۲۵ و ۲۶خرداد، خمینی هر کسی را که علیه رژیمش حرفی زد و هر کس را که در مقابل رژیم داعیه داشت با یک نهیب مجبور کرد که جا بزند. یک عده آمدند گفتند سیاه‌جامگان هستیم. یک عده حرفهای دیگری زدند، به‌نظر می‌رسید که هنوز خمینی را تجربه نکرده‌اند ولی حتی نوبت این‌که پاسدارها علیه آنها وارد خیابان شوند، نشد. چون آنها خودشان اصلاً به خیابان نیامدند. جز مجاهدین و میلیشیای مجاهد خلق که در روزهای قبل از ۳۰خرداد در سراسر ایران و

در شهرهای مختلف در تظاهرات شرکت می‌کردند و تلاش می‌کردند که فضا را از انجماد و اختناق دربیاورند. هیچ‌کس دیگری در صحنه نبود. این تظاهرات کوچک مقدمه‌یی بود برای اتمام حجت نهایی که در روز ۳۰خرداد انجام گرفت.

خمینی در مقابله با مجاهدین، قدم‌به‌قدم جلو آمده بود. او سعی می‌کرد به هر وسیله‌یی که شده، این نیرو را از پیش پای خودش بردارد. محور و تاکتیک اولیه‌اش هم، چماقداری بود. خمینی سعی می‌کرد پشت چماقدارها قایم بشود و به نیروهای انقلابی و مجاهدین حمله بکند. تظاهرات آنها را به‌هم بزند، آنها را مجبور کند از خواستها و آرمانهای انقلابی و آزادیخواهانه‌شان دست بردارند، بدون این‌که خودش رسماً دخالت بکند و بعداً اسم چماقدارانش را "مردم" بگذارد و بگوید: مردم اینها را نخواستند و از صحنه حذف کردند. او البته موفق نشد این کار را بکند، سال۵۹، سعی کرد در دانشگاهها این کار را بکند، بعد ستادهای مجاهدین تعطیل شد، ولی دید تعطیل ستادها هم مسأله‌یی را حل نکرد و مجاهدین ستادشان در قلب مردم است و نه در این ساختمان و آن ساختمان. به همین جهت خمینی از اوایل سال۶۰، به‌تدریج داشت تصمیم نهایی خودش را می‌گرفت. او باید هر نوع شکافی را در رابطه با سرکوب، در دستگاه ولایت‌فقیه یکپایه می‌کرد و هر شکافی را در درون حاکمیت می‌بست تا بتواند حمله و هجوم خودش را برای قلع و قمع این نیروی آزادیخواه، یکپارچه و نهایی بکند. این جریان در سال۶۰، در اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد۶۰ به نهایت خودش رسید و آن‌هم عبارت بود از حذف اولین رئیس‌جمهور رژیم خمینی که آن‌موقع بنی‌صدر بود.

عباس داوری:

در صحنهٔ واقعی آن روز فقط مجاهدین در برابر خمینی با خیل رجالگانش قرار داشتند. مخصوصاً در دههٔ آخر خرداد، چماقداران خمینی، با دسته‌های انبوه موتورسوار، با نوارهایی که دور سرشان می‌بستند، خیابانهای تهران را قرق کرده بودند و واقعاً وحشت عجیبی در مردم ایجاد کرده بودند. زیرا خمینی می‌خواست از یک‌طرف جراحی خودش را انجام بدهد یعنی جناح لیبرالها و بنی‌صدر را کنار بگذارد و از طرف دیگر همهٔ نیروها از جمله ما را از صحنه حذف بکند.

در شهرهای سراسر کشور نیز وضعیت کم و بیش مشابه تهران بود، ارتجاع هار همه‌جا در کمین مجاهدین و آزادیخواهان بود، و برای بلعیدن آخرین قطرات آزادی

بی‌تابی می‌کرد.

من می‌خواهم این‌جا به نکته‌یی اشاره کنم که مربوط به چند روز بعداز ۳۰خرداد است و آن برخورد مجاهدین و خود مسعود با بنی‌صدر است. ویژگی مسعود این است که وقتی کسی علیه خمینی کاری کند و قدمی بردارد، اگر حتی یک قدم برداشته باشد، مسعود دهها قدم به سمتش برمی‌دارد. وقتی بنی‌صدر در مقابل انحصارگری خمینی تا آن‌جایی که به او برمی‌گشت، ایستادگی کرد؛ و خمینی دید که نمی‌تواند او را در سیستم خودش تحمل بکند و باید جراحیش کند، مسعود گفت نباید بگذاریم خمینی او را سرکوب کند.

مسعود مرا مسئول کرد که بروم و بنی‌صدر را به خانهٔ خودمان بیاورم. ما می‌دانستیم که رژیم قصد دستگیری بنی‌صدر را دارد. من نزد او رفتم و گفتم که مسعود سفارش کرده بالاترین امکان خودمان را در اختیار تو قرار بدهیم. او با ما آمد. واقعیتی که باید برای ثبت در تاریخ گفت این است که مسعود رهبر ما بود و بنابراین وظیفهٔ سازمان بود که از نظر حفاظتی امن‌ترین خانه و محل را به او اختصاص بدهند، مسئولان حفاظتی سازمان، مخصوصاً شهید موسی خیابانی در این زمینه خیلی حساس بودند. اما مسعود، بنی‌صدر را به خانهٔ خودش و شهید اشرف و پسرش مصطفی آورد و مرا در آن خانه گذاشت و دستور داد که اگر این خانه لو رفت و پاسداران آمدند، اول باید از روی جسدهای شما رد بشوند. سازمان بالاترین امکانش یعنی خانهٔ مسعود را برای حفاظت بنی‌صدر اختصاص داده بود. حتی ما اعتراض کردیم ولی او گفت نه، این وظیفه‌مان است، زیرا او از خمینی جدا شده. شاخص برای مسعود، خمینی بود، چه کسی دور است و چه کسی نزدیک است و همهٔ ما را با این قانع می‌کرد که این از خمینی جدا شده، وظیفهٔ تاریخی ماست که امروز از بنی‌صدر حداکثر حفاظت ممکن را بکنیم.

درحالی که فضای شهرها و بالاخص تهران به‌شدت نظامی شده بود، مجاهدین برای شکستن جو اختناق و شعله‌ور نگاهداشتن آتش مقاومت به تاکتیک تظاهرات پراکنده روی می‌آورند. این کار به بهای جراحتها و شهادتها و تحمل چماق و گلوله پیش برده می‌شود تا خمینی نتواند ادعا کند که مردم تسلیم او شده‌اند و هیچ کس جرأت مخالفت پیدا نکرده است و هم‌چنین نتواند نام مردم را بر روی چماقداران و پاسداران جنایتکارش بگذارد. همانها که به‌دستور شخص خمینی به جان مردم می‌افتادند و با

چوب و چماق و گلوله و ژ-۳، دستگیر می‌کردند، می‌کشتند و دست به هر جنایتی می‌زدند تا مردم را مرعوب سازند.

در چنین فضایی میلیشیای مجاهد خلق قهرمانانه به‌پا خاست. دیوارهای رعب و وحشت را درهم شکست و با دست خالی در برابر گلولهٔ پاسداران سینه سپر کرد و فریاد آزادی و دفاع از حقوق پایمال‌شدهٔ خلق را در هر شهر و کوی و برزن طنین‌انداز کرد.

۳۰خرداد، خطیرترین تصمیم

روزها و لحظه‌های پایانی خردادماه سرانجام فرامی‌رسد. مسیر حوادث نشان می‌دهد تا آن‌جا که به خمینی و رژیمش مربوط می‌شود، همه چیز تعیین‌تکلیف شده است. اختناق حاکم است. دستگیری و زندان علنی شده و خمینی شمشیر سرکوب را تا به آخر از غلاف بیرون کشیده و می‌خواهد در لحظهٔ مناسب فرود آورد. مجاهدین برای اتمام‌حجت سیاسی ـ اجتماعی و تاریخی با خمینی، به آخرین تیر سیاسی در مبارزهٔ مسالمت‌آمیز می‌اندیشند، تیری که نه یک روز زودتر، و نه یک روز دیرتر، بلکه درست در لحظهٔ مناسب باید هدف‌گیری و شلیک شود. اما این چه بود؟ و چگونه؟

برای پاسخ به این سؤال، بی‌هیچ تردید، سازمان مجاهدین خلق ایران، یعنی گسترده‌ترین و فراگیرترین و محبوبترین سازمان سیاسی ایران در معرض یک تصمیم‌گیری خطیر قرار می‌گیرد. در معرض جدی‌ترین آزمایش و صعب‌ترین فراز و نشیبها و حتی در معرض نابودی تمام‌عیار. پاسخ مجاهدین به این ضرورت، پاسخ به ضرورت تاریخ و پاسخ به سرنوشت یک خلق و یک میهن در کشاکش بود و نبود، در برابر دشمنی چون خمینی است. در چنین شرایطی است که نقش مسعود رجوی برای پاسخ به این مسألهٔ سرنوشت‌ساز و چگونگی آفرینش تابلو خیره‌کنندهٔ مقاومت بارز می‌شود و او هم‌چون نقّاشی چیره‌دست، طراحی خطوط و نقاشی این اثر جاودانه را به‌عهده می‌گیرد.

عباس داوری:

ما در سراسر دوران مبارزهٔ سیاسی با خودداری تمام‌عیار در مقابل تهاجمات و ضرب و شتمها مقاومت کرده بودیم، اما خمینی تصمیم داشت به رویمان آتش بگشاید. ما یا باید مقهور و ذلیل می‌شدیم، یا ۳۰خرداد را انتخاب می‌کردیم. هیچ راه دیگری در

مقابلمان نبود، زیرا همهٔ راهها را آزموده بودیم. حتی در آخرین نامهٔ مجاهدین به خمینی، گفتیم که ما حاضریم سلاحهایمان را بدهیم، اما شما فقط به همان قانون اساسی خودت ملتزم باش، ما حتی این راه را هم رفتیم، اما خمینی جز سرکوب مطلق ما چیز دیگری را نمی‌خواست. ما باید بین دو خط مشی انتخاب می‌کردیم. یا خفت و خواری یعنی خیانت، یا راهی دیگر. طرح همین سؤال که «چه باید کرد؟» از خود مسعود شروع شد. او برای ما توضیح داد که ما یک وظیفه بیشتر نداریم. باید مقاومت را انتخاب کنیم و عاشوراگونه و مثل امام حسین از همه‌چیزمان بگذریم. با فرض این‌که تا آخرین نفرمان کشته می‌شویم وارد میدان بشویم. اما یک چیزی در تاریخ می‌ماند. مجاهدین در تاریخ می‌مانند ـ اینها تقریباً جملات خود مسعود است ـ که گفت مردم روی ما سرمایه‌گذاری کرده‌اند، امیدشان ما هستیم، مردم دهها سال رنج کشیدند تا سازمان مجاهدین به‌وجود آمده، سازمان مجاهدین در این لحظات باید به مسئولیت خودش قیام بکند، بدون این‌که حساب بکند فردا چه خواهد شد. باید به مسئولیت خودمان که عبارت است از مقاومت تمام‌عیار در قبال این دجال، قیام کنیم...

مهدی ابریشمچی:

اگر من بخواهم یک لحظهٔ تاریخی را تشریح بکنم، بهترین صحنه‌اش، نشست مرکزیت مجاهدین با حضور برادرمان مسعود بود که دربارهٔ این موضوع بحث و بررسی می‌شد که چه باید کرد؟ در این سرفصل وظیفهٔ مجاهدین چیست؟ خوب چیزی ناروشن نبود که بخواهیم بحث و فحص و گفتگو بکنیم راجع به این‌که چه حادثه‌یی ممکن است اتفاق بیفتد. همه برایشان روشن بود که خمینی چه خواهد کرد. بنابراین مسعود سؤال اصلی را مطرح کرد و گفت که اگر ما وارد ۳۰خرداد شویم و رژیم همین طور که انتظار می‌رود، متقابلاً وارد شود و تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم را به رگبار ببندد، شما مسئولان مجاهدین، چکار می‌خواهید بکنید؟ تصمیم‌تان را پیشاپیش بگیرید تا در فردای ۳۰خرداد حیران و سرگردان نمانیم.

کسی که می‌خواست وارد ۳۰خرداد شود، باید قدم بعد از ۳۰خرداد را هم محاسبه می‌کرد. این همان جلسه‌یی بود که اتمام‌حجت مقدمتاً در داخل مرکزیت مجاهدین و به‌دنبال آن در صفوف مجاهدین انجام گرفت. این اتمام‌حجت چه بود؟ «آیا حاضرید با تمام دار و ندارتان به‌خاطر آزادی در مقابل ارتجاع بایستید؟ ولو به قیمت آفریده شدن یک عاشورا»؟

این همان‌جایی بود که برای اولین‌بار کلمهٔ «حرکت عاشوراگونه» در رابطه با مقاومت مسلحانه توسط برادرمان مسعود مطرح شد. البته طبیعی بود که برای نسلی که توسط مسعود رهبری و تربیت شده بود، جوابی جز جواب اصحاب سیدالشهدا وجود نداشت که در شب عاشورا به آن لبیک گفتند و او را تنها نگذاشتند. مجاهدین به رهبر خودشان جواب مثبت دادند. البته این سؤال نتیجه‌اش این بود که با اراده‌یی به‌غایت صیقل خورده و با تصمیمی به‌غایت روشن و بدون تردید وارد ۳۰خرداد و بعد هم وارد فردای ۳۰خرداد شدند.

در همهٔ سطوح سازمان، این سؤال، سؤال برای ورود به مرحلهٔ ۳۰خرداد و گذشتن از همهٔ هست و نیست فردی و سازمانی، پیش روی کادرها و هواداران نزدیک سازمان قرار گرفت.

حوری سیدی:

یک هفته قبل از ۳۰خرداد ما در خیابان دولت تهران در یکی از پایگاههای سازمان، در نشستی شرکت کردیم. در این نشست مسئولمان موضوع تظاهرات ۳۰خرداد و ورود کل سازمان، به این موضوع را به ما اطلاع داد و مسأله را تشریح کرد. وی هم‌چنین خاطرنشان ساخت که این تصمیم‌گیری برای سازمان، بعد از دوسال‌ونیم مبارزهٔ افشاگرانهٔ سیاسی، یک تصمیم‌گیری خطیر و بسیار بزرگ است. دیگر راهی جز اتمام‌حجت با رژیم خمینی برای سازمان باقی نمانده است. همان‌جا هم مسئولمان به ما تأکید کرد که در این رابطه به‌طور جدی فکر کنید و تصمیم بگیرید. برای جمعی که آن‌جا حضور داشتیم، موضوع خیلی روشن بود. طی دوسال، رودررویی سازمان با رژیم خمینی حقانیت راه مجاهدین را در صحنه به‌عینه دیده بودیم. همان‌جا در پایان نشست، با تمام وجود، آمادگی خودمان را برای ورود به تظاهرات ۳۰خرداد اعلام کردیم.

آن‌موقع ما به‌عنوان میلیشیا تمام وجود و هستی‌مان به وجود سازمان و برادر مسعود گره خورده بود و در این مسیر آگاهانه حرکت کرده بودیم. ما در سرفصلهای مختلف دیده بودیم که وقتی که پای سرنوشت و آزادی مردم در میان بود، آن‌چه که به برادر مسعود برمی‌گشت، از هیچ چیز دریغ نمی‌کرد و از همه چیز سازمان در این راه مایه می‌گذاشت و زیر این چتر بود که ورود به ۳۰خرداد و این تصمیم‌گیری عاشوراگونه برای ما غرورآفرین و افتخارآمیز بود.

حجت اسدپور:

روز ۲۸خرداد بخش دانش‌آموزی در خانهٔ مادر کبیری شهید نشستی برگزار کرد. قسمت عمدهٔ مسئولان نیروهای دانش‌آموزی تهران برای توجیه روز ۳۰خرداد آن‌جا جمع بودند. آن‌جا شرایط روز برایمان تشریح شد، این‌که جنبش در چه نقطه‌یی است. ما می‌دیدیم هر روز داریم خون می‌دهیم، هر روز داریم سرکوب می‌شویم، این وضعیت تا کی می‌خواهد ادامه پیدا بکند؟ واقعاً روزی نبود که ما خبر شهادت یکی از بچه‌ها، یا خبر زخمی‌شدن تعدادی از بچه‌ها را نشنویم. ما تا نزدیک مقطع ۳۰خرداد، بیش از ۵۰نفر شهید داده بودیم. خیلی وقتها از شدت خشم به‌خود می‌پیچیدیم که واقعاً در مقابل این سرکوبها چکار باید کرد؟ درحالی‌که تأکید مشخص خود برادر مسعود بود که اساساً نباید دست بلند بکنیم، ما نباید شروع‌کنندهٔ درگیری بشویم. تا این‌که به مقطع ۳۰خرداد، یعنی به نقطه‌یی رسیدیم که همه در این‌که دیگر واقعاً مبارزهٔ مسالمت‌آمیز امکان ندارد، اتفاق نظر داشتیم.

سرانجام در شرایطی که ارتجاع سعی داشت کوچکترین فضای حرکت را مسدود کند، پس از تصمیم‌گیری نهایی و طراحی در بالاترین مدار تشکیلاتی مجاهدین، کار تدارك بزرگترین تظاهرات اعتراضی، آغاز می‌شود. آن‌هم تظاهراتی بدون اعلام قبلی، به‌منظور غافلگیرکردن دشمن. به‌دلایل فنی و تاکتیکی روز ۳۰خرداد برای این تظاهرات تاریخی انتخاب می‌شود.

مسعود رجوی تدارك و برگزاری این بزرگترین تظاهرات اعتراضی بعد از قیام ۲۲بهمن را چنین توصیف می‌کند:

«ما مجاهدین بلافاصله بعداز بستن روزنامه‌ها، به‌طور متقابل روزنامه‌های حکومتی را تحریم کرده و از فردا به تدارك یک تظاهرات بزرگ پرداختیم. منظورم از تظاهرات بزرگ، تظاهراتی هم‌چون ۷اردیبهشت است و نه تظاهرات پراکندهٔ کوچک. و از این پس نیز در بحثمان هر جا صحبت از تظاهرات بزرگ می‌کنم، یک‌چنین تظاهراتی است که طبعاً تدارك و نیروی حمایتی و واحدهای حفاظتی و تیمهای ضربت و سازماندهی بسیار متحرك خاص خود را می‌طلبید. اما جوابهای دو روز اول کاملاً منفی بود و چنین تظاهراتی به‌رغم همهٔ تدارکات لازم پا نمی‌گرفت. مسئولان و فرماندهان مربوطه گزارش می‌دادند که در قدمهای

نخستین چنین چیزی اصلاً در شرایط امنیتی و نظامی جدید شهر امکان ندارد...

پس از ناکامی و شکست دو روز اول، (احتمالاً ۱۸ و ۱۹ خرداد۶۰)، ابتدا مسئولان ما فکر کرده بودند که پا نگرفتن تظاهرات بزرگ به‌خاطر نقایص تدارکاتی و تشکیلاتی است. اما وقتی تمام جریان کار را از ابتدا تا انتها دوباره بررسی کردیم و دیدیم که در تدارکات تشکیلاتی و تدافعی معمول، هیچ نقص جدی وجود ندارد؛ عنصر کاملاً جدیدی جلب توجه نمود: فضای اجتماعی و سیاسی آن‌قدر تنگ شده بود که امکان چنان حرکت بزرگی را با تدارکات معمولی مطلقاً و از اساس سلب می‌کرد. بله، این‌بار بعد از بستن روزنامه‌ها و آغاز سرکوب مطلق، تدارك متقابل ارتجاع ـ که از این پیشتر نیز گزارشهایی راجع به آن داشتیم ـ کیفاً فرق کرده و هیچ واکنش بزرگی را برای جامعه امکانپذیر نمی‌ساخت. مراکز متعددی را در تهران کشف کردیم که دسته‌های ۱۰۰ تا ۵۰۰ و حتی ۱۰۰۰نفری چماقداران مسلح با تجهیزات کامل و بی‌سیم و وسایل موتوری در آن گوش‌به‌زنگ و آماده نشسته بودند. از طرف دیگر هر روز نیز ارباب چماقداران در جماران به‌منظور یک بسیج کامل ایدئولوژیکی و نظامی رجز می‌خواند و تهدید می‌کرد و به یکی گوشمالی می‌داد تا از نظر روانی نیز قدرت حرکت را سلب کند. پس گزارش مسئولان و فرماندهان سیاسی و نظامی ما صحت داشت و در سیطرهٔ شرایط کاملاً جدیدی قرار گرفته بودیم. تمرکز و وفور چماقداران مسلح و موضع تهاجمی ایادی کاملاً بسیج شدهٔ خمینی، از پاسدار و کمیته‌چی گرفته تا به‌اصطلاح حزب‌اللهی، که از مدتی پیش تدارك شده بود، چنین چیزی را امکان‌ناپذیر می‌کرد و ما فقط کشته می‌دادیم و کتک می‌خوردیم...

داستان، داستان سلاح گرم بود بر بدنهای گرمتر. ولی بدون سلاح و فقط مشت. مشت در برابر ژ-۳ و کلت...

در این میان چندبار هم به ما گفته شد که فلان ساعت و فلان روز بازار می‌خواهد ببندد و فلان گروه یا فلان گروهها هم هستند. ولی هرچه رفتیم هیچ‌کس جز بچه‌های خودمان در صحنه حاضر نبود. بنابراین از روز ۱۹ یا ۲۰ خرداد، مسئولان ما با نیروهای تحت فرماندهیشان تظاهرات موضعی

را شروع کردند. تظاهرات موضعی که در دسته های ۱۰۰ یا ۲۰۰ نفره به شیوهٔ چریکی و "بزن و دررو" عمل می کردند. هدفشان شکستن فضای رعب و الحاق به یکدیگر از نقاط مختلف شهر به منظور نیل به تظاهرات استراتژیک (بزرگ) بود. این روش تا آخر شب ۲۴ خرداد ادامه یافت و نتیجه امیدبخش بود. در یکی از همین روزها که شخصاً مشروح گزارش آن را خواندم، در ۲۷ نقطهٔ تهران، دسته های آزمایشی میلیشیا، دسته دسته آتش خود را برافروخته بودند. بدنها همه کبود و سیاه و زخمدار، صورتها ورم کرده، سینه ها در اثر کثرت فریاد گرفته ... برخی کشته می شدند و عدهٔ زیادتری دستگیر و بقیه نیز در گرماگرم نبرد مشت و گلوله. بسیاری از اعدامهای کنونی را نیز دستگیرشدگان همان ایام تشکیل می دهند.

عصر ۲۴ خرداد تظاهرات در میدان ولیعصر به اوج رسید و جنگ مغلوبه شد. یک دسته میلیشیای خواهران با قدرت تمام محاصرهٔ فالانژهای مهاجم را شکافته و به دسته های دیگر ملحق شده و درگیری و تیراندازی در تمام طول بولوار و خیابانهای اطراف میدان ادامه داشت. فالانژها و کمیته چیهای حمایت کنندهٔ آنها فرار کردند.

... از تشریح وقایع و جزئیات مربوط به ۲۵ خرداد عمداً درمی گذرم... فقط این را بگویم که بعد از آن دجال بازی مشهور خمینی علیه جبههٔ ملی و بسیج سیاسی ـ نظامی و ایدئولوژیکی نیروهای ارتجاع و شکست تظاهراتی که قرار بود آن روز توسط جبههٔ ملی صورت بگیرد... فضای حرکت اکیداً و به شدت به نسبت روزهای قبل بسته تر شده و حتی تظاهرات موضعی و تاکتیکی نیز دیگر صرف نمی کرد.

... خوب حالا بعد از ۲۵ خرداد چه کنیم؟ ... این بود که عالیترین ارگان سازمانی ما از روز ۲۶ خرداد به طور مستقیم خود وارد کار گردید. رهمنود این بود:

" می بایست به هر ترتیب و با هر قیمت، یک تظاهرات بزرگ توده یی را بار دیگر آزمایش نمود. آخرین تجربهٔ مسالمت آمیز را نیز حتی به منظور اتمام حجت سیاسی و تاریخی باید از سرگذرانده شود. اگر خمینی می خواهد ۱۵ خرداد یا ۱۷ شهریور دیگری درست کند بگذار شهیدانش را مجاهدین تقدیم کنند. روز مناسب، به دلایل سیاسی و فنی، ۳۰ خرداد

است. ۴روز برای آمادگی فرصت داریم. تظاهرات تاکتیکی و هر کار دیگری را تعطیل کنید، هر چقدر که می‌توانید برای ۳۰خرداد آماده شوید. ما به قربانگاه می‌رویم تا نسلهای آتی لعنتمان نکنند. تا اگر ذره‌یی شرف و انصاف در مجلس دست‌پخت خمینی و سایر سردمداران رژیم موجود است، به دوران مسالمت پایان ندهند و لااقل راه باریکه‌یی برای تنفس سیاسی باقی بگذارند".

سرانجام از میان طرحهای نظامی مختلف، پس از مباحثات بسیار، مناسبترین آنها انتخاب شد. این طرح می‌باید به این مسأله جواب می‌داد که: چگونه می‌توان در بحبوحهٔ اختناق مطلق، بدون اعلام قبلی و بدون کمترین اطلاع دشمن، یک تظاهرات مسالمت‌آمیز چندصدهزار نفری در روز روشن در خیابانهای تهران ترتیب داد؟

... از صبح ۳۰خرداد درحالی‌که تمامی پیکر مجاهدین و میلیشیا در تهران مشتاقانه سر از پا نمی‌شناخت و در هر پارك یا کوچه و خیابان و خانه‌یی گروه گروه آماده می‌شد، مرکز فرماندهی با نگرانی در اطراف سیستم ارتباطی گرد آمده بود تا هیچ چیز خارج از کنترل، خودبه‌خودی رها نشود. جزئیات آن‌چه را در بعدازظهر ۳۰خرداد از چهارراه مصدق تا چهارراه طالقانی و آن‌گاه در سراسر طالقانی تا بهار و تا انقلاب و تا میدان فردوسی گذشت، می‌گذارم برای بعد. فقط این را بگویم که فرماندهان و مسئولان مجاهدین در این روز واقعاً یک شاهکار تاکتیکی و نظامی آفریدند. تظاهرکنندگان به ۵۰۰هزار تن بالغ می‌شدند، غیرممکن، ممکن شده بود!» [۱]

به این ترتیب بعدازظهر روز ۳۰خرداد تظاهرات نیم میلیونی مردم تهران به دعوت و پیشتازی و راهگشایی مجاهدین محقق می‌شود. برای جلوگیری از تمرکز قوای دشمن در منطقهٔ اصلی تظاهرات، که حوالی مصدق، انقلاب و طالقانی است، در چندین نقطهٔ دیگر نیز همزمان تظاهرات کوچکتری آغاز می‌شود. پراکندگی پاسداران و چماقداران فرصت مناسب را برای راه‌اندازی موتور اولیهٔ تظاهرات فراهم آورد.

---

۱) مصاحبهٔ مسعود رجوی با ایرانشهر ـ نقل از نشریهٔ انجمنهای دانشجویان مسلمان ـ اروپا و آمریکا (هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران) شمارهٔ۲۱ ـ ۱۸دیماه۱۳۶۰



فریبرز نعمتی:
ساعت سه و نیم بعدازظهر روز شنبه بود، ابتدا خواهران میلیشیا در دسته‌های ۲۰نفره شروع به فروش نشریه کردند. به‌دلیل حضور فالانژها و مزدوران رژیم که در گروههای ۱۵، ۲۰نفره سوار خودرو و موتور می‌چرخیدند و نفرات را به‌طور منفرد دستگیر می‌کردند. وقتی خواهران فروش نشریه را شروع کردند، یک گروه ۳۰ الی ۴۰نفره از پاسداران آمدند تا آنها را سرکوب کنند. این درگیری تا ساعت شروع تظاهرات ادامه داشت. ساعت۴ تظاهرات شروع شد. در عرض ۶ـ۵دقیقه از تمام کوچه‌ها و خیابانهای اطراف، از هر جا که نگاه می‌کردی جمعیت به‌سمت خیابان مصدق روانه بود.

۳۰خرداد، اوج حماسهٔ میلیشیا

ساعت۴ بعدازظهر روز شنبه ۳۰خرداد با جرقه‌یی آتش آزادیخواهی شعله‌ور می‌شود. جمعیت از خیابانهای مختلف و از هر سو به‌سمت تقاطع مصدق ـ انقلاب سرازیر می‌شوند.

چماقداران به فاصلهٔ کمتر از نیم‌ساعت در حوالی میدان ولی‌عصر به جمعیت حمله می‌کنند. میلیشیا که در پیشاپیش صفوف تظاهرات قرار دارد آنان را کنار می‌زند و تظاهرات ادامه می‌یابد.

زهرا تیفتکچی:
در سرپل ارتباطی قرار بود که خبرها را از جاهای مختلف از سرپلهای مختلف و از متن تظاهرات به من برسانند، خبرهایی که به دستم می‌رسید غیرقابل انتظار بود. از اطراف و اکناف تهران و از جنوب، شمال، از شرق، از هر کوچه و محله‌یی هر کسی که فی‌البداهه خبر را شنیده بود خودش را به این نقطهٔ تظاهرات رسانده بود.
۱۵۰ چماقدار موتورسوار به‌طرف تقاطع انقلاب، مصدق حرکت می‌کنند و به‌سمت تظاهرکنندگان یورش می‌برند. تظاهرکنندگان از خود دفاع می‌کنند و حملهٔ چماقداران را دفع می‌کنند و سیل تظاهرات پیروزمندانه به‌حرکت خود ادامه می‌دهد و هر لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می‌شود.

جلال منتظمی:
تجمع اصلی در خیابان مصدق حد فاصل خیابانهای انقلاب و طالقانی بود. تمام

خیابانهای منشعب از طالقانی مملو از جمعیت بود، که مستمراً به خیل اصلی تظاهرکنندگان می پیوستند. جمعیت سیلابی را تشکیل داده بود که لحظه به لحظه ابعاد وسیعتری پیدا می کرد.

در طول تظاهرات چندین و چندبار چماقدارها و اوباش خمینی تلاش کردند با حمله به صف مقدم تظاهرات مانع حرکت تظاهرات بشوند یا سعی می کردند از خیابانهای منشعب به جناحین این تظاهرات حمله کنند و نظم تظاهرات را به هم بزنند و خلاصه مانع حرکت تظاهرات بشوند ولی میلیشیا با کمک مردم آنها را جارو کرد. خیلی جاها خواهران میلیشیا با مقاومت و حتی تهاجم خودشان به چماقدارهای خمینی، مانع نزدیک شدن آنها به صفوف تظاهرکنندگان می شدند.

فریبرز نعمتی:

مردمی که شاهد تظاهرات بودند با شعار (مجاهدین زندانند یا کشته در میدانند) متوجه شدند که تظاهرات، تظاهرات مجاهدین است، آنها برای پیوستن به مجاهدین، کارشان را تعطیل می کردند، به طور خاص مغازه داران، مغازه شان را تعطیل کردند و وارد صفوف تظاهرات شدند. تظاهرات از خیابان مصدق، وارد خیابان طالقانی شد مشخص بود که رژیم از قبل برای مقابله آمادگی دارد، حمله به جمعیت ابتدا با تهاجم موتورسواران و چماقداران شروع شد، اما این تلاشها نتوانست جلو سیل عظیم مردم را بگیرد، تظاهرات همین طور پیش می رفت تا به پل میدان فردوسی رسید، ما بالای پل میدان فردوسی بودیم که رژیم از طرف میدان انقلاب، ۶ـ۷ مینی بوس و اتوبوس نیروی فالانژ وارد کرد. آنها همگی به سلاح سرد و گرم مسلح بودند.

سیل خروشان مردم هر لحظه متراکم تر و گسترده تر می شود و کاری از دست گله های چماقدار ساخته نیست. خمینی به پاسدارانش دستور شلیک می دهد و فتوای کشتار مردم را صادر می کند.

عباس داوری:

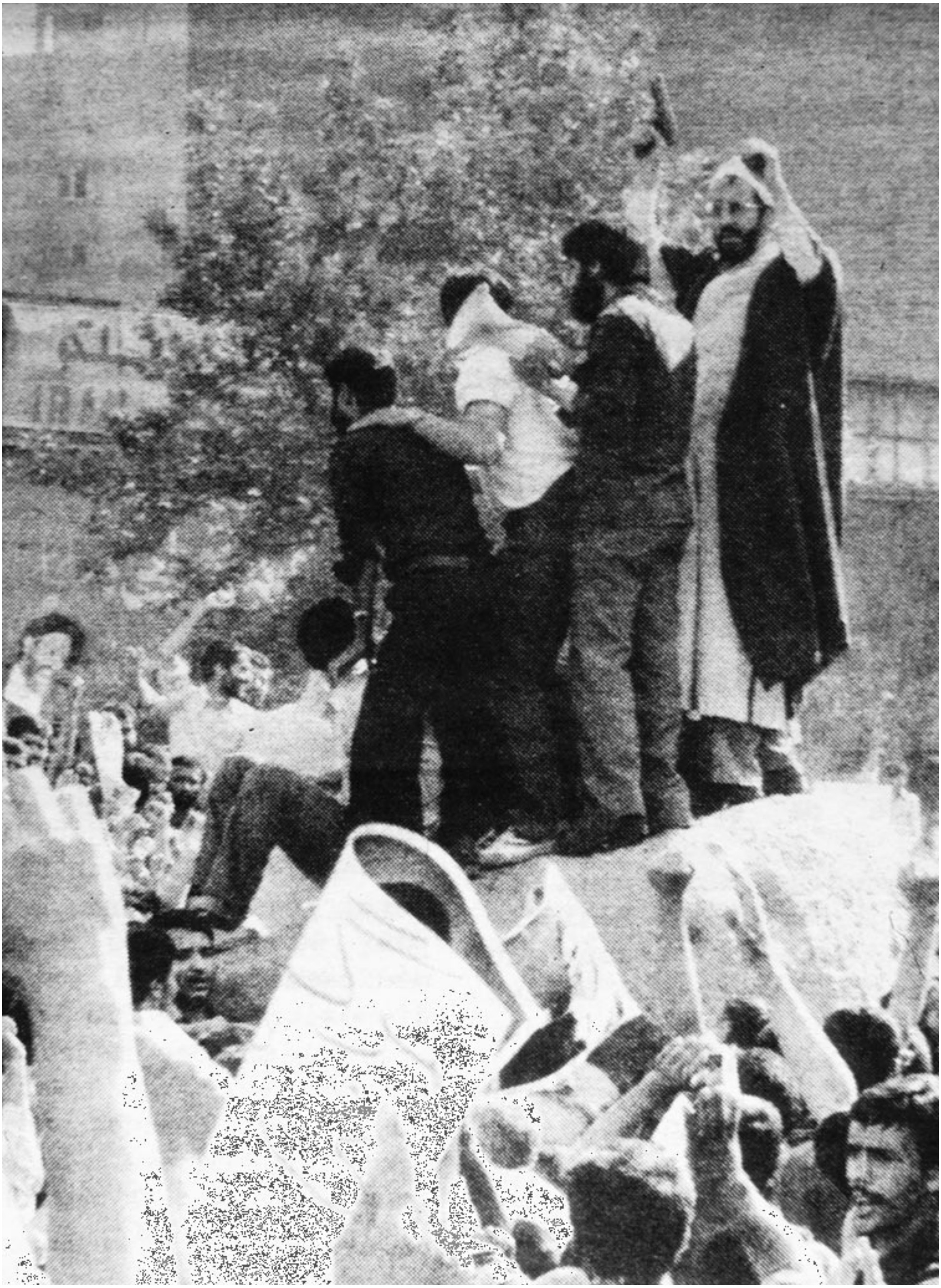
آن روز مطلقاً امکان نداشت که کسی تظاهراتی راه بیندازد، اما به دلیل خط مشی درستی که خود مسعود اتخاذ کرده بود و به دلیل وجود مسئولان و فرماندهان بزرگواری چون شهید محمد ضابطی و دهها مجاهد قهرمان دیگر، این خط به پیش

رفت. آخرین گزارشها از طریق تلفن به مسعود داده می‌شد و او هم رهنمودهای ضروری را می‌داد. تقریباً در عرض یکساعت مشخص شد که موتور عظیم تظاهرات به‌راه افتاده و حرکت کرده و به یک تظاهرات ۵۰۰هزار نفری از مردم تهران تبدیل شده و می‌رود که همه چیز را جارو کند. هدف تظاهرات رفتن به‌سمت مجلس بود. اما خمینی که می‌فهمید چه سرنوشتی در انتظارش است، بلافاصله فتوای کشتار تظاهرکنندگان را صادر کرد. آن روز پاسداران رژیم به اذن «رهبر کبیر» به‌سوی مردم شلیک کردند و تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم تهران و سازمان مجاهدین خلق ایران را به‌خاك خون کشیدند.

حوری سیدی:

در ساختمانی که ما مستقر بودیم تعدادی از فرماندهان ستاد برگزاری تظاهرات ۳۰خرداد حضور داشتند. ازجمله مجاهد شهید محمد مقدم، مجاهد شهید سعید غیور نجف‌آبادی که بعداً در جریان درگیری اولین پایگاههای مجاهدین با رژیم به‌شهادت رسید. اینها از صحنه می‌آمدند آن‌جا توجیه می‌شدند، اخبار صحنه را می‌دادند و بعد از گرفتن خط کار که چه طور تظاهرات را هدایت کنند، مجدداً به خیابان می‌رفتند تا بتوانند کل تظاهرات را فرماندهی کنند. آن‌جا اخبار صحنه به‌طور مستمر می‌رسید و بر اساس همین اخبار و اطلاعات مسئولان و فرماندهان ستاد، تصمیم گیری می‌کردند. وقتی هم که پاسداران به روی مردم آتش گشودند، مجاهدین که در این مقر مستقر بودند، همه پیشقدم و مشتاق رفتن به صحنه بودند چون در آن شرایط ماندن در آن ساختمان برای کلیهٔ نفراتی که آن‌جا بودند، خیلی سخت بود که شاهد و ناظر این صحنه باشند.

ما صدای شلیک مداوم سلاحهای پاسداران و صفیر گلوله‌ها را می‌شنیدیم. در همین اثنا بود که یک ماشین آمد که هادی غفاری جنایتکار با تعدادی از چماقداران رژیم روی سقف ماشین ایستاده بودند. هادی غفاری کلتی دستش بود و درحالی‌که نعره می‌کشید، تیر هوایی شلیک می‌کرد. بچه‌ها مرتب از خیابان و از صحنهٔ تظاهرات تماس می‌گرفتند و آمار جمعیت را ساعت به ساعت می‌دادند. گزارشها هم‌چنین حاکی از دستگیری و شهادت بچه‌ها بود که مرتب خبرش به آن ساختمان و ستادی که آن‌جا مستقر بودیم، می‌رسید. شب ۳۰خرداد هم در خیابانها حالت حکومت نظامی بود که اواخر حکومت شاه را به‌یاد می‌آورد. من یادم هست که وقتی



آخوند هادی غفاری کلت به دست در صحنهٔ تظاهرات ۳۰ خرداد در تهران

شب به پایگاه برگشتیم، خبر دستگیری تعداد زیادی از بچه‌هایی را که خودم با آنها بودم، شنیدیم. ازجمله زهرا و کبری ابراهیمیان که هر دو روز بعد از ۳۰خرداد یعنی روز سی‌ویکم خرداد جزء اولین سری بچه‌هایی بودند که بدون دادن اسمشان به دژخیمان خمینی تیرباران شدند.

حجت اسدپور:

یکدفعه متوجه شدم که یکی از ماشینهای کمیته از پشت وارد تظاهرات شد و پاسداران بدون هیچ مقدمه‌یی ریختند پایین و شروع کردند به‌هر سمت شلیک کردن. در لحظهٔ اول وقتی چشمم را برگرداندم دیدم حداقل ۷ـ۸نفر از بچه‌ها حول و حوش همان ماشین به‌شهادت رسیدند، تیر خورده بودند افتاده بودند زمین. ما وارد ساختمانی که کنار آن محل بود، شدیم، در آن جمعی که رفتیم، آخرین نفری که داشت وارد ساختمان می‌شد مزدوران رسیدند و افرادی را که آن‌جا بودند، هدف قرار دادند. وقتی که داشتیم از ساختمان خارج می‌شدیم، دیدیم در کف پاگرد ورودی ساختمان همه‌جا را خون گرفته بود.

یک گروه از میلیشیای مجاهدین هم در پیشاپیش تظاهرات شعار می‌دادند:

لحظه به لحظه گویم ـ زیر گلوله گویم

یا مرگ ـ یا آزادی!

یک صحنه که خیلی برای من انگیزاننده بود، صحنه‌یی از رشادت و قهرمانی خواهران میلیشیای مجاهد خلق این بود که در میدان انقلاب دیدم ۱۵ تا ۲۰نفر از خواهران میلیشیا، با وجود این‌که آثار ضرب و جرح روی دست و صورتشان پیدا بود، با شور و هیجان واقعاً غیرقابل وصفی به تظاهرات ادامه می‌دادند. و ندای آزادی را به گوش مردم می‌رساندند. مسافتی که رفتند، مزدوران وحشیانه تهاجم کردند و خیلی از آنها را دستگیر کردند. خیلی برایم روشن است خواهرانی که در سحرگاههای بعد از ۳۰خرداد اعدام شدند، از جمله همین خواهران با این انگیزه بودند.

جلال منتظمی:

مزدوران رژیم درحالی‌که به‌زانو نشسته بودند، بی‌محابا به‌سمت مردم شلیک می‌کردند. مردم در خیابانهای اطراف پراکنده شدند و الله‌اکبرگویان به شیوهٔ بزن و در رو، راه خودشان را به جلو باز می‌کردند. بعداً از طریق بچه‌هایی که آن موقع توسط

"صامت" ، بیسیمهای رژیم را گوش می‌کردند، شنیدم که مزدوران رژیم، برای روحیه دادن به خودشان، دائماً روی بیسیم فریاد می‌زدند. امام فتوا داده شلیک کنید! این را دائماً تکرار می‌کردند.
از گوشه‌یی فرمان «میلیشیا به‌پیش!»، شنیده می‌شد و در پی آن دهها میلیشیا هم‌چون سپری در مقابل گلولهٔ پاسداران به دفاع از مردم برمی‌خاستند.

فریبرز نعمتی:

مزدوران کمیته‌یی که در خیابان فردوسی مستقر بود، وقتی که صحنه را دیدند، بلادرنگ توسط تیربارهای ام ـ ژ۳ و تیربار ژـ۳ که از قبل مستقر کرده بودند به‌سوی جمعیت آتش گشودند. وقتی اولین شهیدان به خون غلتیدند، مردم با دستهای آغشته به خون شهیدان، و با گفتن الله‌اکبر و لااله‌الاالله به‌سمت پاسداران تهاجم کردند. پاسداران باز با قساوت تمام به‌سمت جمعیت تیراندازی کردند. این وضعیت سه‌بار تکرار شد. مردم سه‌بار تهاجم کردند ولی رگبار مسلسلها و تیربارهایی که به‌سمت مردم آتش می‌گشودند این‌قدر سنگین بود که فوج فوج از مردم به‌زمین می‌افتادند و شهید و مجروح می‌شدند. آن روز بسیاری از خانه‌ها درشان را برای پناه‌دادن به تظاهرکنندگان باز کردند.
در خیابانها مردم موتورسیکلتهای مزدوران و لاستیکها را به‌آتش می‌کشیدند. لحظه به لحظه بر تعداد شهیدان افزوده می‌شد و کف خیابانها از خون سرخ شده بود.

ملیحه مقدم:

من خودم انتظار نداشتم که به این سرعت مردم را به گلوله ببندند. چون تظاهرات مسالمت‌آمیز بود و در اعتراض به بسته‌شدن راههای آزادی برگزار شده بود. همان‌جا در چهارراه مصدق بود که من خودم با حملهٔ پاسداران و فالانژها که به‌طور وحشیانه‌یی همه را می‌زدند، مواجه شدم. واقعاً برایشان هم فرق نمی‌کرد کی آن‌جاست، همان‌جا به خود من حمله کردند و بر اثر مشتی که به‌صورتم زدند دماغم شکست و بعد از آن با مشت و لگد به جانم افتاده می‌خواستند با میله شکم مرا هم پاره کنند که مردم نگذاشتند. می‌خواستند مرا ببرند به کمیته‌یی که آن‌جا بود. در بین راه سعی کردم فرار کنم که باز فالانژها راه مرا بستند و آن‌جا دوباره مورد ضرب و شتم قرار گرفتم. دیگر روی زمین افتادم و نتوانستم بلند شوم. باز لحظات آخر بود که زنی

آمد، نمی‌دانم کی بود، خودش را انداخت روی من و سپر من شد. فریاد می‌زد بیشتر از این نزنید این می‌میرد.

محمد محدثین:

عصر ۳۰خرداد بود در طبقهٔ چهارم یک ساختمان واقع در خیابان مصدق که سرپل ارتباطات بخش اجتماعی سازمان بود، نشسته بودم و از پنجره خیابان را نگاه می‌کردم. می‌دیدم که چگونه مردم در خیابان مصدق از شمال به سمت جنوب در حال دویدن هستند تا به صفوف تظاهرات برسند. با این‌که از اول انقلاب در بخش اجتماعی سازمان مجاهدین کار کرده بودم باورم نمی‌شد که خبر تظاهرات به این سرعت از طریق شبکه‌های اجتماعی ما به گوش همه برسد. هر لحظه جمعیتی که به سمت پایین سرازیر شده بود اضافه‌تر می‌شد. دشمن غافلگیر شده بود. لحظاتی بعد، از پنجره می‌دیدم که یک آخوند بی‌سر و بی‌پا در تقاطع عباس‌آباد و مصدق عربده می‌کشد و ۲۰ـ۳۰پاسدار و چماقدار را به‌دور خود جمع کرده است تا برای جلوگیری از تظاهرات بسیجشان کند. اما معلوم بود که خیلی دیر جنبیده است و همین‌که نگاهشان به یک جمعیت ۷۰۰ـ ۸۰۰نفره افتاد که از بالای خیابان مصدق به سمت پایین برای رسیدن به تظاهرات به حالت بدو رو می‌آمدند دمشان را روی کولشان گذاشتند و در رفتند.

به مهرداد و کاظم ـ فرزندان آخوند محمدی گیلانی که از مجاهدین بودند و بعدها به شهادت رسیدند ـ که در دفتر با من بودند، گفتم راستی مثل این‌که کنترل از دست ما هم خارج شده است و نیروی میلیونی اجتماعی به ندای مجاهدین بهترین پاسخ را داده است. به آنها گفتم به‌نظر می‌رسد که کار ما به مثابه سرپل نیروها تمام شده است. یک نفر به‌عنوان کشیک بماند که اگر از ستاد فرماندهی تماس گرفتند پاسخگو باشد. به این ترتیب من و کاظم با موتورسیکلتی که داشتیم به‌سمت پایین و به‌طرف کانون تظاهرات به راه افتادیم. نزدیک خیابان انقلاب که رسیدیم دیگر رفت‌وآمد ماشینها کاملاً متوقف شده بود و موتور هم به‌سختی می‌توانست راه خودش را باز کند. از هر کوچه و خیابانی گروههای چندده یا چندصد نفره در حال سرازیر شدن به‌سمت خیابان انقلاب و پیوستن به تظاهرات بودند. چنین صحنه‌یی را جز در ماههای آخر حکومت شاه ندیده بودم. خودم را به زحمت به خیابان انقلاب رساندم. شعارهای مرگ بر ارتجاع، مرگ بر اختناق و مرگ بر بهشتی همهٔ فضا را پر کرده بود. پایین‌تر از چهارراه

کالج دیگر جای سوزن انداختن نبود و جمعیت هر لحظه بیشتر و متراکمتر می‌شد. موتور را به یک درخت قفل کردم و با کاظم به‌سمت میدان فردوسی راه افتادم. سعی می‌کردم از لابه‌لای جمعیت راه خودم را باز کنم تا سریعتر به جلو تظاهرات برسم. هر چهار خیابانی که به میدان فردوسی منتهی می‌شد از شرق و غرب و شمال و جنوب مملو از جمعیت بود. تظاهرکنندگان که مجاهدین شهید محمد مقدم و مهدی کتیرایی جزو سازماندهندگان اصلی آن در صحنه بودند از میدان فردوسی به سمت جنوب یعنی به سمت مرکز شهر و به‌سمت مجلس آخوندی به‌راه افتاده بودند. دشمن سخت به وحشت افتاده بود. یک قیام عمومی به‌راه افتاده بود.

صدای تیراندازیهای پراکنده و تیرهای هوایی از اطراف به گوش می‌رسید. اما به‌یک‌باره رگبار مسلسلها و تیربارهای پاسداران بود که به‌سمت تظاهرکنندگان باریدن گرفت. چه از روی پشت بامها و چه توسط ماشینهایی که بر روی آنها سلاحهای مزبور کار گذاشته شده بود. به‌خلاف تظاهرات قبلی از گاز اشک آور خبری نبود. هر چه بود گلوله بود و گلوله. بعداً فهمیدم که خمینی شخصاً دستور آتش گشودن را داده است و این دستور به‌طور مستقیم از رادیو پخش شده است. قتل‌عام بی‌رحمانه شروع شده بود و یک تظاهرات مسالمت‌آمیز به خاك و خون کشیده می‌شد. با این گلوله‌ها آخرین ذرات مشروعیت سیاسی خمینی برای همیشه دفن می‌شد. یک گلوله به سر یک زن جوان که نزدیک من بود اصابت کرد. دقیقاً نمی‌فهمیدم که از چه سمت شلیک صورت می‌گیرد. احتمالاً از بالای یک ساختمان بود. جمعیت زیر باران گلوله مجروحین را خارج می‌کردند. در یک چشم به‌هم‌زدن او را که احتمالاً شهید شده بود از صحنه خارج شد. نفر بعد و نفر بعد... شعارهای مردم بی‌دفاعی که در زیر رگبارهای پاسداران به خاك و خون کشیده می‌شدند یک لحظه قطع نمی‌شد. «رهبران، رهبران، ما را مسلح کنید» نزدیک غروب آفتاب بود که دیگر جمعیت پراکنده شده بود، ولی تیراندازیهای باهدف و بی‌هدف هم‌چنان ادامه داشت. نمی‌دانم آن روز چه تعداد کشته شدند. همان شب که با بچه‌ها صحبت می‌کردم همه نظرشان این بود که به‌سختی می‌توان عدد کشته‌شدگان را برآورد کرد زیرا بیشتر آنان کسانی بودند که رابطهٔ سازمان‌یافته یی با مجاهدین نداشتند و مردم عادی بودند که به تظاهرات پیوسته بودند.

تظاهرات مسالمت‌آمیز نیم‌میلیون نفری مردم تهران این‌چنین به‌دستور شخص

خمینی به خاك و خون کشیده شد. خون صدها نفری که کف خیابانها را گلگون کرد، همراه با سیلاب خونی که از همان شامگاه ۳۰خرداد در اوین و در زندانها و شکنجه گاههای سراسر ایران از پیکر پاکترین و فداکارترین فرزندان مجاهد و قهرمان این سرزمین جاری شد، برای همیشه بر دفتر مسالمت با خمینی و رژیم پلید او خط پایان کشید. از فردای ۳۰خرداد، مقاومت انقلابی مسلحانه برای سرنگونی این رژیم ضدبشری، مشروع و ضروری شد و روز ۳۰خرداد به‌عنوان سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران در سینهٔ تاریخ این میهن به ثبت رسید.

محمدعلی توحیدی:

آن روز که رادیوی ارتجاع پرده را از روی همهٔ چماقداریها و تاخت و تازها کنار زد و به‌صراحت خطاب به پاسداران گفت که به اذن امام به‌روی مردم رگبار باز کنید، خمینی به‌طور تاریخی در مقابل مسعود شکست خورد و تمام شد. به‌خاطر این‌که مبارزهٔ مسلحانهٔ مجاهدین و همهٔ موضعگیریهای مجاهدین در منتهای مشروعیت و در منتهای مقبولیت مردمی شکل گرفت و پیش رفت. خمینی در عین برخورداری اولیه از بالاترین امتیازهای تاریخی، یعنی برخورداری از بالاترین اعتماد صادقانهٔ مردم به‌عنوان یک مرجع مذهبی و قرارگرفتن در رأس یک انقلاب مردمی و بعد هم برخورداری از حمایتهای بین‌المللی شرق و غرب علناً دستور آتش گشودن به‌سوی مردم و تظاهرات مسالمت‌آمیز آنان را صادر کرد و همهٔ آن مسئولیتهای به‌سرقت برده‌اش، در مقابل هوشیاری سیاسی و حقانیت مواضع رهبر مقاومت ایران، فرو ریخت و دجالیت و مکر و فریب شخص خمینی هم مقهور پاکبازی و صدق و فدای مسعود گردید. کارنامهٔ درخشان دو و نیم سالهٔ مبارزهٔ سیاسی مجاهدین، این حقیقت تابناك را مجسم می‌کند، در صدر همهٔ حماسه‌هایی که مجاهدین در میدان نبرد نظامی آفریدند، بایستی به شاهکار و هنر تاریخی مسعود رجوی در این مبارزهٔ سیاسی آفرین گفت. چرا که در پیکار با دجال پیری که مشروعیت یک انقلاب عظیم با آن استقبال توده‌یی را حمل می‌کرد و علاوه بر آن بر دجالیت مذهبی و موقعیت مرجع تقلید تکیه زده بود و این‌همه مکار و هشیار بود، سرانجام پیروز شد و این خمینی بود که با سر به زمین خورد و نتوانست مجاهدین را مثل دیگران با سرانگشتش کنار بزند. وقتی که مبارزهٔ مسلحانهٔ مجاهدین شروع شد، این رژیم خمینی بود که شقه شد و این شقه کار مجاهدین بود. مجاهدین نشان دادند و ثابت کردند که هیچ راهی برای گفتگوی

شماره ۱۲۸
۶ صفحه

مجاهد

نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

سال دوم ـ پنجشنبه ۴ تیرماه ۱۳۶۰ ـ تکشماره ۱۰ ریال

پیام رئیس جمهور دکتر بنی صدر به مردم ایران

در صفحه‌ی آخر



مجاهد شهید حسین مرتضوی اعدام به دست ارتجاع خونخوار درسن کمتر از ۱۸ سال

قتل عام "شاه گونه" و اعدامهای وحشیانه و بی سابقه پاسخ ارتجاع به راهپیمائی مسالمت آمیز بیش از ۵۰۰ هزار نفر از مردم قهرمان تهران



گامی فراتر از شاه!

دیکتاتوری خون آشام در زیر پردهٔ دین حتی بدون تشخیص هویت، زندانیان بیگناه را به جوخهٔ اعدام می سپارد

بنام خدا
و
بنام خلق قهرمان ایران

و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا و یشهدالله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام. و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل والله لا یحب الفساد. (قرآن مجید ـ بقره ۲۰۴ و ۲۰۵)

بقیه در صفحه‌ی ۲

برخی از شهدای مجاهد خلق که در راهپیمائی های اعتراضی علیه مرتجعین بدست مزدوران مسلح به شهادت رسیدند



کارگر مجاهد شهید رضا جمشیدی شهادت ۳۰ خرداد ـ تهران ۱۹ ساله



مجاهد شهید ندیم الکریم طیب آبادی شهادت ۳۰ خرداد ـ تهران ـ ۱۶ ساله



مجاهد شهید طاهره ده حقی شهادت ۳۰ خرداد ـ تهران ـ ۱۸ ساله



مجاهد شهید محمد اسماعیل حسین زاده شهادت ۲۰ خرداد ـ تهران ـ ۲۰ ساله



مجاهد شهید علی دهقان نژاد ۱۸ ساله شهادت لنگرود



کارگر مجاهد شهید عباس قربانلو شهادت ۲۸ خرداد ـ زنجان



مجاهد شهید اصغر جوربنیان شهادت ۲۳ خرداد ـ رامسر



مجاهد شهید کورش سیفی شهادت ۳۰ خرداد ـ تهران



مجاهد شهید عارف اقبال شهادت ۳۰ خرداد ـ تهران



روستائی مجاهد شهید سید حاجی زوار موسوی ـ لاهیجان

مسالمت‌آمیز و راه‌حل مسالمت‌آمیز در مقابل این رژیم وجود ندارد. دقیقاً به‌خاطر پایان عمر تاریخی آن و ماهیت قرون‌وسطاییش، این رژیم را باید با قدرت و با قهر سرنگون کرد. مجاهدین در این مسیر پیش رفتند و این هدف را هم از اول نشانه گرفته بودند و برایش آماده شدند و الان هم به این دلیل پرچم مقاومت را در سخت‌ترین شرایط و در سخت‌ترین ابتلائات به‌دست دارند و این رهبری نشان داده و ثابت کرده که این نبرد را تا به آخر تا روز پیروزی، پیش خواهد برد.

از شبانگاه ۳۰خرداد، اعدامهای جنون‌آسای مجاهدین و هم‌چنین دستگیریهای گستردهٔ هر کس که کمترین ارتباطی با مجاهدین داشت، در سراسر کشور آغاز شد. ماشین کشتار به‌دستور دژخیم خون‌آشام جماران در اوین به‌کار افتاد و خون پاکترین و آگاهترین فرزندان میهن را بی‌دریغ و با شتاب و شقاوتی شگفت‌انگیز بر زمین ریخت.

مهران گرزن:

پشت سلولهای ما جاده‌یی بود که به محل اعدام بچه‌ها منتهی می‌شد. صدای مینی‌بوسهایی می‌آمد، که همه پر از میلیشیاهای قهرمان خواهران و برادرانمان بودند که سرودخوانان و درحالی‌که شعار می‌دادند، به‌سمت میدان اعدام می‌رفتند. کمی بعد صدای حرکت کامیونها را می‌شنیدیم که جسدهای پاك و غرقه‌به‌خونشان را برمی‌گرداندند. البته من اوایل اصلاً فکر نمی‌کردم در این ابعاد رژیم اعدام می‌کند. تعداد این تیربارانها آن قدر زیاد بود که یک روز لاجوردی دژخیم آمد وارد سلول شد و با لحن تمسخرآمیز پرسید صداها را می‌شنوید؟ می‌خواست مقاومت ما را درهم بشکند. ما گفتیم بله می‌شنویم. گفت نوبت شما هم می‌رسد! اینها صدای خالی کردن تیرآهن نیست. بین خودمان قراری گذاشته بودیم که از آن به بعد اعدامها را شمارش کنیم. به هر طریقی که شده چه از طریق روزنامه‌های آن زمان که رژیم می‌داد، چه از طریق تماس با سلولهای مجاور که برای بازجویی می‌رفتند و خودشان مستقیماً می‌دیدند. و هم‌چنین مشخصاً با شمارش تعداد تیرخلاصهایی که می‌شنیدیم آن زمان یادم است برای این‌که این آمار را بگیرم شروع کرده بودم روی دیوار سلول علامت زدن. خودم به‌طور مشخص ۵۰۰تیر خلاص شنیده و علامت زده بودم و با اخباری که از این‌طرف و آن‌طرف و سلولهای مجاور گرفته بودیم مجموعاً ۲۵۰۰اعدام در عرض دو ماه را شمارش کرده بودیم.

دستگیرشدگان تظاهرات ۳۰خرداد
حتی بدون احراز هویت تیرباران شدند

اطلاعات — چاپ دوم



صبح امروز از سوی روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز در رابطه با مجرمینی که در جریانات ضدانقلابی اخیر دستگیر شده و حکم دادگاه دربارهٔ آنها صادر و اجرا شده، اطلاعیه یی به شرح زیر صادر شد:

به اطلاع خانواده های محترمی که فرزندانشان در جریانات ضدانقلابی اخیر تهران دستگیر شده‌اند و حکم دادگاه دربارهٔ آنها صادر و اجرا گردیده می رساند لطفاً با در دست داشتن شناسنامهٔ عکس دار خود و فرزندانشان که عکس آنها در این جا چاپ شده به دفتر مرکزی زندان اوین مراجعه کرده و فرزندانشان را تحویل بگیرند.

روابط عمومی
دادستان انقلاب اسلامی مرکز

لازم به یادآوری است که اسامی صاحبان عکس مشخص نشده است


اسامی وجرایم ۵۷ اعدام‌شده در تهران

همانگونه که قبلا به‌اطلاع خوانندگان رسید بحکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز ۵۷ تن از عوامل درگیریهای مسلحانه درتهران اعدام شدند.

کیهان — یکشنبه ۲۹ شهریور ماه ۱۳۶۰

کیهان — اعدام ۴۳ تن از ضد انقلابیون در زندان اوین

۵۴ تن از عاملین تظاهرات خونین پنجم مهر تهران تیرباران شدند

جمهوری اسلامی — دوشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۶۰

۸۲ محارب ومنافق در تهران تیر باران شدند

در تهران و ۷ شهر دیگر:
۹۶ عامل ترور، انفجار و تظاهرات مسلحانه تیر باران شدند

کیهان — یکشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۶۰
۶۶ تن از اعضا و عناصر گروهک منافقین خلق تیر باران شدند

سه‌شنبه هفتم مهر ماه ۱۳۶۰ ـ شماره ۱۶۵۳۸
۵۳ محارب و باغی در اصفهان تیر باران شدند

دوشنبه سیزدهم مهر ماه ۱۳۶۰
۶۱ عامل ترور و انفجار در تهران تیرباران شدند

کیهان — چهارشنبه ۱ مهرماه ۱۳۶۰

جمهوری اسلامی

به این ترتیب با سرکوب خونین تظاهرات ۳۰ خرداد و شروع عصر اعدامهای وحشیانه، خمینی ضدبشر آخرین ذرات آزادی را نابود کرد. آن‌چنان‌که از فردای ۳۰خرداد به زبان دیگری می‌بایست با او سخن گفت. این زبان مقاومت انقلابی مسلحانه است، که از فردای ۳۰ خرداد مشروع و ضروری گردید. مجاهدین طی دوسال و نیم فعالیت سیاسی و افشاگرانه بارها و بارها تلاش کردند تا یک زندگی مسالمت‌آمیز را در ایران دوام و بقا بخشند. وفاداری آنها به آزادی در عین گذشتن از حق مشروع دفاع از خود و شلیک نکردن حتی یک گلوله بهترین شاخص این دوران است. درحالی‌که بیش از ۵۰ شهید و هزاران مجروح نتیجهٔ تهاجمات چماقداران و پاسداران ارتجاع بود. این خمینی بود که گام‌به‌گام همهٔ راههای مسالمت را بر روی مجاهدین و همهٔ آزادیخواهان بست. به این ترتیب کسانی که نمی‌خواستند خود را به خمینی بفروشند و تسلیم شوند و نمی‌خواستند به خلق و میهن خود خیانت کنند، راهی جز مقاومت مسلحانه در برابر استبداد خون‌آشام مذهبی نداشتند. مجاهدین وقتی که با ضرورت مقاومت مسلحانهٔ انقلابی و خونین مواجه شدند در پذیرش مسئولیت آن با فدای همه چیزشان لحظه‌یی تردید نکردند. میدانهای رزم را یکی پس از دیگری تجربه کردند و بهای آزادی و وفاداری به خلق را به سنگین‌ترین بهای ممکن پرداختند. تا مقاومت انقلابی مسلحانه به عالیترین ثمرهٔ خود که ارتش آزادیبخش ملی ایران است بالغ گردید. ارتشی انقلابی، با اقتدار، پیشرفته و آهنین‌عزم که از قضا در ۳۰خرداد۱۳۶۶ به فرمان مسعود تأسیس شد. ارتشی که رزم‌آورانش رشیدترین و پاکبازترین فرزندان ایران‌زمینند و در برابر رهبری خود سوگند خورده‌اند تا سرنگونی رژیم ضدبشری آخوندی و رساندن مهر تابان آزادی به ایران‌زمین از پای ننشینند.

پایان



صحنه هایی از رژهٔ یکانهای نمونهٔ ارتش آزادی



ایران کتاب منتشر کرده است

* **زن، بنیادگرایی و اسلام** (سخنرانی خانم مریم رجوی در دیدار با گروهی از زنان روشنفکر خارجی)

* **گفتگوی تلویزیونی با خانم مریم رجوی، رئیس جمهور برگزیدهٔ مقاومت**

* **پیام رئیس جمهور مریم رجوی به مناسبت روز جهانی زن**
(به انضمام: پیام نوروزی، مصاحبه با رئیس انجمن قلم سوئد، مصاحبه با روزنامهٔ نروژی داگ بلاد)

* **گفتگو با خانم مریم رجوی** (مصاحبهٔ دکتر منوچهر هزارخانی)

* **«آزادی»**، سخنرانی خانم مریم رجوی در میتینگ بزرگ ۳۰خرداد

* **زنان، صدای سرکوب شدگان** (سخنرانی مریم رجوی ـ اول تیر ۱۳۷۵)

* **سخنرانی مسعود رجوی برای در گردهماییهای بزرگ رزمندگان و پشتیبانان مقاومت برای بزرگداشت پانزدهمین سالگرد ۳۰خرداد**

* **پیام رادیوتلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت هیجدهمین سالگرد انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران (۲۲بهمن۱۳۷۵)**

* **سخنرانی مریم و مسعود رجوی در مراسم بزرگداشت شانزدهمین سالگرد ۳۰خرداد**

* **پیام رادیوتلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت آغاز سال۱۳۷۳**
(به انضمام پیام به مناسبت پانزدهمین سالگرد انقلاب ضدسلطنتی)

* **آشنایی با شورای ملی مقاومت ایران**

* **دموکراسی خیانت شده**
(دربارهٔ گزارش وزارت امور خارجهٔ آمریکا علیه مجاهدین و مقاومت ایران)

* **ارتش آزادیبخش ملی ایران**

* **۳۰خرداد، پاسخ به ضرورت تاریخ**

* **آشنایی با دنیای اقتصاد**

* **اشک تمساح برای حقوق بشر**
(مروری بر توطئه های شکست خوردهٔ رژیم آخوندی
برای برگرداندن برگ حقوق بشر علیه مجاهدین و مقاومت ایران)

* **وصیتنامه ...** (آبه پیر)

* **میهن، آفتاب و پرنده** (گزیده یی از شعرهای مقاومت)

* **شامگاهی زمینی** (انتخابی از دفترهای شعر اسماعیل وفا یغمایی)

* **کنفرانس اسلامی تهران** ـ مسعود رجوی

* **وضعیت رژیم و موقعیت مقاومت (آبان ۷۶)** ـ مسعود رجوی

* **گزارش مسئول شورای ملی مقاومت به مردم ایران ـ ۲۲ بهمن ۱۳۷۶**

* **انقلاب، طلوع یا غروب** ـ مهدی خدایی صفت

* **ای جلاد ننگت باد** (مجموعهٔ شمارهٔ ۱)

* **پیام به زنان ایران** ـ مریم رجوی
(به مناسبت روز جهانی زن ـ اسفند۱۳۷۶)

* **«جام زهر خاتمی» و انفجار تضادها در مرحلهٔ پایانی رژیم**
(اردیبهشت۷۷) ـ مسعود رجوی